ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 627

[جلد دوم‏]

جزء چهارم [تتمه خطبه‏ها]

نهج البلاغه را هر كه از روى تأمل و انديشه مطالعه نمايد به سعادت جاويد راه يابد، و هر كه بآن عمل كند رضاء و خوشنودى خدا و رسول را بدست آورد و بر اثر آن در زندگانى دنيا بزرگوار و دل زنده و در قبر و قيامت آسوده و در بهشت كامروا باشد، اين كتاب مقدس خلاصه‏اى است از علوم و حكم اسلامى كه هادى و راهنماى بشر است، و كسى را كه به منظور رسيدن به سعادت و نيكبختى از تعصب جاهلانه دست بردارد و اين كتاب را سر مشق قرار دهد بمقصود خواهد رسانيد، زيرا در آن پرده از روى نادانيها برداشته شده و حقائق آشكار گرديده و خواننده از هر پيش آمدى آگاه ميشود، بنا بر اين آشنا و عامل بآن در راه ضلالت قدم نمى‏نهد و حيران و سرگردان نمى‏ماند، و هر منصفى با مطالعه و دقت در فصلى از آن راستى و درستى گفتار ما را باور خواهد داشت، و سپاس خدائى را كه باين بنده كه از سالهاى دراز بمزايا و خصوصيات آن آشنا بوده همگان را در هر مجلسى و محفلى به مطالعه و پيروى از گفتار و كردار مولا امير المؤمنين «عليه السلام» سفارش مى‏نمودم توفيق عنايت فرمود تا به ترجمه و شرح آن براى كسانى كه به زبان عربى آشنا نيستند بپردازم، و اينك كه شروع به تنظيم و ترجمه و شرح جزء چهارم مى‏نمايم از ايزد توانا خواستارم كه بانجام آن و دو جزء بعد موفقم گرداند اللهم أغننى بمسئلتك عن مسألة خلقك، و ارحمنى برحمتك، يا أرحم الراحمين‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 629

(1195)

186 (1186)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در وصف حق تعالى و مدح حضرت رسول و اندرز و امر بتقوى و پرهيزكارى)

: 1 سپاس خدائى را سزا است كه از نشانه‏هاى سلطنت و بزرگى بزرگوارى خود شگفتيهاى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 630

قدرت و توانائيش را آشكار ساخت، و كاسه چشمها را حيران و مبهوت نمود، و انديشه‏هائى كه در مردم خطور مى‏نمايد از شناختن حقيقت صفت خويش باز داشت (خردمندان در برابر آفريده‏هايش دوچار شگفتى و عقولشان از ادراك حقيقتش ناتوان است) 2 و گواهى مى‏دهم كه خدائى بجز او نيست گواهى از روى ايمان و باور و خلوص و فرمانبرى (دل و زبانم يكى است و تقليد و خودنمايى بآن راه ندارد) 3 و گواهى مى‏دهم كه محمد بنده و فرستاده او است، فرستاد او را هنگاميكه نشانه‏هاى رستگارى و راههاى آشكار دين از بين رفته و ويران گرديده بود (مردم در راه ضلالت و گمراهى گام برداشته از خواهشهاى نفس پيروى مى‏نمودند) پس حق را هويدا ساخت و مردم را اندرز داد، و براستى و درستى (در گفتار و كردار) راه نمود و به ميانه روى (نه افراط و نه تفريط) امر فرمود، خدا بر او و آلش درود فرستد.

4 بندگان خدا بدانيد خدا شما را بيهوده نيافريد، و سر خود (مانند چهارپايان) رها ننمود (بلكه تكاليف و احكامى براى شما قرار داد تا هر يك را بموقع انجام دهيد) اندازه نعمتها و بخشش را بشما ميداند، و فضل و كرمش را بشمار آورده است (تا شكرگزارى و كفران شما را بيازمايد) پس فتح و فيروزى (بر دشمنان) و روا شدن حاجت را از او بطلبيد، و درخواست خود را از او بخواهيد، و عطاء و بخشش را از او بجوئيد كه بين شما و او پرده‏اى آويخته و درى بسته نيست، 5 و او در همه جا و در هر وقت و زمان حاضر و با هر انسان و جن همراه مى‏باشد، 6 جود و بخشش (نعمتهاى) او را كم نمى‏گرداند، و رخنه‏اى (در آنها) وارد نمى‏سازد، خواستار از او نعمتش را تمام نمى‏كند، و آرزومند بپايان خزائنش نمى‏رسد، و كسى او را از ديگرى نگاه نمى‏دارد، و آوازى او را از آواز ديگر مشغول نمى‏گرداند (زيرا اشتغال بكارى كه باعث باز ماندن از كار ديگر است بر اثر غفلت است كه آن از لوازم جسم مى‏باشد) بخشيدن (نعمت) او را از گرفتن (نعمت ديگر در يك زمان) مانع نمى‏گردد، و خشم كردن او را از رحمت مشغول نمى‏سازد، و مهربانى او را از عذاب باز نمى‏دارد، و پنهانى او را از آشكار بودن مانع نيست، و آشكار بودن او را از پنهانى جدا نمى‏سازد (زيرا او هم آشكار است هم پنهان، آشكار است بآثار، و حقيقت او پنهان است از نظر) 7 نزديك و دور و بالا و پائين و آشكار و پنهان و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 631

پنهان و آشكار است، جزاء داده و جزاء داده نشده است (حساب همه را رسيدگى مى‏نمايد و كسى را فهم و توانائى رسيدگى بحساب او نيست) 8 خلائق را با انديشه نيافريد، و در هيچ كار نيازمند بطلب يارى از آنها نمى‏باشد (زيرا واجب از عجز و ناتوانى منزه است).

9 اى بندگان خدا شما را به پرهيزكارى و طاعت خدا سفارش مى‏نمايم، زيرا تقوى مهار است (كه دارنده را به سعادت مى‏كشاند) و به ستونى مى‏ماند (كه نظم كارها را نگاه مى‏دارد) پس به بندهاى استوار آن بياويزيد، و بحقائق آن دست اندازيد تا شما را بمواضع آسايش و آسودگى و جاهاى فراخ و حصارهاى محفوظ و منزلهاى ارجمند برساند (ببهشت جاويد كه هيچ گونه سختى و گرفتارى در آنجا نيست ببرد) در روزى كه (بر اثر هول و وحشت) ديده‏ها باز مانده برهم گذارده نمى‏شود و به اطراف نمى‏تواند نظر اندازد، و همه جا تاريك، و گله‏هاى شترهاى آبستن ده ماهه كه زائيدن آنها نزديك است بى صاحب ماند (از بسيارى سختى و گرفتارى هر كس به نجات و رهائى خويش مشغول است و از نفيس‏ترين اموال چشم مى‏پوشاند) 10 و دميده ميشود در صور (اسرافيل) پس هر جانى از تن بيرون رفته و هر زبانى لال مى‏گردد (مرگ همه را فرا مى‏گيرد) و كوههاى بلند و سنگهاى محكم و استوار خود گشته از هم مى‏ريزند، و سنگ سخت آنها چون سر آب درخشان در نظر مى‏آيد، و قرار و سكون آنها در زمين هموار (بى‏نشيب و فراز) باشد (آبادى و نشانه‏هاى باقى نمى‏ماند) پس (در آنروز) نه شفيعى است كه شفاعت كند (عفو و بخشش از گناه درخواست نمايد) و نه خويشى كه سختى را دفع گرداند، و نه عذر و بهانه‏اى سود بخشد (خلاصه پناهى نيست جز تقوى و پرهيزكارى.)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 632

(1196)

187 (1187)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در آن با اشاره بزمان بعثت پيغمبر اكرم وصيت بتقوى و پرهيزكارى كرده‏

و زشتيهاى دنيا را نموده و به اعمال شايسته پيش از رسيدن مرگ ترغيب فرموده):

1 خداوند حضرت رسول را مبعوث فرمود هنگاميكه نه نشانه‏اى بر پا بود (فترت ما بين آخرين پيغمبر و آن حضرت مردم را از راه حق دور نموده) و نه روشنائى نمايان (شريعت حقه پنهان شده كسى از خدا پيروى نمى‏نمود) و نه راه روشن آشكار (همه در گمراهى و نادانى سرگردان بودند، پس آن حضرت بشر را هدايت نموده و از بدبختى نجات داد). 2 بندگان خدا شما را بتقوى و اطاعت از خدا سفارش ميكنم، و از دنيا بر حذر مى‏نمايم، زيرا دنيا سراى كوچ كردن و جاى كدورت و ناخوشى است، ساكن آن رونده و مقيم آن جدا شونده است، اهل خود را به جنبش مى‏آورد و در كشاكش مى‏اندازد مانند جنبانيدن كشتى كه بادهاى سخت در ميان درياها آنرا به حركت و اضطراب‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 633

در آورده باشد، 3 پس بعضى از مسافرين غرق و هلاك شوند، و بعضى رهائى يافته بروى موجها دست و پا مى‏زنند و بادها آنها را از سمتى بسمت ديگر برده بترس و نگرانى مبتلى مى‏سازد، آنكه غرق شد باز يافت او ممكن نيست، و آنكه رهائى يافت بطرف تباه شدن مى‏رود (خلاصه مردم در دنيا همچون كشتى شكستگان دريا بعضى از بين رفته‏اند و از ايشان خبر و نشانى نيست و بعضى گرفتار خواهشهاى نفس بوده و در راه نابودى سير ميكنند).

4 بندگان خدا، اكنون كه زبانها باز و بدنها تندرست و اندام فرمانبر و جاى آمد و شد فراخ و فرصت باقى است كار كنيد (خدا را عبادت و بمردم خدمت نمائيد) پيش از شتافتن نيستى و رسيدن مرگ، و آمدن آنرا بر خودتان محقق دانيد و منتظرش نباشيد (چون مسلم است كه مرگ شما را در مى‏يابد آنرا آمده باور داريد، ولى مانند شخصى منتظر چشم براه آن نبوده بيكار نمايند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 634

(1197)

188 (1188)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در نزديكى و يگانگى خود با پيغمبر و اينكه بخلافت سزاوارتر بوده و ديگرى را لياقت اين مقام نيست)

: 1 بزرگان از اصحاب محمد- صلى الله عليه و آله- كه حافظ (قرآن و سنت او) هستند (و به اسرارش آگاهند) مى‏دانند كه من هرگز ساعتى از فرمان خدا و رسول دور نمانده‏ام و از جان خود در باره پيغمبر اكرم دريغ ننمودم در جاهايى كه (گرفتاريها و جنگها) دليران فرار مى‏كردند و گامها بر مى‏گشت (كسى را جرأت جلوگيرى از دشمن نبود) بر اثر شجاعت و جوانمردى كه خداوند مرا بآن گرامى داشت، 2 و رسول خدا- صلى الله عليه و آله- قبض روح شد در حاليكه سرش بر سينه من بود، و بروى دستم جان از بدنش جدا شد، و (بجهت تيمن و تبرك آن) دست به چهره‏ام كشيدم، و غسل آن حضرت «صلى الله عليه و آله» را متصدى گرديدم، و فرشتگان مرا كمك كردند، پس خانه و اطراف آن (حاضرين و فرشتگانى كه در آمد و رفت بودند) به گريه و ناله در آمدند، گروهى از فرشتگان فرود آمده گروهى بالا مى‏رفتند، و همهمه نماز ايشان كه بر آن بزرگوار مى‏خواندند از گوش من جدا نمى‏شد تا اينكه او را در آرامگاهش نهاديم، پس كيست در حال حيات و ممات به آن حضرت از من سزاوارتر؟! (هر كه ادعاى سزاوار بودن كند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 635

دروغ گفته و بنا حق خود را خليفه و جانشين او دانسته) 3 شتاب كنيد از روى بينائى (بدون شك و ترديد) و بايد در جنگ با دشمن نيت شما راست باشد (بدون نفاق و دوروئى از امام بحق پيروى نمائيد) كه سوگند به آن كه جز او خدائى نيست من بر راه حق هستم (گفتار و كردارم همانست كه خدا و رسول فرموده‏اند) و دشمنان ما بر لغزشگاه باطل (پيرو نفس اماره و شيطان) هستند، 4 مى‏گويم آنچه مى‏شنويد (تا حق را از باطل تمييز دهيد) و از خدا براى خود (كه مبتلاى شما شده‏ام) و براى شما (از گذشته‏هايتان) آمرزش مى‏طلبم (كه بار ديگر در گمراهى قدم ننهاده از امام بحق پيروى نمائيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 636

(1198)

189 (1189)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در احاطه علم خدا به موجودات و ترغيب بتقوى و پرهيزكارى‏

[قسمت اول خطبه‏]

و وصف دين مقدس اسلام و اشاره بزمان بعثت پيغمبر اكرم و ستودن قرآن كريم):

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 637

1 خداوند به آواز و ناله چرندگان در بيابانها و گناهان بندگان در خلوتها و آمد و شد ماهيها در درياهاى بزرگ و موج زدن و بر هم خوردن آب بوسيله بادهاى سخت دانا است، 2 و گواهى مى‏دهم محمد برگزيده خدا و آورنده وحى (دستور) و فرستاده او است بر اثر رحمت و مهربانى.

3 پس از ستايش خداوند متعال و مدح حضرت مصطفى شما را سفارش ميكنم به پرهيزكارى و ترس از خداوندى كه آغاز آفرينش شما از او است، و بازگشت شما بسوى او است، و بر آوردن حاجت و در خواستتان با او است، و نهايت آرزو و خواهشتان باو است، و راه راستتان بطرف او هست، و پناه و گريزگاهتان او است، 4 زيرا تقوى و ترس از خدا داروى درد قلبها و بينائى كورى دلها و بهبودى بيمارى تن‏ها و اصلاح فساد سينه‏ها و پاكيزگى چرك نفسها و روشنى پوشش ديده‏ها و ايمنى ترس دل و نور سياهى تاريكى (نادانى) شما است، 5 پس اطاعت و فرمان بردن از خدا را مانند پيراهن زير نه جامه رو (كه ببدن چسبيده نيست) رويه خودتان بگردانيد، و (حتى آنرا) داخل و جزء تنتان زير پيراهن قرار دهيد، و ميان اندامتان پنهان نمائيد (خلاصه كارى كنيد كه همه اعضاء و جوارح شما مطيع و فرمانبردار خدا باشد) و در كارهايتان آنرا حكمران دانيد (در هر امرى پيرو امر و نهى خدا باشيد) و (آنرا) آبشخور هنگام وارد شدن (به قيامت) و وسيله دريافتن درخواست و سپر روز ترسيدن (از پيش آمدهاى سخت) و چراغهاى ميان قبرها و مونس و يار درازى خوف و بيم و گشايش جاهاى اندوهناك خودتان قرار دهيد، 6 زيرا اطاعت و فرمانبرى از خدا پناه و نگاه‏دارنده است از مهلكه‏هايى كه رو مى‏آورد (و سبب نابودى ميشود) و از ترسهايى كه پيش آمد آنرا انتظار مى‏برند، و از گرمى آتشهاى افروخته (براى گناهكاران) 7 پس هر كه تقوى و پرهيزكارى پيشه گيرد سختيها بعد از نزديك شدن و رو آوردن از او دور و كارها پس از تلخى براى او شيرين و موجها (فتنه و تباهكاريها) پس از پى در پى رسيدن از او برطرف و دشواريها پس از رنج دادن براى او آسان و كرامت و لطف (خداوند متعال) بعد از نايابى براى او بسيار و رحمت و مهربانى پس از دور شدن باو بازگشت و نعمتها پس از كم شدن بر او فراوان گردد، و بركت مانند باران بزرگ قطره پس از اندك باريدن باو برسد، 8

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 638

پس بترسيد از خدائى كه شما را به پند خود (در قرآن كريم) بهره‏مند فرمود، و (بوسيله پيغمبران) شما را بدستور خويش اندرز داد، و بنعمت دادنش بر شما منت نهاد، 9 پس براى عبادت و بندگيش نفسهاى خود را رام و خوار نمائيد، و حق فرمانبرى از او را بجا آوريد (آنچه امر كرده بجا آورده و از مناهى دورى گزينيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 639

[قسمت دوم خطبه‏]

10 پس (از وصف تقوى و طاعت بدانيد) اين اسلام دين خدا است كه (غير آن پسند او نيست، و) آنرا براى (شناساندن) خود برگزيده، و بنظر عنايت خويش پروريده، و براى تبليغ آن بهترين آفريدگانش (حضرت رسول صلى الله عليه و آله) را اختيار نموده، و ستونهايش (قواعد و احكامش) را روى پايه دوستى خويش بر پا داشته (پس دوستدار خدا پيرو احكام اسلام است) 11 به ارجمندى آن دينها را ذليل و خوار گردانيده (نسخ فرموده) و به بزرگى آن ملتها را پست نموده، و به غلبه آن دشمنان را بى‏قدر و كوچك شمرده، و بيارى آن مخالفين را مغلوب ساخته، و به پايه (اصول و قوانين) آن پايه‏هاى گمراهى (عقائد نادرست) را ويران كرده، و تشنگان (علوم و معارف) را از حوضهاى آن سيراب نموده، و بوسيله كشندگان آب آن (أئمه عليهم السلام) حوضها را پر كرده (تفسير و تأويل آيات قرآن كريم و موارد احكام را بيان فرمود) 12 پس طورى آنرا (محكم و استوار) قرار داده كه دسته آن جدا و حلقه آن باز شدنى نيست، و بنيانش ويران و ستونهايش خراب نمى‏گردد، و درخت آن كنده نخواهد شد، و مدت آنرا پايانى نمى‏باشد (تا روز قيامت باقى و برقرار است و پيغمبرى مبعوث نمى‏گردد كه آنرا نسخ نمايد) و احكامش كهنه و شاخه‏هايش كنده نمى‏شود (هيچ دانائى با مبانى علمى در هيچ زمان نمى‏تواند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 640

درستى حكمى از احكامش را انكار كند) و راههايش تنگ و آسانيش دشوار و سفيدش سياه و راست بودنش كج و چوبش پيچيده و راه گشاده‏اش ريگستان و چراغهايش خاموش كرده و شيرينيش را تلخى نمى‏باشد، 13 پس اسلام ستونهايى است كه پايه آنها را خداوند در حق كار گذارده است (باطل و نادرستى در آن راه ندارد) و بنيان آن ستونها را ثابت و استوار گردانيده، و چشمه‏هايى است كه نهرهاى آنها پر آب است، و چراغهايى كه روشنيهاى آنها تابان است، و نشانه‏اى كه روندگان بآن راه مى‏جويند (ادله و براهينى دارد كه علماء و دانشمندان بآنها استدلال ميكنند، چنانكه مسافر در بيابان از روى نشانه راه مى‏يابد) و علامتهايى كه بآنها راهها يافته ميشود، و آبشخورهائى كه واردين بآنها سيراب ميشوند (پيروان آن در دنيا و آخرت سعادتمندند) 14 خداوند نهايت رضاء و خوشنوديش و برترين احكامش و بالاترين طاعت و فرمانبرداريش را در آن قرار داده است، پس پايه‏هاى اين دين نزد خدا استوار و بنايش بلند و دليلش آشكار و روشنيهايش درخشان و سلطنتش ارجمند و نشانه‏اش بلند است، و از بين بردنش ممكن نيست (كسيرا قدرت نابود كردن يا طعن زدن بر آن نيست) 15 پس آنرا محترم و بزرگ داشته از آن پيروى نمائيد، و حق آنرا اداء كنيد (اوامر آنرا انجام داده گرد نواهيش نگرديد) و آنرا در مواضع خود قرار دهيد (هيچيك از احكامش را تغيير ندهيد كه در دنيا زيان ديده در آخرت گرفتار عذاب خواهيد شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 642

[قسمت سوم خطبه‏]

16 پس (از بيان شرافت و بزرگى دين مقدس اسلام بدان) خداوند سبحان (براى تبليغ آن) محمد- صلى الله عليه و آله- را براستى و درستى برانگيخت هنگاميكه (از بسيارى آشوب و گرفتارى و خونريزيهاى بنا حق) سپرى شدن دنيا (ى هر ملتى بوسيله فساد) نزديك گرديده، و آگاهى (آنها بسبب مرگشان) بامر آخرت رو آورده، و خوشى آن بعد از درخشندگى تاريك شده، و اهلش را (بسختيها گرفتار كرده بود كه راه بجائى نمى‏بردند) و بستر آن ناهموار گرديده مهارش را بدست كشنده سپرده بود، و اين در هنگام بسر رسيدن مدت و نزديك شدن علامات (ويرانى) و از بين رفتن اهل و شكسته شدن حلقه و گسيخته شدن ريسمان و كهنه و نابود شدن نشانه‏ها و آشكار شدن عيبها و كوتاه شدن مدت دراز آن بود (خلاصه خداوند پيغمبر اكرم را هنگامى كه نادانى و گمراهى سرتاسر دنيا را فرا گرفته بود مبعوث فرمود، و آن حضرت در اندك مدتى مردم را به شاه راه هدايت و رستگارى و بعلوم و معارف الهى آشنا نمود) 17 خداوند سبحان آن بزرگوار را براى رسالت خود تبليغ كننده و سبب بزرگوارى امت و بهار (خرمى) اهل زمان و سربلندى مدد كاران و سر افرازى يارانش قرار داد، 18 پس قرآن را باو فرستاد، و قرآن روشنائى است كه قنديلهاى آن خاموش نمى‏شود، و چراغى است كه افروختگى آن فرو نمى‏نشيند، و دريايى است كه ته آن پيدا نمى‏گردد، و راهى است كه سير در آن گمراهى ندارد، و شعاعى است تابان كه روشنى آن بى نور نمى‏شود، و جدا كننده است (ميان حق و باطل) كه دليل آن ناچيز نمى‏گردد، و بنائى است كه پايه‏هاى آن ويران نمى‏شود،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 643

و بهبودى است كه بيماريهاى (اهل) آنرا خوف و بيمى نيست (زيرا بهبودى هر گونه بيمارى است كه پيش آيد خواه بيمارى بدن خواه بيمارى روح) و ارجمندى است كه يارى كنندگان آن شكست نمى‏خورند، و حقى است كه مدد كاران آن مغلوب نمى‏شوند، 19 پس قرآن كان ايمان و مركز آن، و چشمه‏هاى علم و درياهاى آن، و بستانهاى دادگسترى و حوضهاى آن، و سنگهاى بناى اسلام و پايه آن، و بيابانهاى حق و دشتهاى آن هموار آن مى‏باشد، و دريايى است كه آب برندگان آنرا خالى نمى‏كنند، و چشمه‏هايى است كه كشندگان آب آنرا كم نمى‏گردانند، و آبشخورهائى است كه واردين از آن نمى‏كاهند (دانشمندان به همه اسرار آن پى نخواهند برد) و منزلهايى است كه مسافرين راه آنها را گم نمى‏نمايند، و نشانه‏هايى است كه روندگان از آنها نابينا نيستند، و تپه‏هايى است كه رو آورندگان از آنها گذر نمى‏توانند كرد، (20) خداوند آنرا قرار داد سيرابى تشنگى دانايان، و بهار دلهاى مجتهدين، و مقصد راههاى نيكان، و دارويى كه پس از آن دردى نمى‏ماند، و روشنايى كه تاريكى با آن نيست و ريسمانى كه جاى چنگ زدن آن محكم است، و پناهگاهى كه دژ بلند آن استوار است، و ارجمندى كسيكه آنرا دوست دارد، و صلح و ايمنى كسيكه داخل آن گردد، و هدايت و رستگارى كسيكه پيرو آن باشد، و عذر خواه كسيكه آنرا بخود نسبت دهد، و دليل كسيكه بآن سخن گويد،: و گواه كسيكه بوسيله آن با دشمن جدال نمايد، و فيروزى كسيكه آنرا حجت آورد، و نگهدارنده كسيكه بآن عمل كند، و مركب تندرو كسيكه آنرا بكار وا دارد، و نشانه كسيكه نشانه جويد، و سپر كسيكه ببر گيرد، و دانائى كسيكه در گوش دارد، و خبر كسيكه نقل كند، و حكم كسيكه (بين مردم) حكم نمايد (زيرا در هر امرى قرآن حاكم بحق است و غير آن را حكمى نيست، پس حكم از غير قرآن نادرست است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 645

(1199)

190 (1190)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در باره نماز و زكوة و اداء امانت) كه اصحاب خود را بآن سفارش مى‏فرمود

: 1 امر نماز را مراعات كنيد (كه معراج مؤمن و ستون دين و نخستين چيزيست كه در قيامت از بنده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 646

باز پرسى ميشود، اگر قبول شد سائر اعمال پذيرفته است، و اگر بحساب نيامد هيچيك از اعمال سودى ندارد) و آنرا محافظت نمائيد (از وقت فضيلت آن غافل نمايند) و بسيار بجا آوريد، و بوسيله آن (بخدا) نزديك شويد، زيرا نماز (همانطور كه در قرآن كريم س 4 ى 103 مى‏فرمايد: كانت على المؤمنين كتابا موقوتا بر مؤمنين فريضه ايست نوشته و وقت آن تعيين گرديده، آيا گوش (دل) به پاسخ اهل دوزخ نمى‏دهيد آنگاه كه از آنها مى‏پرسند:

ما سلككم في سقر؟ قالوا: لم نك من المصلين‏ در قرآن كريم س 74 ى 42 يعنى) چه چيز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ مى‏گويند از نمازگزاران نبوديم، 2 و نماز گناهان را مى‏ريزد مانند ريختن برگ (از درخت) و رها ميكند مانند رها كردن بندها (از گردن چهارپايان) و رسول خدا- صلى الله عليه و آله- نماز را به چشمه آب گرم تشبيه فرموده كه بر در خانه مردى باشد و شبانه روزى پنج نوبت از آن شستشو كند، پس (معلوم است) ديگر بر چنين كسى چرك باقى نخواهد ماند، 3 و حق نماز را مردانى از مؤمنين شناخته‏اند كه آرايش كالا (ى جهان) و روشنى چشم از فرزند و دارائى آنان را از آن باز نمى‏دارد، خداوند سبحان (در قرآن كريم س 24 ى 37) مى‏فرمايد: رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة يعنى مردانى هستند كه بازرگانى و خريد و فروخت آنها را از ياد خدا و بجا آوردن نماز و دادن زكوة غافل نمى‏گرداند. 4 و رسول خدا- صلى الله عليه و آله- با اينكه ببهشت مژده داده شده بود براى نماز (از بس بجا مى‏آورد) خود را برنج مى‏افكند بجهت فرمان خداوند سبحان (در قرآن كريم س 20 ى 132): و أمر أهلك بالصلاة و اصطبر عليها يعنى اهل خود را به خواندن نماز امر كن و خويشتن بر انجام آن شكيبا باش. پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر مى‏فرمود و خود را به شكيبايى بر رنج آن وا مى‏داشت.

5 پس براى مسلمانان زكوة با نماز وسيله آشنائى قرار داده شده (اداى آن مانند نماز وسيله تقرب بخدا است) هر كه آنرا بميل و رغبت و خوشدلى اداء نمايد براى او كفاره و پوشاننده (گناهان) و مانع و نگاه‏دارنده از آتش (دوزخ) است، 6 و نبايد كسى (كه آنرا پرداخت) بياد آن باشد، و نبايد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 647

از آن بسيار اندوه بخود راه دهد، زيرا (بياد مال بودن و اندوه خوردن بر اثر علاقه به دارائى است، و علاقه بآن منافى با تقرب بخدا است، و) كسيكه آنرا از روى بى ميلى عطاء كند و (در عوض) بآنچه كه از آن برتر است (بهشت جاويد) اميدوار باشد، پس او (در دعوى دوستى با خدا دروغگو، و) به سنت پيغمبر اكرم نادان است (زيرا سنت براى اداى آن آنست كه بطيب نفس و خوشدلى باشد، نه از روى اكراه و نگرانى، چنانكه در قرآن كريم س 76 ى 8 مى‏فرمايد: و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و أسيرا ى 9 إنما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء و لا شكورا يعنى بر اثر دوستى خدا بينوا و كودك بى پدر «مسلمان» و اسير «از مشركين» را طعام مى‏دهند «باين قصد كه» براى دوستى خدا شما را طعام مى‏دهيم و پاداش و سپاسگزارى از شما نمى‏خواهيم) و در بردن مزد و پاداش زيانكار (زيرا پاداش به ازاى عمل مى‏دهند و اين عمل بر خلاف رضاى خدا بوده است) و در كردار گمراه مى‏باشد (زيرا بر خلاف دستور رفتار نموده) و پشيمانيش بسيار است (زيرا با انجام دادن وظيفه از نتيجه آن محروم است).

7 پس (بعد از مراعات نماز و زكوة) امانت را اداء نمائيد كه كسيكه اهل آن نباشد (بآن خيانت نمايد) نوميد گردد، بتحقيق امانت بر آسمانهاى افراشته و زمينهاى گسترده و كوههاى بلند برقرار پيشنهاد شد، و چيزى بلندتر و پهن‏تر و بالاتر و بزرگتر از آنها نيست، و اگر چيزى از جهت بلندى يا پهنى يا توانائى يا ارجمندى (از قبول آن امانت) امتناع مى‏نمود هر آينه آسمانها و زمينها و كوهها امتناع نموده زير بار نمى‏رفتند و ليكن (خوددارى آنها از قبول امانت بجهت سركشى از فرمان نبوده، بلكه از راه عذر خواهى بود، و) از عقاب (خيانت بآن) ترسيدند و دانستند آنچه را كه انسان ناتوانتر از آنها ندانست، و او بسيار ستمگر و نادان است (در قرآن كريم س 33 ى 72 مى‏فرمايد: إنا عرضنا الأمانة على السماوات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان إنه كان ظلوما جهولا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 648

يعنى ما امانت را بر آسمانها و زمين و كوهها پيشنهاد نموديم پس آنها زير بار آن نرفتند و ترسيدند و انسان كه بسيار ستمگر و نادان است آنرا قبول نمود. در تأويل اين آيه شريفه فرموده‏اند: مراد از امانت تكليف به عبوديت و بندگى خداوند سبحان است بقدر استعداد هر يك از بندگان و مهمترين عبوديت قبول خلافت الهيه است براى اهل آن و ادعا نكردن آن مقام براى خود، و مراد از عرض آن بر آسمانها و زمين و كوهها و زير بار نرفتنشان فهماندن لياقت نداشتن آنها است، و مراد از زير بار رفتن انسان براى كسى است كه بجهت تكبر بر اهل آن با استحقاق نداشتن و لايق نبودن آنرا بخود نسبت داده، و مراد از ستمگر و نادان بودن آنست كه قواى غضبيه و شهويه بر او غلبه دارند، و در معنى امانت سخنان ديگر گفته شده و روايات بسيار نقل گرديده كه محتاج بتأمل و انديشه است و مى‏توان گفت كه آيه عرض امانت بمتشابهات قرآن كريم مى‏ماند. در اينجا امام عليه السلام در باره مخالفت با نماز و زكوة و اداء امانت مى‏فرمايد:) 8 آنچه را كه بندگان در شب و روزشان بجا مى‏آورند بر خداوند سبحان پوشيده نيست، به كوچكترين كارشان آگاه و به كردارشان دانا و محيط است، اعضاء شما گواهان و اندامتان لشگرها و فرمانبران و انديشه‏هاتان ديده‏بانان او هستند، و نهانيهاى شما نزد او آشكار است (پس گمان نكنيد كه روز وارسى چيزى از گفتار و كردار و انديشه‏هاى شما از قلم افتاده باز پرسى نمى‏شود كه اين گمان غلط و اشتباه و نتيجه آن پشيمانى و بدبختى هميشگى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 649

(1200)

191 (1191)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در نادرست بودن گمان كسيكه اعتقاد داشت انديشه معاويه رساتر و تدبيرش بهتر از آن بزرگوار است)

: 1 سوگند بخدا معاويه از من زيركتر نيست، و ليكن او بيوفائى و خيانت كرده و معصيت و نافرمانى مى‏نمايد (در هر امرى مكر و حيله بكار برده بعهد و پيمان پايبند نيست، از اينرو نادانان تصور ميكنند اين از زيركى و دانائى او است) 2 و اگر مكر و بيوفائى نكوهيده نبود (خداوند عذاب براى آن مقرر نفرموده بود) من زيركترين مردم بودم، ولى (بدانيد كه) هر مكر و بيوفائى گناهى است، و هر گناهى نافرمانى است، و روز قيامت براى هر عهد و پيمان شكنى پرچم و نشانه‏اى است كه بآن شناخته ميشود (گناهش آشكار بوده به آتش مى‏بردش) 3 و سوگند بخدا من غافلگير نمى‏گردم تا در باره‏ام مكر و حيله بكار برند (چون هميشه بمكر و خدعه آنها آگاهم) و در سختى و گرفتارى عاجز و ناتوان نمى‏شوم (زيرا از همه كس تواناترم، ولى براى پيروى از دستور خدا و رسول از آنچه رضاى آنها نيست چشم مى‏پوشم، و اين دليل برترى و تواناترى رأى و انديشه ديگرى از من نيست كه او پيرو شيطان و هواى نفس بوده، و من در هر امرى خدا را در نظر مى‏گيرم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 650

(1201)

192 (1192)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در ترغيب به رستگارى و نگران نبودن از كمى پيروان حق و سفارش بنهى از منكر كردن)

: 1 اى مردم، در راه هدايت و رستگارى از جهت كمى پيروان آن (و بسيارى مخالفين) نگران نباشيد، زيرا مردم گرد آمده‏اند بر سر خوانى كه سيرى آن اندك و گرسنگيش بسيار است (به زينت و آرايش دنيا دل بسته‏اند كه بزودى فانى ميشود، و بر اثر دلبستگى و پيروى نكردن از حق در قيامت بعذاب و گرفتارى بى‏پايان مبتلى مى‏گردند).

2 اى مردم، رضاء و خوشنودى (به معصيت و نافرمانى) و خشم (از طاعت و بندگى) مردم را گرد مى‏آورد (براى عذاب آماده مى‏سازد) و (اگر چه مباشر عمل ديگرى باشد، زيرا مانند آنست كه خود آنرا بجا آورده، چنانكه) ناقه (حضرت صالح پيغمبر قوم) ثمود را يك مرد پى كرد و كشت، پس خداوند همه آنها را عذاب نمود بجهت آنكه به كشتن ناقه راضى بودند، و (از اينرو) خداوند سبحان (در قرآن كريم س 26 ى 157) فرموده:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 651

فعقروها فأصبحوا نادمين‏ يعنى قوم ثمود ناقه را پى كرده كشتند و در بامداد بعد (چون آثار عذابى كه حضرت صالح بايشان خبر داده بود مشاهده نمودند) پشيمان شدند، پس (كشتن ناقه را به همه آنان نسبت داده بجهت آنكه از كشنده با اينكه مى‏توانستند جلوگيرى ننمودند، بلكه بفعل او هم راضى بودند، و) عذاب آنها چنين بود كه زمين آنها بر اثر (زلزله و) فرو رفتن (عمارت) صدا كرد مانند صدا كردن آهن شخم زنى داغ شده در زمين هموار.

3 اى مردم، هر كه راه راست را به پيمايد به آبادى مى‏رسد (و از تشنگى مى‏رهد) و هر كه بيراهه برود (از راه راست پا بيرون نهد) در بيابان بى آب و گياه فرود آيد (و از بى آبى جان سپارد، خلاصه هر كه بدستور خدا و رسول رفتار نمايد نيك‏بخت شود، و هر كه از شيطان و نفس اماره پيروى كند بعذاب مبتلى گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 652

(1202)

193 (1193)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است، از آن بزرگوار روايت شده هنگام بخاك سپردن سيده زنها فاطمه عليها السلام اين سخن را فرموده‏

مانند اينكه با رسول خدا صلى الله عليه و آله جلو آرامگاه آن حضرت راز مى‏گويد:

1 درود بر تو اى رسول خدا از من و از دخترت كه در جوار تو فرود آمده (در قبرستان بقيع يا در خانه‏اش يا در روضه پيغمبر اكرم دفن گرديد) و بزودى بتو پيوست (بنا بر مشهور هفتاد و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش در دنيا زندگانى نمود) 2 اى رسول خدا شكيبائى من از (مفارقت و جدائى) برگزيده تو كم گرديد، و طاقت و توانائى من از (رفتن) او از دست رفت، ولى براى من پس از ديدار مفارقت و جدائى تو و سختى مصيبت و اندوه تو شكيبائى جا دارد (هر چند مصيبت مفارقت فاطمه عليها السلام جانگداز است ولى از مصيبت مفارقت تو سختتر نيست، و چون بر آن مصيبت شكيبائى نمودم در اين مصيبت هم شكيبا خواهم بود) در حاليكه من سرت را بر لحد آرامگاهت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 653

نهادم، و بين گردن و سينه‏ام جان از تنت خارج شد (با اين همه مهر و علاقه معلوم است كه چه كشيده‏ام ولى باز جاى صبر و شكيبائى است، زيرا) ما مملوك خدا هستيم و بسوى او باز مى‏گرديم (جان ما در اختيار او است و اين جهان جاى ماندن نمى‏باشد، پس همه بسوى تو آمده بار عمل آنجا بگشائيم) 3 همانا امانت (فاطمه عليها السلام) پس گرفته و گروگان دريافت شد، ولى (در اين مصيبت) همواره بعد از اين در اندوه بوده شبم به بيدارى خواهد گذشت تا اينكه خداوند براى من سرائى كه تو در آن اقامت گزيده‏اى اختيار نمايد (مرا بتو ملحق فرمايد) 4 و بهمين زودى دخترت بتو خبر خواهد داد اجتماع امت ترا برستم به آن مظلومه (حقش را نشناخته، پهلويش را شكسته و جنينش را سقط و فدكش را غصب كردند) پس همه سرگذشت را از او سؤال كن و چگونگى رفتارشان را با ما بپرس، اين همه ستمگرى از ايشان بر ما وارد شده در حاليكه از رفتن تو مدتى نگذشته و ياد تو از بين نرفته بود، 5 و بر هر دو شما درود باد درود وداع كننده (با محبت و دوستى) نه درود خشمگين و رنجيده و دلتنگ، پس اگر بروم نه از بى علاقه‏گى است و اگر بمانم نه از بد گمانى است بآنچه خداوند به شكيبايان وعده داده (از نزد شما مى‏روم در حاليكه همه جا بياد شما هستم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 654

(1203)

194 (1194)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در دل نبستن بدنيا و ترغيب بطاعت و بندگى)

: اى مردم، جز اين نيست كه دنيا سراى گذر است و آخرت جاى ماندن، پس از گذرگاه براى قرارگاهتان (توشه) برگيريد (تا در دنيا هستيد به عبادت خدا و خدمت خلق بپردازيد كه در آخرت كامروا گرديد) و نزد كسيكه رازهاى شما را ميداند پرده‏هاى خود را مدريد (نافرمانى خدا نكنيد) 2 و دلهاتان را از دنيا خارج نمائيد پيش از آنكه بدنهاتان را از آن بيرون برند (دل بسته بدنيا نباشيد كه مرگ را آسان دريابيد، زيرا) شما در دنيا در معرض آزمايش بوده و براى غير آن (آخرت) آفريده شده‏ايد، 3 هرگاه مردى بميرد مردم (دنيا پرست) مى‏گويند: (از دارائى) چه گذاشت؟ و فرشتگان مى‏گويند: (از عبادت و بندگى) چه پيش فرستاد؟ خدا پدران شما را بيامرزد! قسمتى (از دارائى خود) را پيش بفرستيد (بدستور خدا انفاق كنيد) كه سود شما در آنست، و همه را باز مگذاريد كه بر زيان شما است (گرفتارى بسيار دارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 655

(1204)

195 (1195)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در ترغيب به آماده نمودن توشه سفر آخرت)

كه اصحاب خود را مكرر باين گفتار (بعد از نماز عشاء) اندرز مى‏داد:

1 خدا شما را بيامرزد، وسائل سفر (آخرت) را آماده نمائيد كه نداى كوچيدن در ميان شما داده شده (خداوند در قرآن كريم س 4 ى 78 مى‏فرمايد: أينما تكونوا يدرككم الموت و لو كنتم في بروج مشيدة يعنى هر كجا باشيد مرگ شما را دريابد اگر چه در قلعه‏هاى محكم و استوار باشيد) و ماندن در دنيا را كم پنداريد (دل بآن نبنديد) و (بسوى خدا) باز گرديد با توشه شايسته (طاعت و بندگى) كه بآن دسترسى داريد، زيرا جلو شما گردنه ناهموار و منزلهاى ترس آور هولناك است (سختيهاى مرگ و گرفتارى قبر و عالم برزخ و مواقف باز پرسى روز رستخيز را در پيش داريد) كه از وارد شدن و توقف در آنها ناگزيريد، 2 و بدانيد كه نگريستنهاى مرگ به گوشه چشم بجانب شما است، و مانند آنست كه به چنگالهاى آن كه در شما فرو برده است گرفتاريد (و از آن رهائى نداريد) و كارهاى زشت و بسيار دشوار و سخت شما را از آن پنهان داشته، 3 پس علاقه‏هاى دنيا را (از خود) دور كنيد، و با توشه پرهيزكارى خويش را توانا سازيد (محبت دارائى و فرزند و كالاى دنيا را از دل برانيد و پارسائى و پرهيزكارى را پيشه گردانيد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 656

(سيد رضى فرمايد:) پيش از اين (در خطبه هشتاد و چهارم) بعضى از اين كلام به روايتى گذشت كه با اين روايت تفاوت دارد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 657

(1205)

196 (1196)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه آنرا به طلحه و زبير فرموده بعد از بيعت آنها با آن بزرگوار بخلافت‏

و شكايت نمودن از اينكه چرا مشورت با ايشان را ترك كرده و در كارها از آنها كمك نمى‏طلبد:

1 همانا از اندك (شور نكردن و بميل و خواهش شما رفتار ننمودن كه به نظرتان بزرگ آمده) ناراضى بوديد، و بسيار را پشت سر انداختيد (از رضاء و خوشنودى خدا كه بايد با رعايت حقوق واجبه و پيروى از من بدست آورده چشم پوشيديد) آيا بمن نمى‏گوئيد كه شما در چه چيز حق داشته‏ايد كه شما را از آن منع كرده‏ام؟ يا كدام نصيب و بهره‏اى (از بيت المال مسلمين) بوده كه خود برداشته‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 658

بشما نداده‏ام؟ يا كدام حق و دعوايى بوده كه يكى از مسلمانان نزد من آورده از (بيان حكم) آن عاجز و ناتوان مانده‏ام، يا بآن نادان بوده در حكم آن اشتباه كرده‏ام؟ (پس كسى مشورت ميكند كه راه كار را نداند، و كمك مى‏طلبد كه عاجز و ناتوان بماند).

2 سوگند بخدا من خواستار خلافت و علاقمند به حكومت نبوده‏ام، ولى شما مرا دعوت نموده بآن وادار كرديد، پس چون خلافت بمن رسيد بكتاب خدا (قرآن كريم) و دستورى كه (در آن) براى ما تعيين نموده و ما را بحكم كردن بآن امر فرموده نظر كرده متابعت نمودم، و بآنچه پيغمبر صلى الله عليه و آله سنت قرار داده نگاه نموده پيروى كردم، و در اين باب به رأى و انديشه شما و غير شما نيازمند نبودم، و حكمى پيش نيامده كه بآن نادان بوده از شما و سائر برادران مسلمان مشورت نمايم، و اگر چنين بود (به حكمى از احكام نادان بودم) از شما و ديگران رو نمى‏گردانيدم (مشورت مى‏نمودم). 3 و اما آنچه ياد آورى نموديد كه چرا در قسمت كردن بيت المال بالسويه رفتار كردم (شما را با سائر مسلمانان برابر دانسته و هيچكس را بر ديگرى ترجيح ندادم) در اين امر هم من به رأى خود و از راه هواى نفس حكم نكردم، بلكه من و شما در دست داريم احكامى را كه رسول خدا صلى الله عليه و آله آورده و آنها را برقرار نموده است (تغيير و تبديل در آنها راه ندارد) و در آنچه كه خداوند از تقسيم و تعيين بآن دستور داده و حكم خود را در آن امضاء فرموده بشما نيازمند نبودم، 4 پس سوگند بخدا شما و غير شما را نزد من حقى نيست كه از من شكايت داشته زبان به ملامت باز كنيد، خداوند دلهاى ما و شما را بحق متوجه گرداند (تا در گفتار و كردار رضاء و خوشنودى او را بدست آوريم) و بما و شما شكيبائى عطاء فرمايد (تا براى دنيا و كالاى آن بر خلاف دستورش رفتار ننمائيم).

(پس امام عليه السلام فرمود:) 5 خداوند بيامرزد مردى را كه چون حقى را ديد بآن كمك نمايد (بر خلاف آن سخن نگفته قدم بر ندارد) يا ستمى را كه ديد از آن جلوگيرى كند و به زيان ستمگر مدد كار ستمديده باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 659

(1206)

197 (1197)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگامى كه شنيد گروهى از اصحابش در روزهاى جنگ صفين به لشگر شام دشنام مى‏دهند

: 1 من نمى‏پسندم كه شما (بمردم شام) دشنام دهيد (اين جمله دلالت ندارد كه دشنام دادن بآنها حرمت داشته باشد چون شك نيست كه دشنام بغير مؤمن يعنى كافر و فاسق و دشمن آل محمد عليهم السلام جائز است و بيزارى از ايشان واجب، ولى مقصود از فرمايش امام عليه السلام اينست كه چون منظور آن حضرت از اين جنگ و زد و خورد بدست آوردن رياست و سلطنت نبوده بلكه براى هدايت و راهنمائى مردم و اعلاء كلمه اسلام است، پس دشنام سبب زياد شدن دشمنى و كينه مى‏گردد، و آنها هم به نادانى به آن حضرت و لشگرش دشنام خواهند داد، و دشنام بولى خدا و دشنام به پيغمبر است و دشنام به پيغمبر و دشنام بخدا و موجب دخول آتش است،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 660

خلاصه طعن و دشنام به دشمنان خدا و رسول و اوصياء آن حضرت عليهم السلام شرعا جائز و مستحب است و بيزارى از آنها واجب است، چنانكه در سخن نوزدهم امام عليه السلام به اشعث ابن قيس كه از منافقين و در ميان لشگر آن حضرت بود لعن فرموده دشنام داد، ولى در صورت خوف ضرر جانى و مالى و توانا نبودن بر دفاع خوددارى و دورى از ايشان نيز واجب مى‏باشد، و از اينرو در قرآن كريم س 6 ى 108 مى‏فرمايد:

و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم‏ يعنى به آنان كه غير خدا را مى‏پرستند دشنام ندهيد كه ايشان هم از روى جور و دشمنى بدون آنكه بفهمند بخدا دشنام مى‏دهند.

پس امام عليه السلام مى‏فرمايد:) و ليكن اگر كردار آنها را بيان كرده حالشان (ظلم و ستم و پيروى از هوا و خواهش نفس و منحرف شدن آنان از راه حق و از اين گونه سخنان) را ياد آورى نمائيد در گفتار (از دشنام دادن) بهتر و در مقام عذر (براى كسيكه اعتراض نمايد كه چرا با آنها جنگيده زد و خورد مى‏نماييد) بليغتر و رساتر است، 2 و بهتر آنست كه بجاى دشنام دادن بآنان بگوئيد:

بار خدايا خونهاى ما و ايشان را از ريختن حفظ فرما، و ميان ما و آنها را اصلاح نما، و آنان را از گمراهيشان برهان تا كسيكه نادان بحق است آنرا بشناسد، و آنكه حريص و شيفته گمراهى و دشمنى است از آن باز ايستد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 661

(1207)

198 (1198)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه در يكى از روزهاى جنگ صفين آنگاه كه فرزند خود امام حسن عليه السلام را ديد به كارزار مى‏شتابد

: 1 بعوض من اين جوان را مالك شويد نگاه داريد (از جنگيدن او جلوگيرى نمائيد) مبادا مرا درهم ريزد، زيرا من به مرگ اين دو جوان «يعنى حسن و حسين عليهما السلام» بخل مى‏ورزم (راضى نيستم) تا با مرگ آنها ذريه رسول خدا صلى الله عليه و آله قطع نشود (سيد رضى رحمه الله فرمايد:) فرمايش آن حضرت عليه السلام: املكوا عنى هذا الغلام يعنى بعوض من اين جوان را مالك شويد، از برترين و فصيحترين سخن است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 662

(1208)

199 (1199)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه آنرا (در جنگ صفين) هنگاميكه اصحاب آن بزرگوار در باب حكميت با او مخالفت نمودند، فرموده‏

: (لشگر شام وقتى كه از جنگيدن با لشگر عراق ناتوان گشته شكست خوردند بتدبير عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نيزه‏ها زده آنان را بحكم آن دعوت كرده صلح و آشتى خواستند، پس لشگر عراق بعضى باعتقاد اينكه ايشان راست مى‏گويند و برخى بجهت خستگى از جنگ و گروهى بر اثر دشمنى باطنى كه با آن حضرت داشته ظاهرا خود را مطيع جلوه مى‏دادند، دعوت آنها را بقرآن بهانه كرده همه با هم نزد آن بزرگوار گرد آمده گفتند: بايستى دست از جنگ برداشته مالك اشتر و سائر جنگ جويان را هم از كارزار باز گردانى و گر نه ترا مانند عثمان مى‏كشيم، امام عليه السلام امر داد كه مالك و سائرين باز گشتند، پس از آن فرمود:) 1 اى مردم، هميشه امر و فرمان من با شما طورى بود كه ميل داشتم تا اكنون كه جنگ شما را ضعيف و ناتوان گردانيد، و سوگند بخدا جنگ از جانب شما شروع شده و رها گرديد در حاليكه دشمنتان را ناتوانتر و بيچاره‏تر نمود (پس اگر مخالفت نمى‏نموديد بر معاويه و لشگر شام تسلط يافته فتح و فيروزى از آن شما بود، ولى چكنم) 2 ديروز امير و فرمانده بودم و امروز مأمور و فرمانبر، و ديروز نهى كننده و باز دارنده بودم و امروز باز داشته شده، و شما دوستدار زنده ماندن بوديد، و نمى‏خواهم شما را بآنچه كه نمى‏پسنديد وادار نمايم (توانائى ندارم يا مصلحت نيست شما را بجنگ مجبور نمايم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 663

(1209)

200 (1200)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در بصره هنگاميكه براى عيادت علاء پسر زياد حارثى‏

كه بيمار و از اصحاب آن بزرگوار بود باو وارد شد چون فراخى خانه او را ديد فرمود:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 664

1 با فراخ بودن اين خانه در دنيا چه كردى؟ و حال آنكه تو به فراخى آن در آخرت نيازمندتر هستى (زيرا در اين خانه بيش از چند روزى نمى‏مانى و در آن خانه هميشه خواهى بود) آرى اگر بخواهى با فراخى اين خانه فراخى خانه آخرت را هم دريابى ميهمان در آن پذيرايى نموده با خويشاوندان پيوسته باش، و حقوق شرعيه (خمس و زكوة و صدقات و سائر حقوق واجبه و مستحبه) را از آن آشكار كن كه در اين صورت بواسطه فراخى اين خانه فراخى خانه آخر ترا دريافته‏اى.

پس علاء به آن حضرت عرض كرد: يا امير المؤمنين از برادرم عاصم ابن زياد بتو شكايت ميكنم. آن بزرگوار فرمود: 2 براى چه؟ گفت: (همچون رهبانان) گليمى پوشيده و از دنيا دورى گزيده. حضرت فرمود: او را نزد من بياوريد، چون آمد فرمود:

3 اى دشمنك خود (شيطان) پليد ناپاك خواسته ترا سرگردان كند (كه باين راهت وا داشته و آنرا در نظرت آراسته است) آيا بزن و فرزندت رحم نكردى (كه تنهائى و درويشى پيشه گرفتى) آيا باورت اين است كه خداوند براى تو پاكيزه‏ها را حلال كرده و كراهت دارد و نمى‏خواهد كه تو از آنها بهره‏مند گردى؟ (در صورتيكه در قرآن كريم س 7 ى 32 مى‏فرمايد:

قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده و الطيبات من الرزق‏ يعنى بگو: كى حرام كرده است آرايش و روزيهاى پاكيزه‏اى را كه خداوند براى بندگانش مقرر فرموده) تو پست ترى از اينكه خداوند نعمتى را بتو حلال كند و نخواهد كه از آن بهره برى! (زيرا اين مرتبه انبياء و اوصياء آنها است).

عاصم گفت: يا امير المؤمنين كار من مانند كار تو است كه در لباس زبر و خشن و خوراك سخت و بى‏مزه هستى! حضرت فرمود:

4 واى بر تو، من مانند تو نيستم، زيرا خداى تعالى به پيشوايان حق واجب گردانيده كه خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا اينكه فقير و تنگدست را پريشانيش فشار نياورده نگران نسازد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 668

(1210)

201 (1201)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه شخصى از احاديث مجعوله و خبرهاى گوناگون (معارض يكديگر) كه در دست مردم و ميان ايشان منتشر است پرسيد

، امام عليه السلام فرمود:

1 همانا احاديث در دسترس مردم حق و باطل و راست و دروغ و نسخ كننده و نسخ شده و عام (شامل همه) و خاص (مخصوص بعضى) و محكم (كه معنى آن آشكار) و متشابه (كه معنى آن واضح نيست) و محفوظ (از غلط و اشتباه) و موهوم (از روى وهم و گمان) است، 2 و بتحقيق در زمان رسول خدا صلى الله عليه و آله به آن حضرت دروغها بستند تا اينكه بخطبه خواندن ايستاد و فرمود: «هر كه از روى عمد و دانسته بمن دروغ بندد بايد نشيمن‏گاه خود را در آتش (دوزخ) قرار دهد».

3 و همانا حديث را (از پيغمبر اكرم يكى از) چهار مرد براى تو نقل ميكند كه پنجمى ندارند:

(اول:) مرد دوروئى كه اظهار ايمان نموده و خود را بآداب اسلام نمودار مى‏سازد (در صورتيكه) از گناه پرهيز نكرده باك ندارد، عمدا و دانسته به رسول خدا- صلى الله عليه و آله- دروغ مى‏بندد، پس اگر مردم او را منافق و دروغگو مى‏دانستند حديثش را قبول نداشته گفتارش را باور نمى‏كردند، و ليكن (چون از باطن او خبر ندارند) مى‏گويند: او از اصحاب رسول خدا- صلى الله عليه و آله- است كه آن حضرت را ديده و حديث را از او شنيده فرا گرفته است، پس (به اين جهت) گفتارش را قبول مى‏نمايند، 4 و بتحقيق خداوند بتو مردم منافق و دو رو را خبر داده و وصف نموده، و ترا از آن آگاه ساخته است (در قرآن كريم در اين باره آيات بسيارى است از جمله در س 9 ى 101 مى‏فرمايد: و ممن حولكم من الأعراب منافقون و من أهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين ثم يردون إلى عذاب عظيم‏ يعنى از باديه نشينانى كه گرد شما هستند منافق مى‏باشند، و از اهل مدينه گروهى خو گرفته‏اند بنفاق و دو روئى، تو به اسرار آنها دانا نيستى ما از رازشان آگاهيم و بزودى دو نوبت «يكى در دنيا و ديگرى در قبر» پس از آن در قيامت بعذاب بزرگ مبتلى ميشوند منافقين)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 669

كه بعد از حضرت رسول باقى ماندند به پيشوايان گمراهى و به آنان كه (مردم را) بوسيله دروغ و بهتان بسوى آتش (دوزخ) خواندند (مانند معاويه و ديگران) نزديك شدند، پس (با جعل احاديث) آنها را صاحب اختيار كارها و حاكم بر مال و جان مردم گردانيدند، و بوسيله ايشان دنيا را خوردند (كالاى آنرا به ستم بدست آوردند) و مردم همواره با پادشاهان و دنيا همراهند (لذا از هيچ گونه كار خلاف رضاى خدا و رسول خوددارى نمى‏نمايند) مگر آنان را كه خداوند (از شر شيطان و نفس اماره) نگاه دارد، پس اين منافق يكى از چهار نفر بود.

5 و (دوم:) مردى است كه از رسول خدا چيزى را شنيده و آنرا درست حفظ نكرده و در آن اشتباه و خطاء نموده و دانسته دروغ نگفته است، پس آنچه در تصرف او است نقل ميكند و بآن عمل مى‏نمايد و مى‏گويد: من آنرا از رسول خدا- صلى الله عليه و آله- شنيده‏ام، پس اگر مسلمانان مى‏دانستند كه او حديث را اشتباه فهميده از او نمى‏پذيرفتند، و اگر او نيز مى‏دانست كه اشتباه كرده آنرا ترك گفته نقل نمى‏كرد.

6 و سوم: مردى است كه از رسول خدا- صلى الله عليه و آله- چيزى را شنيده كه بآن امر مى‏نموده بعد از آن نهى فرموده و او از نهى آن حضرت آگاه نيست، يا چيزى شنيده كه از آن نهى مى‏نموده بعد بآن امر فرموده و او نمى‏داند، پس نسخ شده را نگاه‏داشته نسخ كننده را بدست نياورده، و اگر مى‏دانست كه آن حديث نسخ گرديده نقل نمى‏نمود، و اگر مسلمانان هم موقعى كه آنرا از او شنيدند مى‏دانستند نسخ شده بآن عمل نمى‏كردند.

7 و ديگر چهارمى است كه بر خدا و رسول او دروغ نبسته و از ترس خدا و باحترام رسول خدا- صلى الله عليه و آله- دروغ را دشمن داشته، و خطاء و اشتباه هم نكرده است، بلكه آنچه شنيده بهمان قسم حفظ نموده و آنرا نقل كرده بآن چيزى نيفزوده و از آن نكاسته، و ناسخ را از بر كرده بآن عمل نموده و منسوخ را در نظر داشته از آن دورى گزيده، و عام و خاص را شناخته هر يك را در موضع خود قرار داده (عام را بجاى خاص و خاص را بجاى عام استعمال نكرده) و متشابه و محكم آنرا دانسته است (در متشابه تأمل و احتياط كرده بمحكم و حديثى كه معنى آن آشكار است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 670

عمل مى‏نمايد.

8 و از رسول خدا- صلى الله عليه و آله- (گاهى به مقتضاى وقت و زمان) سخنى صادر مى‏شد كه داراى دو معنى بود، سخنى كه به چيز و وقت معينى اختصاص داشته و سخنى كه همه چيز و همه وقت را شامل بود (آن هر دو سخن بصورت يكى مى‏نمود، ولى از قرينه مقام و جهات ديگر مراد ظاهر مى‏شد و اشتباه مرتفع مى‏گشت) پس كسيكه نمى‏دانست خدا و رسول او- صلى الله عليه و آله- از آن سخن چه خواسته‏اند آنرا مى‏شنيد و از روى نفهمى بر خلاف واقع و بر ضد آنچه بآن قصد شده و بغير آنچه براى آن بيان گشته معنى و توجيه مى‏نمود، 9 و چنين نبود كه همه اصحاب رسول خدا- صلى الله عليه و آله- از آن حضرت (مطلبى را) پرسيده و براى فهم آن كنجكاوى نمايند تا جائيكه (نپرسيدن و كنجكاوى ننمودنشان بحدى بود كه) دوست داشتند باديه نشينى و غريبى از راه برسد و از آن حضرت، عليه السلام، بپرسد تا ايشان بشنوند، 10 ولى در اين باب چيزى بر من نگذشت مگر اينكه از آن حضرت پرسيده و آنرا حفظ نمودم، پس اين سببها باعث اختلاف مردم و پريشان ماندن آنان در رواياتشان است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 671

(1211)

202 (1202)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در قدرت نمائى و توانائى خداوند سبحان راجع به شگفتى آفرينش آسمانها و زمين و كوهها)

: 1 از (آثار) توانائى و سلطنت خداوند متعال و شگفتى آفرينشهاى نيكوى او آنست كه از آب درياى گود بر هم ريخته بسيار موج زننده زمين خشك بى‏حركت را آفريد، 2 پس از (بخار) آن آب طبقات بر روى هم قرار گرفته آسمانها را ايجاد فرمود، و آنها را بعد از با هم بودن از يكديگر جدا و ممتاز ساخته هفت آسمان گردانيد، پس بامر و فرمان پروردگار

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 672

خود را نگاه‏داشتند و به جائى كه بر ايشان تعيين فرموده بود قرار گرفتند (پراكنده نشدند) و 3 استوار گردانيد زمين را در حاليكه آب كبود بيحد و اندازه و درياى تسخير شده (به فرمان حق تعالى) آنرا بر پشت دارد، و آن دريا در برابر امر و فرمان خدا رام و در مقابل بزرگى او فروتن و از ترس او جريان و روانى او متوقف است، 4 و تخته سنگهاى بزرگ سخت و تپه‏هاى بلند و كوههاى آنرا آفريد و آنها را در جاى خود استوار نموده در قرارگاه‏شان نگاه‏داشت، پس سرهاى آنها در هوا بالا رفته و بيخهاشان در آب فرو رفت، (5) و آن كوهها را از زمينهاى هموار و پست بلند گردانيد، و بيخهايشان را در زمين اطرافشان و جاهايى كه بر قرار هستند فرو برد، پس سرهاى آن كوهها را بسيار بلند نمود و بلندى آنها را به اطراف كشاند، و آنها را براى زمين ستون قرار داد، و در آن فرو برد به قسمى كه ميخهاى زمين گرديدند، پس زمين متحرك ساكن شد از اينكه اهل خود را بجنباند، يا با بارش (در آب) فرو رود، يا از جائى بجائى برود، 6 پس منزه است خداوند توانائى كه زمين را بعد از موج زدن آبهاى آن نگاه‏داشت، و آنرا پس از رطوبت و ترى اطرافش خشك گردانيد، و براى آفريدگانش جاى آرامش قرار داد، و آنرا براى ايشان گسترانيد روى درياى ژرف ساكن بى‏جريان، و ايستاده بى‏حركت (همه آن يك باره از جاى خود حركت نمى‏كند تا زمين را بر پشت خويش بجنباند) 7 بادهاى سخت آن دريا را زير و رو و اين سو و آن سو ميكند، و ابرهاى پر باران (بر اثر باريدن) آنرا به جنبش مى‏آورد، و در اين آثار عبرت و پند است براى كسيكه از خداوند متعال مى‏ترسد (چون كسيكه نمى‏ترسد توجهى بآنها ندارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 673

(1212)

203 (1203)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در شكايت از اصحاب خود هنگاميكه در جنگ با اهل شام سستى نموده‏

و به بهانه از انجام فرمان آن بزرگوار خوددارى كردند):

1 بار خدايا هر يك از بندگان تو كه گفتار ما را كه بعدل و درستى نه جور و ستم و براى اصلاح دين و دنيا فساد و تباهكارى مى‏گوئيم بشنود و بعد از شنيدن آنرا نپذيرد، سببى براى مخالفت او نيست مگر بازگشت از يارى تو، و كاهلى از ارجمند گردانيدن دين تو، 2 پس اى بزرگتر همه گواهان تو و جميع آنرا كه در زمين و آسمانهايت سكنى داده‏اى (از جن و انس و فرشتگان) بر (مخالفت) او (مرا كه بى اعتنائى بدين تو است) گواه مى‏گيريم (باينكه در تبليغ امر تو كوتاهى نكرده‏ام) پس بعد از اين گواه گرفتن، تو بى‏نياز كننده‏اى (ما را) از يارى او، و او را به گناهش (مخالفت با ما) گيرنده‏اى.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 674

(1213)

204 (1204)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بعضى از صفات حق تعالى)

: [قسمت اول خطبه‏]

1 سپاس خداوند را سزا است كه از مانند بودن به آفريدگان (در ذات و صفات) برتر، و بر گفتار وصف كنندگان غالب و عاجز كننده است (هيچكس توانائى ندارد حقيقت او را وصف نمايد) و به شگفتيهاى آفرينش خود براى بينايان آشكار و از انديشه صاحبان وهم و گمان به بزرگى ارجمنديش پنهان است (بهمه چيز) 2 و دانا است بدون آموختن از ديگرى و بدون احتياج به افزودن و بدون استفاده (زيرا آموختن و افزودن و استفاده بردن مستلزم جهل و نقصان است و آن از عوارض امكان است، نه واجب) بى تأمل و انديشه‏اى آفريننده همه آفريده‏ها است، 3 خداوندى است كه تاريكى‏ها او را احاطه نمى‏كند، و از روشنيها روشنى نمى‏طلبد، شب او را در نمى‏يابد، و روز او را فرا نمى‏گيريد (زيرا منزه از جسميت و زمان و حركت است) 4 در يافتن او (اشياء را) بوسيله ديده‏ها نيست (زيرا ذات او عين ديده و ديده او عين ذات او است) و علم او بسبب آگاه شدن از غير نمى‏باشد (زيرا از چيزى بى‏خبر نيست تا خبر گيرد، و به علاوه خبر گرفتن مستلزم جهل است كه در واجب راه ندارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 675

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است در باره پيغمبر صلى الله عليه و آله‏

: 5 خداوند حضرت رسول را فرستاد با نور (علم و نبوت) و او را (بر همه خلائق) در برگزيدن (به رسالت) مقدم داشت، و بوسيله او گشادگيها و پراكندگيها را بهم بست (اختلال نظم عالم و تباهكاريها را اصلاح فرمود) و با (توانائى) او شكست داد آنان را كه هميشه غالب بودند (آن حضرت را بر كفار و مشركين و منافقين مسلط فرمود) و بتوسط او مشكل را آسان و ناهموارى را هموار گردانيد تا اينكه گمراهى را از راست و چپ (شرق و غرب) دور ساخت.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 677

(1214)

205 (1205)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در اشاره به بعضى از صفات خداوند سبحان، و مدح پيغمبر اكرم، و وصف نيكان و دوستان حق تعالى و پند و اندرز)

: 1 و گواهى مى‏دهم كه خداى تعالى عادل و درستكار است كه (در همه امور) بعدل (نه بجور و ستم و بر وفق نظام كلى و حكمت و مصلحت) رفتار مى‏نمايد، و حاكم است كه (در قرآن كريم حق و باطل را از هم) جدا فرموده است، 2 و گواهى مى‏دهم كه محمد بنده و فرستاده و سرور بندگان او است، هر زمان كه خداوند خلائق را (از اصلاب به ارحام) آورد آنها را دو جرگه (خير و شر) گردانيد، پس آن حضرت را در دسته خير و نيكو قرار داد، 3 در نسب آن بزرگوار بهره‏اى براى زناكار نبود، و گناهكار شريك نگرديد (پدران و مادران پيغمبر اكرم تا حضرت آدم عليه السلام همه موحد و خدا پرست بودند، و شرك و كفر و گناه در آنها راه نداشت، چنانكه امام عليه السلام به صراحت فرموده است).

4 آگاه باشيد خداوند براى (كار) خير و نيكو اهلى (مؤمنين و پرهيزكاران) و براى (دين) حق ستونهايى (پيغمبران) و براى طاعت و بندگى نگاه‏دارندگانى (أئمه هدى عليهم السلام) قرار داده است (پس طاعت خدا از روى زمين يك باره بر نيفتد، اگر گروهى رها كنند گروه ديگر آنرا بگيرند، و اگر برخى مخالفت نمايند ديگران از آن حمايت كرده مراعات نمايند) و شما را در هر طاعت (كار نيك) از طرف خدا مددى است (توفيق و لطف خداوند شامل است) كه زبانها را گويا و دلها را (بحق) مطمئن مى‏سازد (پس اگر لطف خداوند نبود هنگام غلبه و هجوم باطل و ضعف و سستى حق مردم از خداپرستى و پيروى انبياء و اوصياء دست مى‏كشيدند، و دل بآن نمى‏دادند) و در آن مدد بى‏نيازى است براى طالب بى‏نيازى، و بهبودى (از بيماريهاى روحى) است براى خواهان بهبودى (نه كسانيكه به بيماريها تن داده به اندك چيزى دست از اطاعت خدا و رسول كشيده خود را در دنيا و آخرت بدبخت نموده‏اند).

5 و بدانيد، بندگان خدا (أئمه هدى عليهم السلام و پيشوايان دين) كه نگاه‏دارنده علم خدا هستند (محافظت علم بايشان سپرده شده است) آنچه را كه بايد نگاه‏داشته شود حفظ ميكنند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 678

(از كسيكه استعداد فهم آنرا ندارد، يا آموختن باو مقتضى نيست پنهان مى‏دارند تا پيش‏آمدها آنرا ضائع نكرده از بين نبرد) و چشمه‏هاى آنرا جارى مى‏گردانند (بهر كس كه استعداد دارد مى‏آموزند) براى كمك و يارى با هم آميزش مى‏نمايند، و با دوستى يكديگر را ملاقات ميكنند، و از جام سيراب كننده (علم و حكمت) بهم مى‏نوشانند، و باز مى‏گردند سيراب شده، 6 شك و تهمت و بد گمانى بآنان راه نمى‏يابد، و غيبت و بد گوئى نزد ايشان نمى‏شتابد (خلاصه مجالسشان از شك و تهمت و بد گمانى و غيبت و بد گوئى آراسته است) بر اين اوصاف پسنديده خداوند فطرت و خوهاى ايشان را آفريده است (باين صفات طورى تربيت يافته‏اند كه گويا فطرى و جبلى ايشان بوده است) و بر اين حال با هم دوستى و آميزش مى‏نمايند، پس آنان (در بين مردم) مانند برترى تخم و دانه هستند كه پاك ميشود (آنچه نيكو است) از آن فرا مى‏گيرند، و (آنچه بكار نمى‏آيد) دور مى‏ريزند، و آن تخم را پاك كردن جلوه داده و آزمايش پاكيزه گردانيده است (خلاصه ايشان مردمانى هستند بر چيده و انتخاب شده) 7 پس بايد مرد شرف و بزرگوارى را با پذيرفتن اين اوصاف قبول كند، و از سختى قيامت پيش از رسيدن آن بر حذر باشد (كارى نكند كه بعذاب گرفتار گردد) و بايد مرد در كوتاهى روزها و كمى درنگش در اين منزل (دنيا) نظر و انديشه كند (به خواب غفلت نرود) تا اينكه اين منزل را بمنزل ديگر (آخرت) تبديل كند، و بايد براى منزل ديگر و براى آنچه ميداند كه در آن سراى لازم است عمل نيكو بجا آورد، 8 پس خوشا بحال صاحب دل سالم (از صفات رذيله) كه پيروى ميكند از آنكه او را (براه حق) راهنما است، و دورى گزيند از آنكه او را به تباهى مى‏كشاند، و با بينائى كسيكه او را بينا مى‏نمايد و پيروى راهنمائى كه باو فرمان مى‏دهد براه سلامت (از سختى و گرفتارى) رسيده، و براه رستگارى (رهائى از عذاب) شتافته پيش از آنكه درهاى آن بسته و وسيله‏هاى آن از دست برود (بميرد) و باز شدن باب توبه و بازگشت را درخواست نمايد، و (بر اثر توبه) گناه را (از خود) دور گرداند، 9 بتحقيق بر سر راه ايستانده، و راه روشن نمودار گشته است (راه حق بر همه آشكار است مانند آن ماند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 679

كه بر سر دو راهى كسى ايستاده تا رونده را راهنمائى كند، يا نشانه‏اى بر پا است كه راه را مى‏نمايد، پس هر كه راه گم كند عذر و بهانه‏اش پذيرفته نيست).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 680

(1215)

206 (1206)- از دعاهاى آن حضرت عليه السلام است (در سپاسگزارى از نعمتهاى خداوند سبحان)

كه بسيار آنرا مى‏خوانده:

1 سپاس خدائى را سزا است كه شبم را صبح نموده در حاليكه نمرده‏ام، و نه بيمارم، و نه اندامم بد حال است، و نه گرفتار بدترين كردار خويشم، و نه بى‏فرزند مانده‏ام، و نه از دينم برگشته‏ام، و نه منكر پروردگارم، و نه از ايمانم نگرانم، و نه ديوانه‏ام، و نه بعذاب امتهاى پيش از خود گرفتارم. 2 صبح كرده‏ام در حالى كه بنده‏اى هستم بى اختيار و ستمكار بر نفس خويش (از جهت تقصير در طاعت) خداوندا براى تو است حق اعتراض بر من و مرا عذر و بهانه‏اى نيست، و توانائى بدست آوردن سودى ندارم مگر آنچه تو بمن ببخشى، و از بدى نمى‏توانم بپرهيزم مگر آنرا كه تو مرا نگاه‏دارى.

3 بار خدايا پناه مى‏برم بتو از اينكه در بى نيازيت تهى دست و پريشان بوده يا در هدايت و رستگاريت گمراه باشم يا در سلطنت و توانگريت ستمديده يا مغلوب و خوار شوم و حال آنكه اختيار بدست تو است (هر چه بخواهى همان ميشود).

4 بار خدايا جان مرا نخستين چيز گرامى قرار ده كه از اعضاى گرامى من (مانند چشم و گوش و دست و پا و سائر اعضاء) مى‏گيرى، و اولين امانتى كه از نعمتهاى امانت گذاشته خود نزد من بر مى‏گردانى (چون هر يك از اعضاء شخص كه پيش از مرگ تباه شود در بلاء و رنج مى‏ماند، پس لطف خدا بر بنده آنست كه پيش از گرفتن اعضاء جان را بستاند كه آدمى نيم مرده و نيم زنده نماند).

5 بار خدايا پناه مى‏بريم بتو از اينكه از گفتارت بيرون رويم (به دستورت رفتار ننمائيم) يا از دين تو در فتنه و گمراهى افتيم، يا خواهشهاى ما بما دست يابد پيش از هدايت و رستگارى كه از جانب تو آمده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 681

(1216)

207 (1207)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در اندرز به شنوندگان و بيان صلاح دنيا و آخرت ايشان) كه در صفين فرموده‏

: [قسمت اول خطبه‏]

1 بعد از حمد و ثناى خداوند سبحان و درود بر پيغمبر اكرم، حق تعالى با حكومت دادن من بر شما براى من حقى بر شما قرار داده است (اطاعت مرا بر شما واجب گردانيده كه بر اثر آن فتنه و فساد روى نداده اختلال و سستى راه نيابد) و همانطور كه مرا بر شما حقى است شما را نيز بر من حقى است (واجب است آنچه موجب زيان در دين و دنيا است بشما نموده بعدل و درستكارى رفتار نمايم، و در خطبه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 682

سى و چهارم باين نكته اشاره شده) 2 و حق فراخترين چيزها است هنگام وصف و گفتگوى با يكديگر، و تنگ‏ترين چيزها است زمان كردار و انصاف دادن با هم (حق را موقع گفتار بسيار به زبان مى‏آورند، ولى هنگام عمل بكار نمى‏برند، چنانكه بسيارى از مردم در راه جور و ستم سير كرده آنرا عدل و داد شمرند) كسيرا بر ديگرى حقى نيست مگر اينكه آن ديگرى را هم بر او حقى است، و آن ديگرى را حقى بر او نيست مگر اينكه او را هم حقى است (هر كس را بديگرى حقى باشد ديگرى را هم بر او حقى است، مثلا حق رعيت بر والى آنست كه در اصلاح كارشان بكوشد و مملكت را منظم دارد، و حق والى بر رعيت آنست كه در حق و صلاح فرمان او برند، و حق زن بر شوهر آنست كه او را نفقه دهد و حق شوهر بر زن آنست كه او را اطاعت و پيروى نمايد) 3 و اگر كسى را بر ديگرى حقى باشد كه ديگرى را بر او حقى نباشد چنين حقى مختص به خداوند سبحان است، و آفريدگانش را (حتى انبياء و اولياء) چنين حقى نيست، زيرا او قدرت و توانائى دارد (پس اگر او را اطاعت نكنند توانائى مجبور كردن ايشان را به اطاعت دارد، چنانكه در قرآن كريم س 10 ى 99 مى‏فرمايد:

و لو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعا، أ فأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين‏ يعنى اگر پروردگار تو بخواهد هر كه در زمين است ايمان مى‏آورد، آيا تو مردم را به اكراه وادار به ايمان آوردن مى‏نمايى يعنى تو توانائى ندارى كسيرا به اجبار مؤمن گردانى) و در هر چه قضاء و قدر گوناگون او جارى گردد عادل و دادگر است (پس اگر اعمال بندگان را هم پاداش ندهد عادل است، زيرا بنده كه او را در تمام مدت حيات پرستش مى‏نمايد حق يكى از كوچكترين نعمتهاى او را ادا ننموده است) 4 و ليكن خداوند سبحان از روى فضل و كرم و چون اهل جود و بخشش بسيار است حق خود را بر بندگان اين قرار داده كه او را اطاعت كنند، و پاداش ايشان را بر خود چند برابر كردن ثواب گردانيد (چنانكه در قرآن كريم س 4 ى 173 مى‏فرمايد: فأما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيوفيهم أجورهم و يزيدهم من فضله و أما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذابا أليما، و لا يجدون لهم من دون الله وليا و لا نصيرا يعنى آنانكه ايمان آورده كارهاى شايسته انجام دادند خدا مزدهاى ايشان را تمام دهد و از روى فضل و كرمش بيفزايد، و اما كسانى را كه از ايمان آوردن و عمل صالح دورى گزيده گردنكشى كردند بعذاب دردناك گرفتارشان مى‏نمايد و براى خود جز خدا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 683

دوست و يارى كننده‏اى نيابند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 684

[قسمت دوم خطبه‏]

5 پس خداوند سبحان از جمله حقوق خود براى بعض مردم بر بعض ديگر حقوقى واجب فرموده، و حقوق را در حالات مختلفه برابر گردانيده، و بعضى آنها را در مقابل بعض ديگر واجب نموده و بعضى از آن حقوق وقوع نمى‏يابد مگر به ازاء بعض ديگر (مثلا زن نسبت به شوهر حق نفقه ندارد مگر در برابر اطاعت و پيروى از او، و همچنين سائر حقوق مانند حق پدر بر فرزند و مالك بر مملوك و همسايه بر همسايه و خويش بر خويش و بعكس) 6 و بزرگترين حقها كه خداوند سبحان واجب گردانيده حق والى است بر رعيت و حق رعيت است بر والى (زيرا فساد و تباهكارى در آن عموميت داشته و در سائر حقوق جزئى است) و اين حكم را خداوند سبحان براى هر يك از والى و رعيت بر ديگرى واجب فرموده است، و آنرا سبب نظم و آرامش براى دوستدارى ايشان يكديگر را و ارجمندى براى دينشان قرار

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 685

داده، پس حال رعيت نيكو نمى‏شود مگر به خوش رفتارى حكمفرمايان، و حال حكمفرمايان نيكو نمى‏گردد مگر به ايستادگى رعيت در انجام دستور ايشان، 7 پس هر گاه رعيت حق والى و والى حق رعيت را اداء نمود حق در بين ايشان ارجمند و قواعد دينشان برقرار و نشانه‏هاى عدل و درستكارى بر پا و سنتها (احكام پيغمبر اكرم) در مواضع خود جارى گردد، و بر اثر آن روزگار اصلاح ميشود، و به پايندگى دولت و سلطنت اميد مى‏رود، و طمعهاى دشمنان از بين مى‏رود (اجانب را بر ايشان تسلطى نخواهد بود) 8 و اگر رعيت بر والى غلبه يابد (اوامر و نواهى او را بكار نبندد) يا والى بر رعيت تعدى و ستم كند آنگاه اختلاف كلمه رخ دهد (سخن يك جور نگويند و با هم يك دل نباشند) و نشانه‏هاى ستم آشكار و تباهكاريها در دين بسيار و عمل به سنتها رها شود، پس به خواهش نفس عمل گشته احكام شرعيه اجراء نشود، و دردهاى اشخاص (دزدى و خونريزى و نا امنى و گرانى و گرفتارى) بسيار گردد، و براى اداء نشدن حق بزرگ و اجراى باطل و نادرست كسى اندوهگين و نگران نشود، پس آن زمان نيكوكاران خوار و بد كاران ارجمند شوند، و وا خواهيهاى خدا نزد بندگان (بسبب گناهان بيشمار) بسيار شود، 9 پس در اداى آن حق بر شما باد اندرز دادن و كمك بيكديگر كه (بر اثر سعادت و نيكبختى دنيا و آخرت را بدست آوريد، زيرا) كسى به حقيقت طاعت و فرمانبرى شايسته خدا نمى‏رسد اگر چه براى بدست آوردن رضاء و خوشنودى او حريص بوده كوشش بسيار در عمل و بندگى داشته باشد (پس نبايد شخص گمان كند در اندرز دادن بديگرى و يارى نمودن حق آنچه شايسته خدا است بجا آورده) ولى از جمله حقوق واجبه خدا بر بندگان اندرز دادن و كمك و يارى بيكديگر است براى اجراى حق بين خودشان بقدر كوشش و توانائى، 10 و نيست مردى بى‏نياز از كمك شدن بآنچه خداوند از حق خود كمك باو را واجب گردانيده هر چند مقام و مرتبه او بزرگ بوده و در دين برترى داشته باشد (بنا بر اين كسى نيست كه در راه حق و آنچه بر او واجب است بيارى ديگرى نيازمند نباشد) و نيست مردى كه بايد ديگرى را براى اداى حق يارى كند يا او را يارى نمايند هر چند مردم او را خرد شمرده در ديده كوچك آيد (پس گمان نرود كه براى اداى حق از مردم بى‏قدر نبايد كمك خواست يا ايشان را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 686

نبايد كمك نمود، زيرا رونق ملك و ملت بكمك خرد و بزرگ و توانا و ناتوان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 687

[قسمت سوم خطبه‏]

پس (در آن هنگام) مردى از اصحاب آن حضرت عليه السلام با سخن درازى آن بزرگوار را پاسخ داد بسيار او را ستايش نموده، و پيروى از آنچه شنيده بود به آن حضرت اظهار ميكرد، پس امام عليه السلام فرمود:

11 كسى را كه جلالت خدا در نزد او با اهميت و مرتبه‏اش در دل او بلند است سزاوار است كه براى بزرگوارى و بلند مرتبه بودن خدا هر چه غير از خدا است نزد او كوچك باشد، و سزاوارتر كس كه چنين باشد (در برابر بزرگى خدا بزرگى نبيند) كسى است كه نعمت خدا در باره او بسيار و احسانش باو نيكو است، زيرا نعمت خدا بكسى بسيار داده نشده مگر اينكه بزرگى حق خدا بر او زياد شده است، 12 و از پست‏ترين حالات حكمفرمايان نزد مردم نيكوكار آنست كه گمان دوستدارى فخر و خودستايى بآنها برده شود، و كردارشان حمل بكبر و خودخواهى گردد، و من كراهت دارم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 688

از اينكه به گمان شما راه يابد كه ستودن و شنيدن ستايش را (از شما) دوست دارم، و سپاس خدا را كه چنين نيستم، و اگر هم دوست داشتم كه در باره من مدح و ثناء گفته شود اين ميل را از جهت فروتنى براى خداوند سبحان كه او بشمول عظمت و بزرگوارى سزاوارتر است رها كرده از خود دور مى‏نمودم، 13 و بسا كه مردم مدح و ستايش را بعد از كوشش در كارى شيرين مى‏دانند (زيرا فطرى و جبلى است شخصى كه كار بزرگى انجام داد يا خدا او را موفق ساخت ستودن و آفرين آنرا دوست دارد) پس مرا براى اطاعت كردنم از خدا و خوش رفتاريم با شما بستودن نيكو ستايش نكنيد از حقوقى كه باقى مانده و از اداى آنها فارغ نگشته‏ام و واجباتى كه ناچار به اجراى آنها هستم، 14 و با من سخنانى كه با گردنكشان (براى خوش آمد آنها) گفته ميشود نگوييد، و آنچه را از مردم خشمگين (بر اثر خشم آنها) خوددارى كرده پنهان مى‏نمايند از من پنهان ننمائيد، و بمداراة و چاپلوسى و رشوه دادن (به زبان) با من آميزش نكنيد، و در باره من گمان مبريد كه اگر حقى گفته شود دشوار آيد، و نه گمان در خواست بزرگ نمودن خود را (نمى‏خواهم با من مانند گردنكشان كه سخن حق بايشان نمى‏گويند رفتار نمائيد) زيرا كسى كه سخن حق را كه باو گفته شود ياد دادگرى و درستى را كه باو پيشنهاد گردد دشوار شمرد عمل بحق و عدل بر او دشوارتر است، 15 پس از حق گويى يا مشورت بعدل خوددارى ننمائيد (با من بى پروا حق را گفته آنچه را درست و بعد مى‏دانيد بيان كنيد) زيرا من برتر نيستم از اينكه خطاء كنم و از آن در كار خويش ايمن نمى‏باشم مگر آنكه خدا از نفس من كفايت كند آنرا كه او بآن از من مالكتر و تواناتر است (مقصود امام عليه السلام كه در اينجا براى خود خطاء را ممكن دانست در صورتيكه امام معصوم و منزه از خطاء است، اقرار باين است كه عصمت آن حضرت از جمله نعمتهاى خداوند متعال است، لذا مى‏فرمايد:) 16 و جز اين نيست كه من و شما بنده و مملوكيم در اختيار پروردگارى كه جزا و پرورش دهنده‏اى نيست، مالك و صاحب اختيار است از ما آنچه را كه خودمان در آن اختيارى نداريم (پس بزرگوارى زيبنده او است و وظيفه جزا و بندگى و فروتنى است) و ما را از جهل و نادانى كه در آن بوديم بيرون آورده بعلم و معرفتى كه مصلحتمان بود سوق داده، و گمراهى ما را به هدايت و راه يافتن تبديل نمود، و بينايى بعد از كورى بما بخشيد (بعد از نادان بودن در امر دين و دنيا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 689

و آخرت خداوند با بعثت حضرت رسول صلى الله عليه و آله ما را بهمه چيز آشنا فرمود).

(1217)

208 (1208)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در شكايت از قريش و آنها كه حق آن بزرگوار را غصب كردند كه از راه مناجات با خدا عرض ميكند)

: [قسمت اول خطبه‏]

1 بار خدايا من بر (انتقام از) قريش و كسانيكه آنان را يارى كردند از تو كمك مى‏طلبم، زيرا آنها خويشى و اتصال مرا (با حضرت رسول) قطع كردند (و خلافتى را كه براى من تعيين فرموده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 690

بود غصب نمودند) و ظرف (مقام و منزلت و آبروى حرمت) مرا ريختند، و براى زد و خورد با من براى حقى كه از ديگرى بآن سزاوارتر بودم گرد آمدند، 2 و گفتند: آگاه باش كه حق آنست كه آنرا بگيرى، و حق آنست كه آنرا از تو باز گيرند (حق را گرفتن و از دست دادن تو يكسان است، پس اگر والى گردى ولايتت حق است، و اگر غير تو هم والى گردد او نيز حق است) پس با غصه و رنج شكيبائى كن يا با تأسف و اندوه بمير (در صورتيكه از غصب خلافت راضى نباشى چاره‏اى ندارى مگر شكيبا بودن يا مردن) 3 پس در آن هنگام ديدم مرا يار و دفاع كننده و ياورى نيست مگر اهل بيتم كه 4 دريغ داشتم از اينكه مرگ ايشان را دريابد (بزد و خورد راضى نشدم كه اهل بيتم تباه نشوند) پس چشم خاشاك رفته را بر هم نهادم و با استخوان در گلو آب دهن فرو بردم، و براى فرو نشاندن خشم صبر كردم بچيزى كه از حنظل (گياهى است بسيار تلخ) تلخ‏تر و براى دل از كاردهاى بزرگ دردناكتر بود. (سيد رضى فرمايد:) اين سخن (و قسمتى كه در زير در باره اصحاب جمل ذكر ميشود) در بين خطبه‏اى كه پيشتر بيان شد (خطبه صد و هفتاد و يكم) گذشت، ولى من براى اختلافى كه در دو روايت بود دوباره آنرا اينجا آوردم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 691

(1218)

و قسمتى [دوم‏] از اين سخنان است در باره آنانكه بقصد جنگيدن با آن حضرت عليه السلام ببصره رفتند

: (طلحه و زبير و پيروانشان) 5 بر حكمفرمانان از طرف من (عثمان ابن حنيف و ديگران) و بر خزانه داران بيت المال مسلمانها كه در اختيار من بود و بر مردم شهرى (بصره) كه همه پيرو و بر بيعت من بودند وارد گشتند، 6 و اختلاف بين ايشان انداخته جمعيت و اتفاقشان را بر من پراكندند (پس از ورود اصحاب جمل ببصره جمعى از اهل آن ديار نقض بيعت آن حضرت نمودند) و بر شيعه و پيروانم هجوم كرده گروهى از آنها (مستحفظين بيت المال) را به حيله و نادرستى بقتل رسانيدند، و جمعى از آنان براى شمشير زدنشان فشار دندان داده (با مخالفين جنگيده) با آن شمشيرها زد و خورد كردند تا براستى (با ايمان و اعتقاد پاك) خدا را ملاقات نمودند (كشته شدند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 692

(1219)

209 (1209)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در جنگ جمل آنگاه كه از سر كشته طلحه و زبير عبد الرحمن ابن عتاب ابن اسيد گذشت‏

: 1 هر آينه ابو محمد (كنيه طلحه است) در اينجا دور از ديار غريب افتاده است، آگاه باشيد بخدا سوگند من كراهت داشتم كه از طايفه قريش در زير ستارگان كشته افتاده باشند، خونخواهى از فرزندان عبد مناف (طلحه و زبير كه از طرف ما در بعبد مناف منتهى ميشوند يا غير ايشان بنا بر اختلاف شراح) را دريافتم، و بزرگان قبيله جمح (كه در جنگ جمل همراه عائشه بودند جز دو نفر «عبد الرحمن ابن عتاب و عبد الله ابن ربيعه» كه از ايشان كشته شد) از چنگ من گريختند، 2 بتحقيق براى امرى كه لياقت نداشتند گردن كشيدند، و بآن نرسيده گردنهاشان شكسته گرديد (خواستند براى دنيا پرستى خلافت و امارت بدست آورند به آرزوشان نرسيدند).

(1220)

210 (1210)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در باره عارف بحق و مؤمن حقيقى)

: 1 بتحقيق (مؤمن) عقل خويش را (با پرهيزكارى و پيروى خدا و رسول) زنده كرده، و نفس‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 693

خود را (با رياضت و بندگى و پيروى نكردن از خواهشهاى آن) ميرانده بطوريكه پهناى او (بدنش) باريك شده، و سختش (دلش) نرم گشته، و براى او درخشنده پر نور درخشيد (درجه بلند توحيد و خداشناسى را دريافت) 2 پس درخشندگى آن براى او راه (هدايت و رستگارى) را نمودار كرد، و بهمان روشنائى در راه (حق) راه پيمود، و بابها (ى پارسائى و پرهيزكارى و عبادت) او را (ترقى داده تا اينكه) بدر سلامت و سراى اقامت راندند (هر مرتبه‏اى از مراتب رياضت و عبادت او را به مرتبه ديگر رساند تا بهشت جاويد را دريافت) و پاهايش با آرامش بدن در جاى امن و آسوده استوار شد بسبب چيزى (فكر و انديشه در آثار حق) كه دل خود را بكار وا داشت، و بر اثر آنچه (اطاعت و پيروى) كه پروردگارش را راضى و خوشنود گردانيد.

(1241)

211 (1211)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه در آن اصحاب خود را بجهاد و (جنگ در راه خدا) ترغيب مى‏فرمود

: 1 خداوند اداى سپاس (از نعمتهاى) خود را از شما مى‏خواهد، و امر و سلطنت خويش را براى شما باقى گذارده است (براى رياست روى زمين دوستان او شايستگى دارند) و بشما در ميدان وسيع مسابقه (دنيا) مهلت داده تا براى بدست آوردن چوگان (رياست‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 694

و سيادت) از يكديگر سبقت و پيشى گيرند، پس بندهاى جامه‏ها را محكم بنديد (در ميدان جنگ چيست و چالاك باشيد، يا آنكه از گناه دورى كنيد) و زيادى زير پهلوها را تا گرده درهم پيچيد (دامن جامه‏ها كه روى پاها مى‏كشد جمع كنيد، يا از خوردن و آشاميدن بسيار خوددارى نمائيد، چنانكه مى‏فرمايد:) 2 انديشه كار با ميهمانى جمع نمى‏شود (پس اگر انديشه كاردارى تن پرستى را رها كن) 3 چه بسيار مى‏شكند و تباه مى‏سازد خواب تصميمهاى روز را (شخص مسافر با رفيقان تصميم مى‏گيرد كه شب زود راه افتاده فردا پيش از فشار گرما بمنزل رسند، و ليكن چون شب آيد خواب شيرين غلبه كرده آن تصميم را از بين ببرد) 4 و چه بسيار تاريكى‏ها ياد تصميمها را از خاطر بزدايد (مردم سست رگ در روز همت گمارند كه كارى را در شب انجام دهند، ولى شب كه تاريكى جهان را فرو گرفت از انديشه خود چشم پوشيده به خواب غفلت روند، و مردان با همت دامن سعى و كوشش به كمر زده خواب و آسايش بر خود حرام نمايند تا بمقصود دست يابند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 696

(1221)

212 (1212)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در اندرز و عبرت گرفتن از گذشتگان)

[قسمت اول خطبه‏]

كه آنرا بعد از خواندن‏ ألهاكم التكاثر، حتى زرتم المقابر (س 102 ى 1 و 2) يعنى شما را فخر و سر فرازى بر يكديگر (از ياد خدا و روز رستخيز) مشغول ساخت تا اينكه به زيارت قبرها رفتيد، فرموده (در سبب نزول اين سوره گفته‏اند: قبيله عبد مناف ابن قصى و قبيله سهم ابن عمرو به بسيارى افراد قبيله خود بر يكديگر فخر مى‏نمودند، چون دو قبيله جمعيتشان را شمردند افراد طايفه عبد مناف بيشتر گرديد، پس طايفه سهم ابن عمرو گفتند: چون بيشتر جمعيت ما در جاهليت كشته شده‏اند ما مرده و زنده هر دو را مى‏شماريم، و پس از شمارش قبيله ايشان بيشتر شد، و گفته‏اند كه آنها به گورستان رفته مرده‏ها را شمردند):

1 اى شگفتا چه منظور و مقصود بسيار دورى است (از عقل و خردمندى براى فخر كننده به مردگان) و چه زيارت كنندگان بسيار غافل و بيخبرى (از عذاب خدا) و چه كار بزرگ بى اندازه رسوايى، بتحقيق ديار و شهرها را از رفتگان خالى ديدند در حاليكه جاى تذكر و يادآورى بود چه تذكر و يادآورى!! و آنها را (به منظور فخر و سر افرازى) از جاى دور طلب نمودند (در صورتيكه از مرده زير خاك پوسيده از هم ريخته در گرو اعمال ناشايسته مانده بايستى عبرت گرفت، از بسيارى غفلت و بيخبرى ايشان را مايه افتخار نموده بودند) 2 آيا به جاهائى كه پدرانشان بخاك افتاده فخر ميكنند، يا به شماره تباه شدگان بر يكديگر نازش مى‏نمايند؟! (فخر كنندگان به مرده بد و نفهم مردمانى هستند) از جسدهاى افتاده بى‏جان و حركتهاى از جنبش مانده آنها بازگشت (بدنيا) مى‏طلبند (در صورتيكه عادتا و بدون اراده حق تعالى محال است) 3 و هر آينه مردگان بعبرتها سزاوارترند تا آنكه سبب افتخار باشند، و به ديدار آنها تواضع و فروتنى اختيار نمايند خردمندانه‏تر است از اينكه آنها را وسيله فخر و ارجمندى قرار دهند!! بتحقيق با ديده‏هاى تار بايشان نگريستند، و راجع بآنها در درياى جهل‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 697

و نادانى فرو رفتند (و از اين جهت به قبرهاى آنان افتخار نمودند) 4 و اگر (سرگذشت) ايشان را از شهرهاى فراخ ويران شده و خانه‏هاى خالى مانده بپرسند (به زبان حال) مى‏گويند: ايشان گمشده و بدون نشان زير زمين رفتند (نابود گشتند) و شما دنبال آنان از روى نادانى و بيخبرى مى‏رويد، بر فرق ايشان پا مى‏نهيد، و روى جسد آنها قرار مى‏گيريد، و در دور انداخته آنها مى‏چريد (بآنچه از متاع دنيا باقى گذارده‏اند و دلبسته‏ايد) و در ويرانه‏هاى آنها (خانه‏هايى كه از آنها كوچ كرده‏اند) ساكن مى‏شويد، و همانا روزها بين شما و ايشان بسيار مى‏گريند و بر شما زارى ميكنند (زيرا روز و شب زنده‏ها را به مرده‏ها مى‏رسانند مانند آنكه خبر مرگ بشما داده از جدائى شما گريان و نالانند) 5 ايشان پيش رفتگان پايان زندگى شما هستند كه به آبشخورهاتان (مرگ و قبر و عالم برزخ) زودتر از شما رسيده‏اند، براى آنان مقامهاى ارجمند و سر بلند و وسائل فخر و سرفرازى بود در حالى كه گروهى پادشاه و برخى رعيت و فرمانبر ايشان بودند، در شكمهاى برزخ (احوال عالمى كه حائل ميان دنيا و آخرت است از وقت مرگ تا موقع برانگيختن و از نظر ما پنهان است) راهى را پيمودند كه در آن راه زمين بر آنها مسلط بوده گوشتهاشان را خورده و از خونهاشان آشاميده است، 6 پس صبح نمودند در شكاف قبرهاشان جماد و بسته شده كه نمو و حركت ندارند، و پنهان و گمشده كه پيدا نمى‏شوند، هولها ايشان را نمى‏ترساند، و بد حاليها آنها را اندوهگين نمى‏سازد، و از زلزله‏ها اضطراب و نگرانى ندارند، و به بانگ رعدهاى سخت گوش نمى‏دهند، غائب و پنهان هستند كه كسى منتظر بازگشت ايشان نيست، و در ظاهر حاضرند (در گورند و جاى دور نرفته‏اند) ولى در مجالس حاضر نمى‏شوند، گرد هم بودند پراكنده شدند، و با هم خو گرفته بودند جدا شدند، 7 از درازى مدت و دورى منزلشان نمى‏باشد كه خبرهاشان نمى‏رسد و شهرهاشان خاموش گشته است، بلكه جامى بايشان نوشانده‏اند كه گوياييشان را به گنگى و شنواييشان را بكرى و جنبششان را به آرامش تبديل نموده است، پس ايشان در موقع وصف حالشان بدون انديشه مانند اشخاص بخاك افتاده خوابيده‏اند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 699

[قسمت دوم خطبه‏]

8 اهل گورستان همسايگانى هستند كه با هم انس نمى‏گيرند، و دوستانى كه به ديدن يكديگر نمى‏روند، نسبتهاى آشنائى بينشان كهنه و سببهاى برادرى از آنها بريده شده است، پس همگى با اينكه يك جا گرد آمده‏اند تنها و بى‏كسند، و با اينكه دوستان بودند از هم دورند، براى شب بامداد و براى روز شب نمى‏شناسند، هر يك از شب و روز كه در آن كوچ كرده (و راه گورستان پيموده) اند براى ايشان هميشگى است، (اگر شب بوده آنرا روزى نيايد و اگر روز بود آنرا شبى نباشد) 9 سختيهاى آن سراى را سختتر از آنچه مى‏ترسيدند مشاهده كردند، و آثار آن جهان (پاداش و كيفر) را بزرگتر از آنچه تصور مى‏نمودند ديدند، پس آن دو پايان زندگانى (نيكوكارى و بد كردارى زمان بعد از مرگ) براى ايشان كشيده شده تا جاى بازگشت (بهشت يا دوزخ) و در آن مدت منتهى درجه ترس (براى دوزخيان) و اميدوارى (براى بهشتيان) هست (چنانكه در قرآن كريم س 42 ى 7 مى‏فرمايد: و كذلك أوحينا إليك قرآنا عربيا لتنذر أم القرى و من حولها و تنذر يوم الجمع لا ريب فيه، فريق في الجنة و فريق في السعير يعنى و چنانكه بهر پيغمبرى به زبان قوم او وحى نموديم قرآن را بلغت عرب بسوى تو فرستاديم تا مردم مكه و آنان را كه در اطراف‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 700

آن هستند از عذاب بترسانى و از روز قيامت كه در آمدن آن شكى نيست و همه «براى وارسى حساب» گرد آيند بيمناك نمائى، نيكوكاران ببهشت روند، و بد كرداران به دوزخ) پس اگر بعد از مرگ به زبان مى‏آمدند (توانائى سخن گفتن داشتند) نمى‏توانستند آنچه را بچشم ديده و دريافته‏اند بيان كنند، 10 و اگر چه نشانه‏هاى ايشان ناپديد شده و خبرهاشان قطع گرديده (كسى آنها را نديده سخنانشان را نمى‏شنود) ولى چشمهاى عبرت پذير آنان را مى‏نگرد و گوشهاى خردها از آنها مى‏شنود كه از غير راههاى گويايى (به زبان حال و عبرت) مى‏گويند: آن چهره‏هاى شگفته و شاداب بسيار گرفته و زشت شد، و آن بدنهاى نرم و نازك بى‏جان افتاده، و جامه‏هاى كهنه و پاره پاره در بر داريم (كفنمان پوسيده انداممان متلاشى گرديده) و تنگى خوابگاه (گور) ما را سخت برنج افكند، و وحشت و ترس را ارث برديم (آنچه را كه پيش رفتگان ما از سختى قبر كشيدند بر ما نيز وارد آمد) و منزلهاى خاموش بروى ما ويران گرديد (قبرهامان پاشيده شد) اندام نيكوى ما نابود و روهاى خوش آب و رنگ ما زشت و ماندن ما در منزلهاى ترسناك دراز گشت، و از اندوه رهائى و از تنگى فراخى نيافتيم!! 11 پس اگر بعقل و انديشه‏ات حال ايشان را تصور نمائى، يا پوشيده شدگى پرده از جلو تو برداشته شود «در حاليكه گوشهاشان از جانوران زير زمينى نقصان يافته و كر گشته و چشمهاشان بخاك سرمه كشيده شده و فرو رفته و زبانها بعد از تند و تيزى در دهانها پاره پاره و دلها بعد از بيدارى در سينه‏هاشان مرده و از حركت افتاده و در هر عضو ايشان پوسيدگى تازه‏اى كه آنرا زشت مى‏سازد فساد و تباهى كرده، و راههاى آسيب رسيدن بآن آسان گرديده در حاليكه اندامشان در برابر آسيب تسليم و دستهايى نيست كه آنها را دفع نمايد و نه دلهايى كه ناله و فرياد كند» اندوه دلها و خاشاك چشمها را خواهى ديد كه براى آنها در هر يك از اين رسوايى و گرفتاريها حالتى است كه به حالت ديگر تبديل نمى‏شود، و سختى است كه بر طرف نمى‏گردد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 702

[قسمت سوم خطبه‏]

12 و چه بسيار زمين بدن ارجمند و صاحب رنگ شگفت آورى را خورده است كه در دنيا متنعم بنعمت و پرورده خوشگذرانى و بزرگوارى بوده، هنگام اندوه به شادى مى‏گرائيده، و بجهت بخل ورزيدن به نيكوئى زندگانيش و حرص به كارهاى بيهوده و بازيچه چون مصيبت و اندوهى باو وارد مى‏گشت متوجه لذت و خوشى شده خود را از اندوه منصرف مى‏نمود، 13 پس در حاليكه او بدنيا و دنيا باو مى‏خنديد (توجه هر يك بديگرى بود) در سايه خوشى زندگانى بسيار غفلت آميز ناگهان روزگار او را با خار خود لگد كوب كرد و قوايش را درهم شكست (به انواع بلا و دردها گرفتارش ساخت) و از نزديك ابزار مرگ به سويش نگاه ميكرد، پس او به اندوهى آميخته شد كه با آن آشنا نبود، و با رنج پنهانى همراز گشت كه پيش از اين آنرا نيافته بود، و بر اثر بيماريها ضعف و سستى بسيار در او بوجود آمد در اين حال هم به بهبودى خود انس و اطمينان كامل داشت (احتمال دريافت مرگ را نمى‏داد) 14 و هراسان رو آورد بآنچه اطباء او را بآن عادت داده بودند از قبيل علاج گرمى به سردى و برطرف شدن سردى به گرمى، پس داروى سرد بيمارى گرمى را خاموش نساخته، بلكه بآن مى‏افزود، 15 و داروى گرم بيمارى سردى را بهبودى نداده مگر آنرا بهيجان آورده سخت مى‏نمود، و با داروى مناسب كه با طبائع و اخلاط در آميخت مزاج معتدل نگشت مگر آنكه آن طبائع هر دردى را كمك كرده مى‏افزود، تا اينكه (با سختى و طول مرض و درد) طبيب او سست شده از كار افتاد (ندانست براى بهبوديش چه دارويى بكار برد) و پرستارش فراموش كرد (دل از او برگرفت) و زن و فرزند و غم خوارش از بيان درد او خسته شدند، و در پاسخ پرسش كنندگان حال او گنگ گرديدند (سخنى كه نتيجه دهد نگفتند) و نزد او از خبر اندوه آورى كه پنهان مى‏نمودند با يكديگر گفتگو كردند، يكى مى‏گفت: حال او همين است كه هست، و ديگرى به خوب شدن او

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 703

اميدوارشان ميكرد، و ديگرى بر مرگ او دلداريشان مى‏داد، در حاليكه پيروى از گذشتگان پيش از آن بيمار را به يادشان مى‏آورد (مى‏گفت: پيشينيان از اين دنيا رفتند ما نيز ناچاريم از ايشان پيروى نموده برويم) 16 پس در اثناى اينكه او با اين حال بر بال مفارقت دنيا و دورى دوستان سوار است ناگاه اندوهى از اندوههايش باو هجوم آورد، پس زيركى‏ها و انديشه‏هاى او سرگردان مانده از كار بيفتد، و رطوبت زبانش خشك شود، و چه بسيار پاسخ پرسش مهمى را دانسته از بيان آن عاجز و ناتوان است، و چه بسيار آواز سخنى كه دردناك ميكند دل او را مى‏شنود، و (بجهت توانائى نداشتن به پاسخ آن) خود را كر مى‏نماياند، و آن آواز يا سخن از بزرگى است كه او را احترام مى‏نموده (مانند پدر) يا از خردسالى كه باو مهربان بوده (مانند فرزند) 17 و بتحقيق مرگ را سختيهايى است كه دشتوارتر است از آنكه همه آنها بيان شود، يا عقلهاى مردم دنيا آنرا درك كرده بپذيرند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 705

(1222)

213 (1213)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در فضيلت ياد خدا و اوصاف آنانكه بياد خدا مشغولند)

كه آنرا هنگام قرائت آيه‏ رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله‏ فرموده (س 24 ى 37) يعنى مردانى هستند كه بازرگانى و خريد و فروش ايشان را از ياد خدا باز نمى‏دارد:

1 خداوند سبحان ذكر و ياد خود را صيقل و روشنائى دلها قرار داد كه بسبب آن (اوامر و نواهى او را) بعد از كرى مى‏شنوند، و بعد از تاريكى (نادانى) مى‏بينند، و بعد از دشمنى و ستيزگى فرمانبر مى‏گردند (رضاء و خوشنودى او را بدست مى‏آورند) 2 و همواره براى خدا- كه نعمتها و بخششهايش ارجمند است- در پاره از زمان بعد از پاره ديگر و در روزگارهايى كه آثار شرائع در آنها گم گشته بندگانى است كه در انديشه‏هاشان با آنان راز مى‏گويد، و در حقيقت عقلهاشان با آنها سخن مى‏فرمايد (هميشه بياد خدا بوده از راه عقل و بينائى با او در گفتگو هستند) و چراغ (هدايت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 706

و رستگارى) را به روشنائى بيدارى و هشيارى در ديده‏ها و گوشها و دلها افروختند (ياد خدا چون چراغ ديده‏ها و گوشها و دلهاشان را روشن گردانيد، لذا غير او چيزى نديده، غير اوامر و نواهيش سخنى نشنيده، بغير آنچه او خواسته دل نمى‏بندد) 3 روزهاى خدا را (بمردم) يادآورى مى‏نمايند (سرگذشت پيشينيان را كه بر اثر معصيت و نافرمانى تباه شده‏اند براى ايشان بيان ميكنند تا عبرت گيرند) و (آنان را) از عظمت و بزرگوارى او مى‏ترسانند (مى‏گويند از خدا بترسيد و مرتكب گناه نشويد كه او حاضر و بينا است و بر هلاك شما قادر و توانا) آنان مانند راهنمايان در بيابانها هستند كه هر كه از وسط راه برود (بعدل و درستى رفتار كند) راه او را مى‏ستايند، و به رهائى (از گمراهى) مژده‏اش مى‏دهند، و هر كه بطرف راست و چپ برود (در هر امر افراط و تفريط پيش گيرد) راه را براى او مذمت كرده از تباه شدن بر حذرش مى‏دارند، و آنها با اين اوصاف چراغهاى آن تاريكى‏ها (ى نادانى) و راهنمايان آن شبهه‏ها (ى گمراهى) هستند، 4 و بتحقيق براى ياد خدا نمودن اهلى است كه آنرا عوض دنيا فرا گرفته‏اند، و ايشان را بازرگانى و خريد و فروش از آن مشغول نمى‏سازد، روزهاى زندگانى را با ياد خدا بسر مى‏برند، و به سخنان منع كننده از آنچه خدا حرام و نهى فرموده در گوشهاى بى‏خبران بانگ مى‏زنند، و بعدل و درستى امر كرده خود آنرا انجام مى‏دهند، و از ناپسند (گفتار و كردار زشت) نهى نموده خود آنرا بجا نمى‏آورند، و (چنان بآخرت ايمان و يقين دارند كه) 5 گويا دنيا را بپايان رسانده و بآخرت وارد شده و در آنجا مى‏باشند، و آنچه در پى دنيا است (امور آخرت كه ديگران از آنها آگاه نيستند) بچشم ديده‏اند، و مانند آنكه بر احوال پنهان اهل برزخ در مدت اقامت آنجا آگاهند، و قيامت وعده‏هايش را بر ايشان ثابت نموده است (شك و ترديد ندارند) پس پرده از آن اوضاع را از جلو مردم دنيا برداشته‏اند (آنچه را بنور ايمان و يقين ديده‏اند فاش كرده‏اند) بطورى كه گويا ايشان مى‏بينند آنرا كه مردم نمى‏بينند، و مى‏شنوند آنرا كه ديگران نمى‏شنوند، 6 و اگر آنان را در برابر عقل خود در مراتب پسنديده و مجلسهاى شايسته آنها تصور كنى (حالات عبادت و بندگيشان را بنظر آورى) در حاليكه دفترهاى محاسبه اعمالشان را باز كرده و براى رسيدگى بحساب نفسهاشان آماده‏اند بر هر امر كوچك و بزرگى كه مأمور بآن بوده و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 707

كوتاهى كرده‏اند يا نهى از آن شده و تقصير نموده‏اند، و گناهان سنگين خويش را بر پشتشان بار كرده از برداشتن آن ضعيف و ناتوان گرديده‏اند، و گريه را در گلو نگاه‏داشته‏اند، و (هنگام محاسبه) با گريه و زارى با خويشتن جواب و سؤال نموده‏اند، و جانب پروردگارشان از پشيمانيها و اقرار بتقصير ناله و فرياد بر آورند (و طلب عفو و بخشش نمايند، خلاصه اگر ايشان را با اين حالات در نظر آورى) نشانه‏هاى هدايت و رستگارى و چراغهاى تاريكى را خواهى ديد كه فرشتگان دورشان گرد آمده آرامش و آسودگى (از عذاب) بر آنها نازل گشته و درهاى (بركات) آسمان بروى آنان باز شده، و جاهاى ارجمند بر ايشان آماده گرديده در جائيكه خداوند بآنها مطلع و آگاه است، و از كوشش آنان (در وارسى حساب خود با خدا) راضى و خوشنود است، و روشن آنها را (در پشيمانى از گناهان) پسنديده است، 7 در حاليكه بمناجات با خدا نسيم عفو و بخشش (از گناهان) را استشمام ميكنند، ايشان گروگان نيازمندى بفضل و كرم خدا و اسيران تواضع و فروتنى به عظمت و بزرگوارى او هستند، بسيارى اندوه دلها و بسيارى گريه چشمهاشان را مجروح ساخته است، براى هر درى كه راه رغبت و توجه بسوى خدا است ايشان را دست كوبنده‏اى است (هر درى كه باو راه دارد كوبيده در آن داخل ميشوند) سؤال و درخواست از كسى مى‏نمايند كه فراخيها پيش او تنگ نمى‏گردد (هر چند عطاء و بخشش نمايد از درياى جود و كرمش كاسته نمى‏شود) و خواستاران از او نوميد نمى‏شوند، 8 پس تو خود بحساب خويش برس، زيرا بحساب ديگران محاسبى غير از تو مى‏رسد (از وارسى حساب ديگران سودى براى تو نيست، بايد هميشه بياد خود باشى و بحساب خويش بدقت رسيدگى كنى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 710

(1223)

214 (1214)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در اندرز بمردم)

كه آنرا هنگام خواندن‏ يا أيها الإنسان ما غرك بربك الكريم‏ فرموده (س 82 ى 6) يعنى اى انسان چه چيز ترا فريب داد به پروردگار كريم خود (كه به دستورش رفتار نكرده نافرمانى نمودى):

1 دليل و برهان گناهكار مخاطب به آيه‏ ما غرك بربك الكريم‏ نادرستترين برهانها است (زيرا اگر بگويد غرني كرمك يعنى كرم تو مرا مغرور ساخت، درست نيست چون مقتضى كرم كوشش نمودن در اطاعت و سپاسگزارى است نه معصيت و كفران، و اينكه نفرموده: ما غرك بربك المنتقم يعنى چه ترا مغرور نمود به پروردگارى كه انتقام مى‏كشد، براى دانستن اينست كه پروردگار كريم را نبايستى نافرمانى نمود، و اگر بگويد: غرني الشيطان يعنى شيطان مرا مغرور گردانيد، باو پاسخ داده ميشود:

آيا ما در قرآن كريم نگفتيم از شيطان پيروى ننمائيد كه او دشمن آشكار شما است، و اگر بگويد: غرنى جهلى يعنى نادانى مرا مغرور كرد، در جواب گفته ميشود: مگر پيغمبران را نفرستاديم تا احكام ما را بشما ياد دهند، خلاصه راه عذر بسته است) و فريب خورده‏اى است كه عذر او ناپذيرفته‏ترين عذرها است، بتحقيق براى نادان ماندن خود اصرار نموده است (به اين جهت لذت و خوشى دنياى فانى را بر سعادت هميشگى و بهشت جاويد اختيار كرده است).

2 اى انسان، چه چيز ترا بر گناه كردنت دلير گردانيده، و چه چيز ترا به پروردگارت بغرور آورده، و چه چيز ترا به تباه كردن خويش مأنوس ساخته؟ 3 آيا درد ترا بهبودى يا خواب ترا بيدارى نيست؟ آيا بجان خود رحم نمى‏كنى بآنچه بغير خويش رحم ميكنى؟ 4 بسا شخص را در آفتاب ديده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 711

بر او سايه مى‏افكنى، يا كسيرا به دردى گرفتار مى‏بينى كه درد تن او را مى‏سوزاند و از راه مهربانى بر او گريه ميكنى، پس چه چيز ترا بدرد (گناهان) خود شكيبا ساخته و بر مصيبتهايت توانا نموده، و از گريستن بر جان خويش باز داشته و تسليت داده، در حاليكه جانت نزد تو عزيزتر و ارجمندترين جانها است؟ 5 و چگونه ترس شبيخون خشم خدا ترا بيدار نمى‏كند و حال آنكه به نافرمانيهاى از او در راههاى قهر او افتاده‏اى، پس مداوا كن رنج سستى دل خود را بتصميم و كوشش (در اطاعت) و خواب غفلت ديده‏ات را به بيدارى، و خدا را فرمانبر و بذكر او مأنوس باش، و در حال رو گردانيدنت از او رو آوردن او را بخود تصور كن (و از راه انديشه بنگر) كه ترا بعفو و بخشش خود خوانده بفضل و كرمش مى‏پوشاند و تو از او رو گردانيده بديگرى توجه كرده‏اى، 6 پس خداوند بلند و برتر و توانا است (و با اين حال) چه بسيار كريم است، و تو پست و ناتوانى و چه بسيار بر نافرمانى او دليرى، و حال آنكه تو در پناه پوشش (عفو و بخشش) او اقامت گزيده‏اى، و در فراخى فضل و احسانش مى‏گردى، و فضلش را از تو باز نداشته، و پرده (بخشش) خود را از (جلو گناهان) تو ندريده، بلكه در نعمت و بخششى كه براى تو پديد آورده يا گناه ترا كه پوشانده يا بلائى كه از تو دور گردانده يك چشم برهم زدن از لطف او دور نبوده‏اى (با اينكه در نافرمانى او مى‏كوشى) پس گمان تو باو چيست اگر (دستور) او را پيروى كنى، 7 و سوگند بخدا اگر اين صفت (رو آوردن خدا بتو و دورى نمودن تو از او) در دو شخصى بود كه در توانگرى مساوى و در توانائى برابر بودند (و يكى از آنها تو بودى كه از ديگرى كه بتو رو آورده بود دورى مى‏جستى) از خوهاى ناپسند و بدى كردارهايت بر زيان و بدى خود اول كسى بودى كه حكم مى‏دادى (پس چگونه‏اى در برابر خداوند سبحان كه حكم تو بر بدى خود اول كسى بودى كه حكم مى‏دادى (پس چگونه‏اى در برابر خداوند سبحان كه حكم تو بر بدى خود سزاوارتر است). 8 و بحق و درستى مى‏گويم (كه در واقع) دنيا ترا فريب نداده، بلكه تو بآن فريفته شده‏اى، دنيا براى تو پندها هويدا ساخته و ترا بعدل و برابرى آگاه كرده، و به وعده‏هائى كه بتو مى‏دهد از قبيل رسيدن درد با ندامت و كم شدن توانائيست راستگوتر و وفادارتر است از آنكه با تو دروغ گفته يا ترا بفريبد، و بسا پند دهنده است آنكه تو او را متهم مى‏نمايى (از عبرتهاى آن پند نمى‏گيرى و چون‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 712

بر خلاف خواهش نفس تو است بآن اهميت نمى‏دهى) و بسا خبر راست آنرا كه دروغ شمارى، 9 و اگر بخواهى دنيا را در شهرهاى ويران و خانه‏هاى خالى بشناسى آنرا از راه اينكه ترا نيكو ياد آورنده و پند دهنده‏اى است مى‏يابى مانند يار مهربان بر خود كه بخل دارد از اينكه ترا به تباهى رساند (پس از اينرو نبايد بگوئى دنيا مرا بفريفت، زيرا اگر دنيا ترا مى‏فريفت عبرتهايش را از تو پنهان مى‏ساخت، و اين فرمايش با كلام خداوند متعال «در قرآن كريم س 45 ى 35 و غرتكم الحياة الدنيا يعنى زندگانى دنيا شما را فريب داد» منافات ندارد، زيرا معنى فريب دنيا در واقع فريفته شدن بآن است، لذا مى‏فرمايد:) 10 و خوب سرائى است براى كسيكه بان دل نبسته، و خوب جائى است براى كسيكه آنرا وطن (و محل اقامت هميشگى خويش) قرار نداده است، و نيك‏بختان اهل دنيا فردا (قيامت) كسانى هستند كه امروز از دنيا مى‏گريزند (و شيفته كالاى آن نمى‏شوند).

11 چون زمين سخت بلرزد و با هولها و سختيهاى آن قيامت محقق گردد، و بهر دينى اهل آن و بهر معبودى پرستندگان آن و بهر پيشوايى پيروان آن ملحق شوند (در يك جا گرد آيند تا گفتار و كردارشان را وارسى نمايند) آن هنگام انداختن نظرى در هوا و آهسته قدم برداشتى در زمين در برابر عدل و داد خدا جزاء داده نشود مگر براستى و درستى (در آنروز هر امر بد و نيكى هر چند كوچك باشد هويدا گشته از آن باز پرسى ميشود) 12 پس چه بسيار حجت و دليلى كه آنروز باطل و نا درست گردد، و عذرهايى كه شخص بآن متوسل شده پذيرفته نشود، پس از كردار خود بخواه آنچه را كه بآن عذر ترا بپذيرند و حجت تو برقرار شود (طبق دستور خدا و رسول رفتار كن تا از سختيهاى رستخيز رهائى يابى) و از آنچه تو براى آن باقى نمى‏مانى (دنيا) بگير آنرا كه براى تو باقى مى‏ماند (اطاعت خداوند خدمت بخلق) و براى سفر خود آماده باش، و ببرق نجات و رهائى (از سختيها) نظر افكن (كه از كجا زده و به كجا مى‏رود) و پالان بر پشت شتران چيست و چالاكى ببند (براى سفر آخرت توشه و مركب تهيئه نما تا در راه نمانده بسختى بر نخورى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 714

(1224)

215 (1215)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در وصف خود كه از ظلم و ستم و تعدى بر كنار است)

: 1 سوگند بخدا اگر شب را بيدار بروى خار سعدان (گياهى است داراى خار سر تيز) بگذرانم، و (دست و پا و گردن) مرا در غلها بسته بكشند، محبوبتر است نزد من از اينكه خدا و رسول را روز قيامت ملاقات كنم در حاليكه بر بعضى از بندگان ستم كرده چيزى از مال دنيا غصب كرده باشم، و چگونه بكسى ستم نمايم براى نفسى كه با شتاب به كهنگى و پوسيدگى باز مى‏گردد (زود از جوانى و توانائى به پيرى و ناتوانى مبدل مى‏گردد) و بودن در زير خاك بطول مى‏انجامد؟! 2 سوگند بخدا (برادرم) عقيل را در بسيارى فقر و پريشانى ديدم كه يكمن گندم (از بيت المال) شما را از من درخواست نمود، و كودكانش را از پريشانى ديدم با موهاى غبار آلوده و رنگهاى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 715

تيره مانند آنكه رخسارشان با نيل سياه شده بود، و عقيل براى درخواست خود تأكيد كرده سخن را تكرار مى‏نمود، و من گفتارش را گوش مى‏دادم، و گمان ميكرد دين خود را باو فروخته از روش خويش دست برداشته دنبال او مى‏روم (هر چه بگويد انجام مى‏دهم) 3 پس آهن پاره‏اى براى او سرخ كرده نزديك تنش بردم تا عبرت گيرد، و از درد آن ناله و شيون كرد مانند ناله بيمار، و نزديك بود از اثر آن بسوزد، 4 باو گفتم: اى عقيل مادران در سوگ تو بگريند، آيا از آهن پاره‏اى كه آدمى آنرا براى بازى خود سرخ كرده ناله ميكنى، و مرا بسوى آتشى كه خداوند قهار آنرا براى خشم افروخته مى‏كشانى؟ آيا تو از اين رنج (اندك) مى‏نالى و من از آتش دوزخ ننالم؟! 5 و شگفتر از سرگذشت عقيل آنست كه شخصى (اشعث ابن قيس كه مردى منافق و دو رو و دشمن امام عليه السلام بود و آن حضرت هم او را دشمن مى‏داشت) در شب نزد ما آمد با ارمغانى در ظرف سر بسته و حلوايى كه آنرا دشمن داشته بآن بد بين بودم بطوريكه گويا با آب دهن يا قى مار خمير شده بود، باو گفتم: آيا اين هديه است يا زكاة يا صدقه كه زكاة و صدقه بر ما اهل بيت حرام است، گفت: صدقه و زكاة نيست، بلكه هديه است، پس (چون از آوردن اين هديه منظورش باطلى و در واقع رشوه بود) گفتم: مادرت در سوگ تو بگريد، آيا از راه دين خدا آمده‏اى مرا بفريبى، آيا درك نكرده نمى‏فهمى (كه از اين راه مى‏خواهى مرا بفريبى) يا ديوانه‏اى يا بيهوده سخن ميگوئى؟ 6 سوگند بخدا اگر هفت اقليم را با هر چه در زير آسمانهاى آنها است بمن دهند براى اينكه خدا را در باره مورچه‏اى كه پوست جوى از آن بربايم نافرمانى نمى‏كنم، و بتحقيق دنياى شما نزد من پست‏تر و خوارتر است از برگى كه در دهن ملخى باشد كه آنرا مى‏جود، 7 چه كار است على را با نعمتى كه از دست مى‏رود، و خوشى كه بر جا نمى‏ماند، بخدا پناه مى‏بريم از خواب عقل (و بى‏خبر ماندن او از درك مفاسد و تباهكارى‏هاى دنيا) و از زشتى لغزش (و گمراهى) و (در جميع حالات) تنها از او يارى مى‏جوييم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 716

(1225)

216 (1216)- از دعاهاى آن حضرت عليه السلام است (براى درخواست بى‏نيازى و گرفتار نشدن بفقر)

: 1 بار خدايا آبروى مرا به توانگرى نگاه‏دار، و شخصيت مرا به تنگدستى از بين مبر كه از روزى خواران تو روزى خواهم، و از آفريده‏هاى بد كردار تو مهربانى جويم، و به ستايش كسيكه بمن ببخشايد وادار گردم، و به بدگوئى كسيكه بمن چيزى ندهد گرفتار گردم (اين دو صفت نكوهيده و از گناهان بزرگ بشمار مى‏رود، زيرا ستودن بخشنده رو آوردن بغير خدا و شريك قرار دادن براى او است، و چه بسيار بخشنده‏هائى كه از بدهاى روزگارند، و اما بد گوئى از آنكه چيزى نداده جائز نيست، زيرا ممكن است از نيكان بوده و براى نبخشيدنش عذرى داشته باشد) 2 و تو پس از همه اين گفتار صاحب اختيارى كه ببخشائى يا نبخشايى، زيرا اختيار و توانائى بر هر چيز بدست تو است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 718

(1226)

217 (1217)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مذمت دنيا و بيان حال مردگان)

: 1 دنيا سرائى است (اهل) آنرا غم و اندوه فرا گرفته، و بمكر و دغا شهرت يافته (بيوفائى آن به بينايان پوشيده نيست) همواره بر يك حال باقى نمى‏ماند (زندگى آن به مرگ و توانگرى به درويشى و خويش به گرفتارى و تندرستى به بيمارى و توانائى بنا توانى و ارجمندى به خوارى مبدل مى‏گردد) و آمده‏هاى در آن (از دردها و رنجهاى آن از قبيل سوختن و غرق شدن و زير آوار رفتن و گرفتار انواع بيماريها گشتن) سالم نمانند، حالات آن گوناگون و نوبتهايش در تغيير است (گاهى نعمت دادگاه زحمت رساند) خوشى در آن (پيروى از خواهشهاى نفس) نكوهيده شده است، و آسودگى در آن يافت نمى‏شود، 2 و اهلش در آن هدفهاى تير بلاء هستند كه دنيا تيرهاى خود را بجانب ايشان مى‏افكند (هر يك را به دردى مبتلى مى‏سازد) و به مرگ نابودشان مى‏نمايد.

3 بندگان خدا، بدانيد شما و آنچه در آن هستيد از (كالاها و ساختمانها و آرايشهاى) اين دنيا در راه آنان مى‏باشيد كه پيش از شما گذشته‏اند، عمرهاشان از شما درازتر و شهرهاشان آبادتر و اثرهاشان مهمتر بود، 4 صداهاشان خاموش شده (سخن نمى‏گويند) و بادهاشان خوابيده (كبر و نخوتشان از بين رفته) و اندامشان پوسيده، و شهرهاشان خالى مانده، و آثارشان ناپديد گشته، 5 قصرهاى افراشته و ساختمانهاى استوار و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 719

بالشهاى گسترده را به سنگهاى محكم و قبرهاى چسبيده به لحد تبديل نمودند، آن قبرهايى كه جلو خوان آنها ويران شده، و ساختمان آنها با خاك استوار گشته، آن قبرها بهم نزديك است، ولى ساكن آنها غريب و تنها است (با نزديكى قبر هر يك بقبر ديگرى همديگر را ملاقات نمى‏كنند) 6 ما بين اهل محله‏اى ساكن هستند كه ترسان و هراسانند (چون با هم الفت ندارند) و در بين گروهى بظاهر راحتند كه گرفتارى مى‏باشند (شغلى ندارند ولى در حقيقت به زحمات بيشمار مبتلى هستند) به وطنها (اقامتگاه هميشگى‏شان) انس نمى‏گيرند، و با هم آميزش ندارند چون آميزش همسايگان با اينكه نزديك و همسايه هستند، و چگونه بينشان ديد و باز ديد باشد و حال آنكه پوسيدگى با سينه خود آنها را خورد كرده و سنگ و خاك آنان را خورده (نابود نموده) است؟! 7 و تصور كنيد كه شما رفته‏ايد جائيكه ايشان رفته‏اند و آن خوابگاه (قبر) شما را گرو گرفته، و آن امانتگاه شما را در آغوش دارد، پس (اى فريفتگان بدنيا) چگونه خواهد بود حال شما اگر كارهاى شما (قبر و عالم برزخ) بپايان رسد، و مردگان را از قبرها (براى رسيدگى بحساب) بيرون آورند؟ (در قرآن كريم س 10 ى 30 است: هنالك تبلوا كل نفس ما أسلفت و ردوا إلى الله مولاهم الحق، و ضل عنهم ما كانوا يفترون‏ يعنى) در آن هنگام هر نفسى بآنچه كه پيش فرستاده (عملى كه انجام داده) است آزمايش ميشود (سود و زيان آنرا مى‏بينيد) و بسوى خدا كه مالك بحق و راستى ايشان است باز گرديده ميشوند، و بكار آنها نيايد آنچه را كه افتراء مى‏بستند (بتها را شريك خدا دانسته به شفاعتشان چشم داشتند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 720

(1227)

218 (1218)- از دعاهاى آن حضرت عليه السلام است (در ستايش پروردگار و در خواست عفو و بخشش)

: 1 بار خدايا تو با دوستانت از همه دوستان بيشتر دوستى، و براى اصلاح كار آنان كه بتو توكل مى‏نمايند از آنها حاضرترى (چون بهر چيز توانائى، بمحض اراده هر كار را انجام مى‏دهى) نهانيهاشان را ديده بر انديشه‏هاشان آگاهى، و اندازه بينائى و عقولشان را ميدانى، پس رازهاشان نزد تو آشكار، و دلهاشان بسوى تو نگران است، 2 اگر تنهائى آنان را به وحشت اندازد ذكر تو آنها را مأنوس مى‏سازد، و اگر اندوه‏ها بايشان چيره گردد به پناه جستن از تو توسل مى‏جويند، چون مى‏دانند سر رشته كارها بدست (قدرت و توانائى) تو و منشأ آنها قضاء و قدر تو است.

3 بار خدايا اگر ندانم چه بخواهم و از درخواست خود سرگردان بمانم مرا بآنچه صلاح من‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 721

در آنست راهنمائى فرما، و دلم را بآنچه خير و نيكوئى من در آن است متوجه گردان كه اگر مرا راهنمائى از هدايت و راهنماييهاى تو ناسزاوار و از حاجت روا ساختنهاى تو غريب و شگفت نيست (زيرا تو راهنما و روا سازنده حاجتها هستى).

4 بار خدايا با من از روى عفو و بخشش خود رفتار كن نه بعدل و دادگريت (زيرا معامله با عدل موجب مواخذه و گرفتارى است).

(1228)

219 (1219)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در باره عمر كه از راه توريه فرموده‏

يعنى در ظاهر مى‏نمايد كه او را ستوده، ولى باطنا توبيخ و سرزنش نموده، و از اينرو اين سخن با آنچه در خطبه سوم فرموده منافات ندارد):

1 خدا شهرهاى فلان (عمر ابن خطاب) را بركت دهد و نگاه‏دار كه (باعتقاد گروهى) كجى را راست نمود (گمراهان را براه آورد) و بيمارى را معالجه كرد (مردم شهرهايى را بدين اسلام گرواند) و سنت را بر پا داشت (احكام پيغمبر را اجراء نمود) و تباهكارى را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه‏اى رو نداد) 2 پاك جامه و كم عيب از دنيا رفت (مانند عثمان خود را به پليديها نيالود)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 722

نيكوئى خلافت را دريافت و از شر آن پيشى گرفت (تا بود امر خلافت منظم بوده اختلالى در آن راه نيافت) طاعت خدا را بجا آورده از نافرمانى او پرهيز كرده حقش را اداء نمود (و ليكن) 3 از دنيا رفت در حاليكه مردم را در راههاى گوناگون انداخت (بطوريكه) گمراه در آنها راه نمى‏يابد، و راه يافته بر يقين و باور نمى‏ماند.

(1229)

220 (1220)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در چگونگى بيعت مردم با آن بزرگوار

، و پيش از اين (در سخن پنجاه و سوم و صد و سى و هفتم) مانند آن بالفاظ ديگر گذشت:

(براى بيعت با من) 1 دستم را گشوديد و من بهم نهادم، و آنرا كشيديد و من باز داشتم، پس از آن بر من ازدحام نموديد چون ازدحام شتران تشنه هنگاميكه به آبشخورهاشان وارد ميشوند، 2 تا اينكه بند كفش (از پاها) گسيخت، و عباء (از دوش) افتاد، و ناتوان زير پا ماند، و شادى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 723

مردم بر اثر بيعتشان با من بجائى رسيد كه بچه‏ها خوشنود گشتند، و پير ناتوان و بيمار گرفتار سختى و رنج و دختر نار پستان بى‏نقاب براى ديدار آن آمدند (پس نبايد با چنين بيعتى كه از روى كمال ميل و رغبت انجام گرفته بطوريكه از بسيارى شادى همه از خود بى‏خود شدند مخالفت نموده پيروى بيعت كنندگان نكرده يا آنرا نقض نمايند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 724

(1230)

221 (1221)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در پرهيزكارى و مرگ و فريفته نشدن بدنيا)

: [قسمت اول خطبه‏]

1 پرهيزكارى و ترس از خدا كليد هدايت و رستگارى (دنيا و آخرت) و اندوخته براى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 725

روز قيامت و سبب آزادى از هر بندگى (شهوتها و خواهشهاى نفس) و رهائى از هر تباهى است، با تقوى حاجت درخواست كننده روا مى‏گردد، و گريزان (از عذاب و سختى) رهائى مى‏يابد، و عطاءها و بخششهاى بسيار (از جانب حق تعالى) دريافت ميشود، 2 پس كار كنيد (براى سفر آخرت توشه برداريد) در اين حاليكه عمل بالا مى‏رود (قبول مى‏گردد) و توبه و بازگشت (از گناه) سود مى‏بخشد، و دعاء شنيده ميشود (در خواست مى‏پذيرند) و زمان آرامش است (اضطراب و نگرانى مرگ در بين نيست) و قلمها (ى نويسندگان اعمال نيك و بد) بكار است (نه مانند بعد از مردن از نوشتن باز مانند) 3 و بعبادات و طاعات بشتابيد در برابر عمرى كه (از جوانى به پيرى و از توانائى به ناتوانى) تغيير مى‏پذيرد، يا بيمارى و دردى كه (از كار) باز دارد، يا مرگى كه (زندگانى را) بربايد، زيرا مرگ لذت و خوشيهاى شما را نابود ساخته خواهشهاتان را از بين مى‏برد، و انديشه‏هاتان را دور مى‏سازد، ملاقات كننده ايست كه او را دوست نمى‏دارند، و مبارزى است كه (هر چند دلير و توانا باشى) شكست نمى‏خورد، و كينه جوئى است كه بازخواست نمى‏شود، 4 دامهاى آن شما را گرفته، و اندوهها و تباهى‏هايش شما را احاطه نموده، و پيكانها (ى تيرها) يش شما را آماج قرار داده، و غلبه و توانائى آن در بين شما با اهميت است، و ستمش بر شما پى در پى مى‏رسد، و كم ممكن است ضرب شمشيرش از شما خطاء برود، پس نزديك است تاريكى سايه‏هايش و زبانه كشيدن دردهايش و تيرگى بيهوشيهاى سختيهايش و درد جان گرفتنش و تارى پوشاندنش و بد مزگى چشيدنش شما را در يابد، و (چون مرگ خواهى نخواهى هر كس را در خواهد يافت) 5 مانند آنست كه ناگهان نزد شما آمده و راز گويان شما را خاموش ساخته، و مشاورينتان را متفرق نموده، و آثار و نشانه‏هاتان را نابود، و شهرهاتان را بى صاحب كرده، و وراثتان را بر انگيخته كه ارثتان را قسمت كنند بين خويشاوند خاصى كه (در آن هنگام بتو) سود نداشته، و خويشاوند اندوهگينى كه جلو (مرگ را از تو) نگرفته، و بين خرسند شنونده‏اى كه (از مرگ تو) اندوهناك نگشته، 6 پس بر شما باد سعى و كوشش (بطاعت و بندگى) و آماده بودن و توشه برداشتن (براى سفر آخرت) در جاى توشه گرفتن،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 726

و زندگى دنيا شما را فريب ندهد چنانكه پيشينيان شما را كه گذشتند و رفتند فريب داد، آنان كه شير آنرا دوشيدند (بهره بسيار بردند) و فريب آنرا خوردند (لذت و خوشى آنان را از حساب و وارسى روز رستخيز غافل نمود) و شماره آنرا از بين بردند (روزهايش را به بيخبرى بسر رساندند) و تازه آنرا كهنه كردند (جوانى را به پيرى رساندند) 7 خانه‏هاشان گورها و دارائيشان ميراث ديگران گرديد، هر كه بر سر گورشان آيد نمى‏شناسند، و بكسيكه برايشان بگريد اهميت نمى‏دهند، و بكسيكه آنها را بخواند پاسخ نمى‏دهند، 8 پس از دنيا بپرهيزيد كه بسيار مكر كننده و فريب دهنده و بازى دهنده است، بخشنده‏اى است پس گيرنده، و پوشاننده‏اى است كننده (اگر چند روزى بكسى رو آورده كالايى باو ارزانى دارد بزودى باو پشت كرده از او پس مى‏گيرد) آسايش آن هميشگى نيست، و رنج آن بسر نمى‏رسد، و بلاء و درد آن آرام نمى‏گيرد (پس خردمند به چنين دنيايى دل نبسته تا ممكن است رضاء و خوشنودى خدا و رسول را بدست مى‏آورد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 727

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است در وصف پارسايان‏

: 9 پارسايان گروهى هستند (در ظاهر) از اهل دنيا كه (در باطن) اهل آن نيستند، پس در دنيا مى‏باشند مانند كسيكه اهل آن نيست (چون دل بر آن نبسته آنرا سراى عاريت پنداشته‏اند) عمل آنها در آن به آن چيزى است كه (بعد از مرگ) مى‏بينند، و بدفع عذاب كه از آن مى‏ترسند مى‏شتابند (اگر چه با اهل دنيا همنشينند ولى در حقيقت) بدنهاشان بين اهل آخرت در گردش است (سر و كارشان با آنها است) اهل دنيا را مى‏بينند كه به مرگ جسدشان اهميت مى‏دهند، و ايشان به مرگ دلهاى زنده خود بيشتر اهميت مى‏دهند (مى‏بينند مردم دل باقى را رها كرده بتن فانى چسبيده‏اند ولى انديشه آنان اينست كه چاره مرگ دل چه بوده و چه بايد بكنند).

(1231)

222 (1222)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مدح حضرت رسول صلى الله عليه و آله)

كه آنرا در ذى قار (موضعى نزديك بصره) هنگام رفتن ببصره فرموده، و واقدى آنرا در كتاب‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 728

جمل نقل كرده است:

1 پيغمبر اكرم آنچه را كه مأمور شده بود بيان فرموده، پيغامهاى (احكام) پروردگارش را (بمردم) رسانيد، 2 پس خداوند بوسيله او از هم گسيخته را منظم گردانيده، پراكنده را گرد آورد، و بين خويشاوندان پس از دشمنى افروخته در سينه‏ها و كينه‏هاى آتش زننده دلها آميزش و يگانگى برقرار فرمود.

(1232)

223 (1223)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است بعبد الله ابن زمعه‏

يكى از اصحابش هنگاميكه در زمان خلافت آن حضرت نزد آن بزرگوار آمده مالى (از بيت المال) از او درخواست نمود، امام عليه السلام فرمود:

1 اين مال نه از آن من است نه از آن تو، بلكه غنيمت مسلمانان (كه بر اثر غلبه و تسلط بر كفار در كارزار بدست آورده‏اند) و اندوخته شمشيرهاى ايشان است، پس اگر با آنها در كارزارشان شريك بوده‏اى ترا هم مانند آنان نصيب و بهره مى‏باشد و اگر نه (ترا بهره‏اى نيست، زيرا)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 729

چيده دستهاى آنها براى دهنهاى ديگران نمى‏باشد

. (1233)

224 (1224)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در اينكه زبان به خودى خود گويا نيست، بلكه ابزار گويايى است‏

و وصف مردم زمان خود و آيندگان. روزى امير المؤمنين عليه السلام به خواهر زاده خويش جعدة ابن هبيرة مخزومى فرمود براى مردم خطبه بخواند، جعدة چون بمنبر رفت نتوانست سخن بگويد، پس حضرت برخاسته بمنبر رفت و خطبه مفصله‏اى بيان فرمود كه جمله‏اى از آن اينست):

1 آگاه باشيد زبان پاره‏اى از انسان است كه گفتار با آن همراهى نكند هرگاه شخص ناتوان باشد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 730

(گويا نگردد، يعنى چون كسى را توانائى سخن گفتن نباشد گفتار بر زبان او نيايد، مانند سائر اعضاء چنانكه شخص تا توانائى راه رفتن نداشته باشد پا به خودى خود راه نمى‏رود) و گفتار زبان را مهلت ندهد هرگاه شخص توانا باشد، 2 و ما (خاندان رسالت) اميران سخن هستيم (سخن در فرمان ما است) و ريشه‏هاى آن در ما فرو رفته و شاخه‏هايش بر ما گسترده شده (هر مطلبى را مى‏توانيم در موقع مقتضى با منتهى درجه فصاحت و بلاغت و جامعيت بيان كنيم).

3 و خدا شما را بيامرزد، و بدانيد شما در زمانى زندگى مى‏كنيد كه در آن گوياى بحق اندك و زبان از راستگويى كند و حق جو خوار است، 4 مردم بر نافرمانى (خدا و رسول) آماده شده‏اند، و بر مماشات و سازگارى با هم (براى پيروى از خواهشهاى نفس) يار شده همراه گشته‏اند، جوانشان بد خو، و پيرشان گناهكار، و داناشان دو رو، و سخنرانشان چاپلوس است، كوچكشان به بزرگشان احترام نمى‏نهد، و توانگرشان از بينواشان دستگيرى نمى‏نمايد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 731

(1234)

225 (1225)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است‏

ذعلب يمانى از احمد بن قتيبه از عبد الله بن يزيد از مالك ابن دحيه روايت كرده كه او گفت: ما نزد امير المؤمنين عليه السلام بوديم كه سخن از اختلاف مردم (نيكى و بدى اندام و اخلاق و رفتارشان) پيش آمد، آن بزرگوار فرمود:

1 مبدأ طينتها و سرشتهاشان بين آنها جدائى انداخته (سبب اختلاف آنان گوناگون بودن عناصر بوده كه از آنها بوجود آمده و آفريده شده‏اند) و اين براى آنست كه ايشان قطعه و تكه‏اى بودند از زمين شود و شيرين و خاك درشت و نرم (خلاصه گوناگون بودنشان بر اثر نطفه‏هاى تركيب شده است از غذاهايى كه در جاهاى مختلف روييده) پس ايشان باندازه نزديك بودن زمينشان (جاى روييدن غذايى كه نطفه آنها از آن تركيب شده) با هم نزديك (و همخو) هستند، و بقدر اختلاف و جدائى آن زمين (در اوصاف) با هم فرق دارند، 2 پس بنا بر اين گاهى ميشود كه) نيكو منظر كم عقل، و بلند قد كوتاه همت و نيكو كردار زشت رو و كوتاه قامت دور انديش و نيكو طبيعت خصلت بد بر خود بسته، و حيران و سر گشته دل پراكنده و پريشان عقل و خوش زبان تيز دل (دانا و بينا) است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 732

(1235)

226 (1226)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه آنرا هنگام غسل دادن و كفن كردن رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود

: 1 پدر و مادرم به فداى تو باد اى رسول خدا همانا به مرگ تو بريده شد چيزيكه با مرگ ديگران (پيغمبران) بريده نگرديد از نبوت و احكام الهى و اخبار آسمانى (زيرا بعد از هر پيغمبرى به پيغمبر پس از او وحى نازل مى‏شد، ولى چون تو خاتم پيغمبرانى بعد از وفات تو بكسى وحى نازل نمى‏شود، و در مصيبت خود) خصوصيت داشته و يگانه هستى بطوريكه از ديگر مصيبتها تسليت دهنده مى‏باشى (چون مصيبت تو از هر مصيبتى بزرگتر است) و (بر اثر رحلت خود از دنيا) عموميت دارى بطوريكه مردم در (ماتم) تو يكسانند (هيچكس در اين مصيبت بى‏اندوه نيست) 2 و اگر امر به شكيبايى و نهى از ناله و فرياد و فغان نفرموده بودى هر آينه (در فراق تو) سر چشمه‏هاى اشك چشم را (با گريه بسيار) خشك مى‏كرديم، و درد و غم پيوسته و حزن و اندوه هميشه باقى بود، و خشك شدن اشك چشم و دائمى بودن حزن و اندوه در مصيبت تو كم است ولى مرگ چيزى است كه بر طرف نمودن آن ممكن نبوده دفع آن غير مقدور است، 3 پدر و مادرم به فداى تو باد، ما را از نزد پروردگارت بياد آورده در خاطر خويش نگاه‏دار (ما را فراموش نكرده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 733

آمرزش گناهانمان را از حق تعالى بخواه).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 734

(1185)

227 (1227)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در باره بعضى از صفات خداوند متعال و مدح حضرت رسول صلى الله عليه و آله)

: [قسمت اول خطبه‏]

1 سپاس خداوندى را سزا است كه حواس و مشاعر (كنه ذات و حقيقت) او را در نمى‏يابد، و مكانها او را فرا نمى‏گيرد، و ديده‏ها او را نمى‏بيند، و پرده‏ها او را نمى‏پوشاند (زيرا درك شدن و فرا گرفته شدن و ديده شدن و پوشيده شدن از لوازم جسم است) 2 و بوسيله حدوث و پديدار شدن آفريدگانش بر قدم و هميشگى و وجود و هستى خود راهنما است (زيرا مخلوق حادث به قديمى كه او را آفريده باشد نياز دارد و نمى‏شود او حادث بوده يا قادر و توانا نباشد چون در اين صورت خالقيت را نشايد) و مانند بودن مخلوق بيكديگر دليل است بر اينكه مانندى براى او نيست (زيرا مانند داشتن مستلزم امكان است كه در واجب راه ندارد، و بيان اين مطلب در شرح خطبه صد و پنجاه و دوم گذشت) 3 خداوندى كه وفا كننده است وعده خود را، و برتر است از اينكه بر بندگانش ستم روا دارد، و در باره آفريدگانش بعدل رفتار مى‏نمايد، و حكم خود را بر ايشان از روى راستى و درستى اجراء فرموده است (آنان را بر وفق حكمت و مصلحت آفريده و احكام تكوينيه و تكليفيه را از روى عدل و درستى بر آنها تعيين نموده) 4 و بحدوث و نو پيدا شدن اشياء بر قدم خود و به ناتوانى كه نشان آنها قرار داده بر توانائى خويش و بنا بود شدن كه از روى ناچارى آنها نگران آن هستند بر هميشگى خود (از عقول) استشهاد نموده و گواهى خواسته (تا حكم كنند كه هر حادثى را آفريننده است و هر ناتوان و نابود شدنى ناقص است و خداوند از حدوث و نقص مبرى است) 5 يكى است نه از روى عدد و شماره‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 735

(واحد عددى نيست كه متصف به صفت قلت و مبدا و جزء كثير باشد، بلكه واحد حقيقى است كه كثرت نداشته و دومى براى او فرض نمى‏شود) و هميشه بوده و هست نه بحساب مدت و زمان (زيرا او آفريننده زمان است) و قائم و برقرار است نه بوسيله ستونها و پشتيبانها (و چيزيكه نگاهش دارد، زيرا همه اشياء مستند باو است) و فهمها او را دريابد نه از راه درك كردن (بحواس، زيرا او منزه است از آنكه در انديشه گنجد) و ديده شده‏ها (يا ديده‏ها) بوجود و هستى او گواهى مى‏دهند نه از روى حاضر شدن با هم (زيرا محدود نيست كه در جائى حاضر و در جاى ديگر نباشد يا چشم سر او را ببيند) 6 انديشه‏ها باو احاطه ننموده (بكنه ذات و حقيقتش پى نبرده‏اند) بلكه بوسيله انديشه‏ها به انديشه‏ها آشكار گشته (عقل از راه انديشه باو راه برده و كنه ذاتش را در نيافته، زيرا جسم نيست تا انديشه باو احاطه نمايد) و بسبب انديشه‏ها امتناع نموده از (احاطه) انديشه‏ها (باو، زيرا انديشه ممكن بواجب الوجود راه ندارد كه باو احاطه نمايد) و انديشه‏ها را نزد انديشه‏ها به محاكمه آورده (انديشه را در اين باب حكم ساخت تا حكم كند كه بخالق مى‏تواند احاطه نمايد، و او را در انديشه در آورد، چنانكه ممكنات را در مى‏آورد؟ انديشه به زبان گويد خداوند منزه است از اينكه در انديشه آيد) 7 بزرگى او طورى نيست كه نهايات باو برسد و او را بزرگ جلوه دهند در حاليكه داراى جسم باشد، و عظمت او قسمى نيست كه غايات باو خاتمه يابد و او را عظيم نشان دهند در حاليكه داراى جسد باشد (خلاصه بزرگى خداوند متعال مانند بزرگى اجسام نيست كه نهايات و اطراف داشته و بسيار بزرگ و دراز و فراخ باشد) بلكه شأن و سلطنت و پادشاهى او بزرگ است.

8 و گواهى مى‏دهم كه محمد بنده و فرستاده برگزيده و درست كردار پسنديده او است، خداوند بر او و بر آل او درود فرستد (بجهت هدايت و راهنمائى مردم) 9 او را با برهانهاى واجب و لازم (كه مردم بايد آنها را قبول داشته باشند چون در مقام حجت كافى است) و با پيروزمندى هويدا و راه روشن آشكار فرستاد، پس آن حضرت هم پيغام خداوند را رسانيد در حاليكه با آن حق و باطل را از هم جدا كرد، و مردم را براه راست برد در حاليكه بآن راه نماينده بود، و عملهاى دلالت كننده براه راست و نشانهاى روشن را بر پا نمود (تا كسى باطل را با حق و گمراهى را با رستگارى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 736

اشتباه نكند) و ريسمانهاى اسلام را محكم و دستگيره‏هاى ايمان و يقين را استوار گردانيد (تا هر كه بآن ريسمانها و دستگيره‏ها چنگ زند از گمراهى و بد بختى رهائى يابد و ديگرى بر او مسلط نشود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 738

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است در وصف شگفتى آفرينش دسته‏هاى از حيوانات (مانند مورچه و ملخ و غير آنها)

: 10 و اگر مردم در عظمت توانائى و بزرگى نعمت و بخشش خداوند متعال فكر و انديشه كنند (از گمراهى) براه (راست) باز مى‏گردند، و از مشقت و سختى آتش سوزان (قيامت) مى‏ترسند (بر خلاف دستور خدا و رسول رفتار نمى‏نمايند) و ليكن دلها بيمار و بينائيها معيوب است! (به اين جهت از راه حق پا بيرون نهاده در آثار قدرت و توانائى پروردگار انديشه نكرده از نعمتهاى او سپاسگزار نيستند) 11 آيا نگاه نمى‏كنند حيوان كوچكى را كه آفريده چگونه آفرينشش را استوار و بهم پيوند كردنش را محكم گردانيده، و (با همه كوچكى) براى آن گوش و چشم پديد آورده و استخوان و پوست به تناسب آراسته؟

12 نگاه كنيد به مورچه با كوچكى جثه و نازكى اندامش كه بنگاه با گوشه چشم ديده نمى‏شود و به انديشه درك نمى‏گردد، چگونه مسير خود را مى‏پيمايد، و براى بدست آوردن روزيش مى‏شتابد، دانه را به لانه‏اش انتقال مى‏دهد و آنرا در انبارش (براى روز سختى) آماده مى‏گذارد، در تابستان براى زمستان و هنگام آمدن (روزهاى گرم) براى وقت باز گشتن (روزهاى سرد) دانه‏ها را گرد مى‏آورد، 13 خداوند ضامن روزيش بوده، مناسب حال راه روزيش را گشاده، پروردگار بسيار نعمت و بخشش دهنده از آن غافل نيست، و خداوند جزاء دهنده آنرا محروم و بى‏بهره نمى‏گرداند و اگر چه در سنگ خشك (كه چيزى از آن نمى‏رويد) و سنگ سخت (كه از جائى بجائى حركت داده نمى‏شود) باشد، 14 و اگر در مواضع خوردن و در بالا و پائين و آنچه در درون مورچه است از اطراف اضلاع شكمش و آنچه در سر آنست از چشم و گوش، انديشه كنى از (تدبير و حكمت خداوند در) آفرينش آن به شگفت آمده از وصف آن برنج در آئى، 15 پس بلند و برتر از آن است (كه در انديشه در آيد) خدائى كه مورچه را بروى دست و پايش بر قرار داشت و آنرا بر روى ستونها و اعضائش بناء كرد، در حاليكه در آفرينش آن آفريننده‏اى شركت نداشته و توانائى او را يارى نكرده است. 16 و اگر راههاى انديشه خود را بپيمائى تا به انتهاى آن برسى (از هر گونه فكر و انديشه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 739

بكار برى) دليل و برهان ترا راه ننمايد مگر باينكه آفريننده مورچه همان آفريننده درخت خرما است، بجهت دقتى كه براى امتياز هر چيز (از يكديگر) بكار برده شده، و اهميت گوناگون بودن هر جاندارى (خلاصه چون تفصيل آفرينش هر يك از موجودات دقيق است و سبب اختلاف اشكال آنها مشكل مى‏باشد و در هر يك حكمتهاى باريكى نهفته است، مور و پيل، كوه كاه، خرد و بزرگ، در صحراء و در دريا ناچار همه را آفريننده حكيمى به مقتضاى حكمت بآن تفصيل و اختلاف آفريده و تخصيص داده و در نيازمندى آنها بخالق متعال تفاوتى نيست، لذا مى‏فرمايد:) 17 بزرگ و خرد و سنگين و سبك و توانا و ناتوان در مخلوقاتش نيست مگر آنكه (نسبت به قدرت كامله او) يكسان است (پس مپندار كه اين مشكل است چون كوچك است و آن ديگرى آسان چون بزرگ مى‏باشد) و همچنين (در برابر قدرت و توانائى او ايجاد هر يك از) آسمان و هواء و بادها و آب يكسان است. 18 پس به خورشيد و ماه و گياه و درخت و آب و سنگ و گردش شب و روز و روان بودن اين درياها و بسيارى اين كوهها و درازى قله‏ها و گوناگون بودن لغتها و زبانها نگاه كنيد (در شگفتى آفرينش هر يك از اين مخلوقات تأمل و انديشه نموده ببينيد چه حكمتهاى باريك در آنها نهفته است كه همه آنها دليل بر وجود و هستى صانع مى‏باشد) پس واى بر كسيكه ايجاد كننده را انكار كرده بنظم آورنده را باور ندارد، 19 گمان دارند كه ايشان مانند گياه (خودرو در بيابانها و كوهها) مى‏باشند كه براى ايشان برزگر و تخم پاشنده‏اى نيست، و صورتهاى گوناگونشان را آفريننده‏اى نمى‏باشد، و در آنچه ادعاء مى‏كردند به حجت و دليلى وابسته نبودند، و در آنچه حفظ كرده و باور نمودند تحقيق و يقينى نداشتند (بلكه ادعاى ايشان فقط از روى خود پسندى و گمان است) و آيا ساختمانى هست كه آنرا بناء كننده‏اى نبوده يا جنايت و گناهى كه آنرا جنايت كننده‏اى نباشد؟ (نيازمندى فعل بفاعل ضرورى و آشكار و انكار آن باطل و نادرست و منكرش نادان و گمراه است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 740

[قسمت سوم خطبه‏]

20 و اگر مى‏خواهى (مانند مورچه) در باره ملخ بگو (و در شگفتى آفرينش آن تأمل و انديشه كن) كه خداوند سبحان براى آن دو چشم سرخ آفريده، و دو حدقه (مانند ماه) تابان بر افروخته، و گوش پنهان (از نظر) برايش قرار داده، و دهن مناسب برايش گشوده، و براى آن حس توانا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 741

(كه راه معاش و سود و زيان خود را مى‏يابد) قرار داده و دو دندان كه بوسيله آن (گياه را) چيده و جدا ميكند، و (دو پا مانند) دو داس كه بآن مى‏درود، برزگران براى زراعتشان از آن مى‏ترسند و دفع آنرا نمى‏توانند اگر چه با هم اتفاق نموده گرد آيند تا اينكه در پرواز خود بكشت زار آمده و از آن خواهشهايش را انجام دهد در حاليكه همه جثه و تن آن باندازه يك انگشت باريك نيست، 21 پس منزه (از ادراك) است خداوندى كه هر كه در آسمانها و زمين است (فرشتگان و خداپرستان) او را باختيار و اضطرار (در خوشى و سختى) سجده ميكنند، و رخسار و چهره بخاك مى‏مالند (اظهار خضوع و فروتنى مى‏نمايند) و اطاعت كرده فرمان او مى‏برند از روى بى‏اختيارى و ناتوانى، مهارشان را بدست او دهند از روى ترس و بيم، 22 پرندگان در اختيار امر و فرمان او مى‏باشند، شماره پرها و نفس كشيدن آنها را ميداند، و دست و پاى آنها را در آب و خشكى استوار گردانيده (بعضى را ساكن دريا و برخى را در بيابان قرار داده) است، و روزيشان را تعيين فرموده، و بر اصناف آنها احاطه دارد، اين كلاغ است و اين عقاب است و اين كبوتر است و اين شتر مرغ است، هر مرغى را به نامش خوانده (بر وفق حكمت و مصلحت آفريده) و روزيش را ضامن گشته، 23 و ابر سنگين (باران دار) را پديد آورد و بارانش را ريزان ساخته، و نصيب و بهره هر جائى را از آن تعيين نمود، زمين را بعد از خشكى آب داد و بعد از خشكسالى از آن گياه رويانيد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 743

(1186)

228 (1228)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است در توحيد

، [قسمت اول خطبه‏]

و اين خطبه از اصول و قواعد علم (خداشناسى) چيزى را گرد آورده كه خطبه‏هاى ديگر آنرا گرد نياورده:

1 يكتا نمى‏داند او را كسيكه كيفيت و چگونگى (صفات زائده بر ذات) براى او تعيين نمايد، و به حقيقت او نرسيده (او را نشناخته) كسيكه براى او مثل و مانند (شريك) قرار دهد، و قصد او نكرده كسيكه او را (بچيزى) تشبيه كند، و او را نطلبيده كسيكه باو اشاره كرده و او را در وهم در آورد (زيرا مشار اليه به اشاره حسيه و يا عقليه محدود است و محدوديت از لوازم جسم است، و باين موضوع در شرح خطبه يكم اشاره شد) 2 آنچه بذات خود شناخته گردد (حقيقت و كنه او را بشناسند) مصنوع و آفريده شده است (و خداوند مصنوع نيست، زيرا مصنوع محتاج بصانع است و نيازمندى از لوازم امكان است نه واجب، پس از اينرو حق تعالى بذاته شناخته نمى‏شود، بلكه بآيات و آثار مى‏شناسندش) و هر قائم بغير خود معلول است (زيرا قائم بغير محتاج محل است و هر محتاجى ممكن است و هر ممكنى معلول، پس از اين جهت شايسته نيست واجب قائم بغير باشد، بلكه همه چيز باو قائم است) 3 كننده (كارها) است بدون بكار بردن آلت و اسباب (زيرا احتياج بأدوات و اسباب از صفات امكان است) تعيين كننده (ارزاق و آجال و مانند آنها) است بدون بكار بردن فكر و انديشه (زيرا خداوند منزه است از نيازمندى به انديشه) بى‏نياز است نه با بهره بردن از ديگرى (بى نيازى اغنياء بوسيله بهره‏مندى از ديگران است و حق تعالى از آن منزه است، زيرا آن لازمه نقص و نيازمندى است) زمانها و روزگارها با او همراه نيستند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 744

زيرا او قديم است و زمان حادث و حادث مصاحب و همراه قديم نمى‏شود، چون لازمه مصاحبت با هم بودن است) آلات و اسباب او را يارى نمى‏كنند (زيرا او آلت آفرين و بى نياز از كمك و يارى است) هستى او از زمانها و وجود او از عدم و نيستى و ازلى بودن و هميشگى او از ابتداء سبقت و پيشى گرفته (زيرا همه باو منتهى ميشوند و او غير متناهى است). 4 با بوجود آوردن او حواس و قواى دراكه را معلوم ميشود كه آلت ادراكيه براى او نيست، و بقرار دادن او ضديت و مخالفت را بين اشياء دانسته ميشود كه ضد و مخالفتى ندارد، و بتعيين او قرين و همنشين را بين اشياء شناخته ميشود كه قرين و همنشين براى او نيست (زيرا او آفريننده حواس و اضداد و قرينها است) 5 روشنى را با تاريكى و آشكار را با پنهانى (سفيدى را با سياهى) و خشكى را با ترى و گرمى را با سردى ضد يكديگر قرار داده، تركيب كننده بين اشياء متضاده است كه از هم جدا و بر كنارند (مانند تركيب بين عناصر مختلفه) و قرين و همنشين قرار دهنده است بين آنها را كه از هم جدا هستند (مانند همبستگى روح با بدن) و نزديك كننده است آنها را كه از هم دورند (مانند تأليف بين دلها و خواهشهاى گوناگون) و جدا كننده است بين آنها كه بهم نزديكند (مانند تفريق بين روح و بدن بوسيله مرگ) 6 بحدى محدود نيست (زيرا محدوديت شايسته ممكن است نه واجب) و بعدد و شماره‏اى بحساب نيايد (زيرا واحد حقيقى است كه دومى برايش فرض نمى‏شود) و اسباب خودشان (ممكنات) را محدود ميكنند، و آلتها بمانندهاشان اشاره مى‏نمايند (زيرا خداوند جسم نيست تا محدود و مشار اليه گردد) ادوات و آلات را كلمه منذ (كه براى ابتداى زمان وضع شده است) از قديم بودن منع نموده (پس در باره هر چيز جز خداوند متعال شايسته است گفته شود وجد هذا منذ زمان كذا يعنى اين از ابتداى فلان زمان يافت شده است) و كلمه قد (كه چون بر ماضى داخل گردد زمان گذشته را بحال نزديك كند و چون بر مضارع داخل شود تقليل مى‏نمايد) از ازليت و هميشه بودن جلو گرفته (پس در باره اشياء مى‏توان گفت: قد كان كذا يعنى در اين نزديكى چنين بود، و قد يكون كذا يعنى گاهى چنين مى‏باشد) و كلمه لولا (كه براى ربط امتناع جمله ثانيه به جمله اولى وضع شده است) از كامل بودن دور گردانيده (چنانكه در باره غير خدا ميگوئى: لو لا خالقه لما وجد يعنى اگر آفريننده او نبود يافت نمى‏شد) بوسيله آن ادوات‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 745

و آلات آفريننده آنها براى خردها آشكار گرديده (شناخته شده) و هم با آنها از ديدن چشمها امتناع كرده (زيرا اگر ديده شود به ادوات و آلات ماند، و مانند آنها نو پيدا شده و نيازمند بغير است) 7 و آرامش و جنبش بر او جارى نمى‏شود (نمى‏توان گفت در جائى مانده يا بجائى رفته) و چگونه آنچه را (در مخلوقات) قرار داده بر او قرار مى‏گيرد، و آنچه پديد آورده در او پديد آيد و آنچه احداث كرده در او حادث شود كه در اين هنگام (بفرض اينكه سكون و حركت بر او جارى شود) ذات او (به زياده و نقصان يعنى حركت و سكون) تغيير يابد، و كنه او جزء پيدا ميكند (زيرا متصف به حركت و سكون جسم است و هر جسم مركب و مركب داراى اجزاء مى‏باشد) و حقيقت او از ازلى و هميشگى امتناع مى‏ورزد (زيرا هر جسمى حادث است) 8 و چون (در جنبش و آرامش) جلوه‏اى براى او يافت شود براى او پشت سر هم خواهد بود (پس مبدا نمى‏شود در صورتيكه واجب مبدا المبادئ است) و چون نقصان لازمه آن باشد طالب تمام گرديدن ميشود (و بر واجب درخواست تماميت محال است) و در اين هنگام (اگر حركت و سكون در او يافت شود) نشانه مخلوق در او هويدا مى‏گردد، و (مانند سائر مصنوعات) دليل بر وجود صانعى خواهد بود پس از آنكه همه اشياء دليل بر هستى او هستند، و پس از آنكه ببرهان امتناع و محال بودن دور است از اينكه در او تأثير كند چيزيكه در غير او (ممكنات) تأثير ميكند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 746

[قسمت دوم خطبه‏]

9- خداوندى كه حالى به حالى نمى‏شود (تغيير نمى‏پذيرد) و از بين نمى‏رود (زيرا تغيير و نيست شدن از خواص ممكن است نه واجب) و غيبت و پنهان شدن بر او روا نيست (زيرا لازمه آن انتقال و حركت است كه دلالت بر حدوث و نو پيدا شدن دارد، و از اين جهت حضرت ابراهيم عليه السلام «چنانكه در قرآن كريم آمده» به غيبت و پنهان شدن ستاره و ماه و خورشيد استدلال نمود كه آنها پروردگار نيستند س 6 ى 76 فلما جن عليه الليل رأى كوكبا، قال: هذا ربي، فلما أفل قال لا أحب الآفلين‏ ى 77 فلما رأى القمر بازغا، قال: هذا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 747

ربي، فلما أفل قال لئن لم يهدني ربي لأكونن من القوم الضالين‏، ى 78 فلما رأى الشمس بازغة قال: هذا ربي، هذا أكبر، فلما أفلت قال: يا قوم إني بري‏ء مما تشركون‏ ى 79 إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الأرض حنيفا، و ما أنا من المشركين‏ يعنى چون شب او را فرا گرفت «در آن زمان بعضى از مردم ستاره و ماه و خورشيد را پرستش مى‏نمودند» ستاره‏اى را ديد «به رويه آنان» گفت: اينست پروردگار من، پس چون غروب كرد، گفت:

پنهان شوندگان را دوست نمى‏دارم «چه جاى اينكه آنها را بپرستم» چون ماه را طلوع كننده و درخشنده ديد، گفت: اينست پروردگار من، چون غروب كرد، گفت: اگر پروردگارم مرا به معرفت و شناسايى خود راه ننمايد من از گمراهان مى‏باشم، چون خورشيد را درخشان ديد، گفت: اينست پروردگار من، اين «در جرم و روشنائى از آنها» بزرگتر است، چون غروب كرد، گفت:

اى مردم من از آنچه شما شريك خداوند قرار مى‏دهيد بيزارم، من روى مى‏آورم بكسيكه آسمانها و زمين را آفريده در حاليكه مسلمان و از بت‏پرستى و شرك دور بوده و از مشركين نيستم) و نزاده تا زائيده شده (معلول غير) باشد (زيرا هر كه فرزند آورد البته مركب و معلول ديگرى است) و زائيده نشده است تا محدود باشد (زيرا هر مولودى حادث است و وجودش به پدر و مادر منتهى ميشود) ذات او برتر است از داشتن فرزندان، و منزه و پاكست از همبسترى با زنان (زيرا فرزند آوردن و لذت بردن از زن از خواص مخلوق است) 10- وهمها و انديشه‏ها باو نمى‏رسد تا (در وهم) محدود و موجودش گرداند، و فهمها و زيركيها او را به انديشه در نمى‏آورد تا تصورش نمايد (بصورت و مثالى درآورد) و حواس او را درك نمى‏كند تا بوجود حسى موجودش گرداند، و دستها او را لمس نمى‏نمايد تا دسترسى باو پيدا كنند، به حالى متغير نمى‏شود و در احوال منتقل نمى‏گردد (چون تغيير و انتقال از لوازم جسم است) و شبها و روزها او را كهنه و سالخورده نمى‏كند، و روشنى و تاريكى تغييرش نمى‏دهد، و بچيزى از اجزاء و به اندام و اعضاء و به عرضى از عرضها و بغير داشتن و بعضها وصف نمى‏شود (خلاصه او جزء و عضو و عرض و بعض ندارد و غير او چيزى با او نيست خواه داخل باشد مانند جزء خواه خارج باشد مانند عرض،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 748

زيرا اگر باشد لازمه آن تركيب است و تركيب در واجب محال است) 11- و براى او گفته نمى‏شود حد و پايانى، و منقطع شدن و انتهائى، و نه اينكه اشياء باو احاطه ميكنند تا او را بلند گردانند يا بيفكنند، يا اينكه چيزى او را بردارد تا از جانبى به جانبى ببرد يا راست نگهدارد، و در اشياء داخل نبوده و از آنها بيرون نيست (بلكه بهر چيز محيط و دانا است) 12- خبر مى‏دهد نه بوسيله زبان و زبانكها، و مى‏شنود نه به شكافها (ى گوش) و آلتها (ى شنيدن) سخن مى‏گويد نه بالفاظ، و (گفتار و كردار همه را) حفظ و از بردارد نه بوسيله قوه حافظه (و يا آنكه همه اشياء را نگهدارى ميكند و خود نياز نگهدارى ديگرى ندارد) و اراده ميكند بدون انديشه، دوست مى‏دارد و خوشنود ميشود نه از روى رقت و مهربانى، و دشمن مى‏دارد و بخشم مى‏آيد نه بجهت مشقت و رنج (بلكه محبت و رضايش توفيق و رحمت است و بغض و غضبش عذاب و دورى از رحمت) بهر چه اراده هستى او كند مى‏فرمايد:

باش، پس موجود ميشود (و اين سخن) نه بوسيله آوازى است كه (در گوشها) فرو رود، و نه بسبب فريادى است كه شنيده شود، و جز اين نيست كه كلام خداوند فعلى است از او كه آنرا ايجاد كرده، و مانند آن پيش از آن موجود نبوده (بلكه نو پيدا) است، و اگر قديم بود هر آينه خداى دوم (و واجب الوجود) بود (و اين محال است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 750

[قسمت سوم خطبه‏]

(در باره خداوند متعال) 13- گفته نمى‏شود بود بعد از نبودن (زيرا وجود او مسبوق بعدم و نيستى نيست، بلكه قديم و ازلى است، و اگر گفته شود) پس صفات نو پيدا شده بر او جارى شود، و بين نو پيدا شده‏ها و او فرقى نباشد (كه موجب امتياز گردد) و او را بر آنها مزيت و برترى نماند، پس آفريننده و آفريده شده برابر شده و پديد آورنده و پديد آورده شده يكسان گردد. 14- مخلوقات را بى‏نمونه‏اى كه از غيرش صادر گشته باشد بيافريد، و براى آفريدن آنها از هيچيك از مخلوقش يارى نخواست، و زمين را ايجاد فرمود، و آنرا بدون اينكه مشغول باشد (به قدرت كامله خود) نگهداشت، و آنرا بر غير جايگاه آرامش (بلكه بروى آب موج زننده) استوار گردانيد، و آنرا بدون پايه‏ها برپا داشت، و بدون ستونها بر افراشت، و از كجى محفوظ نمود، و از افتادن و شكافته شدن باز داشت، و ميخهاى آنرا استوار و سدها (كوه‏ها) يش را نصب نمود، و چشمه‏هايش را جارى كرد، و رودخانه‏هايش را شكافت، پس آنچه ساخته سست نگشته و آنچه را توانائى داده ناتوان نگرديده است، 15- او است كه به سلطنت و بزرگى (قدرت و توانائى) خود بر زمين (و آنچه در آنست) غالب و مسلط است، و اوست كه بعلم و معرفت خويش به چگونگى آن دانا است، و به بزرگوارى و ارجمنديش بر هر چيز آن بلند و برتر است، و هر چه از آنها را كه بخواهد او را ناتوان نمى‏سازد، و از او سرپيچى نمى‏كند تا بر او غلبه نمايد، و شتابنده آنها از او نمى‏گريزد تا بر او سبقت و پيشى گيرد، و به دولتمند و دارا نيازمند نيست تا او را بهره دهد، 16- اشياء براى او فروتن و در برابر عظمت و بزرگى او ذليل و خوارند، توانائى ندارند از سلطنت و پادشاهيش بجانب ديگرى بگريزند تا از سود و زيان او (بخشش و كيفرش) سرباز زنند، و او را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 751

مثل و مانندى نيست تا همتا و برابر او باشد (زيرا اگر براى او مانندى فرض نماييم آن يا ممكن الوجود است يا واجب الوجود، اگر ممكن الوجود باشد در وجود از او متأخر است و نمى‏شود برابر و مانند او باشد، و اگر واجب الوجود باشد منافات دارد با احديت و يكتا بودن او و لازمه آن تركيب است، زيرا هر چه از براى آن مانند باشد مركب است از دو جزء يكى از جهت اتحاد و يكى از جهت امتياز، و واجب الوجود كه مبدا جميع ممكنات مى‏باشد محالست مركب باشد) او است نابود كننده اشياء بعد از بود آنها تا اينكه هست آنها نيست گردد (بطورى از بين مى‏روند كه گويا اصلا نبوده‏اند) 17- و نيست شدن دنيا بعد از آفريدن آن شگفت‏تر (و دشوارتر) از ايجاد و پديدار نمودن آن نيست، و چگونه شگفت‏تر باشد در حاليكه اگر همه جانداران دنيا از مرغان و چهارپايان و آنچه را شبانگاه به طويله‏شان باز مى‏گردانند و آنچه در صحراء مى‏چرند و اقسام و انواع گوناگون آنها و آنچه پست و كودنند و آنچه زير كند از آنها گرد آيند به آفريدن پشه‏اى توانا نيستند، و نمى‏شناسند كه چگونه است راه ايجاد آن، و عقلها و خردهاشان در دانستن آن حيران و سرگردان است، و قوتهاشان عاجز و مانده مى‏باشند، و باز مى‏گردند زبون و خسته در حاليكه مى‏دانند شكست خورده‏اند، و به ناتوانى آفرينش آن اقرار و بنتوانستن نيست كردن آن اعتراف مى‏نمايند (زيرا اگر خدا نخواهد كسى نمى‏تواند آنرا بگيرد چه جاى آنكه حقيقتا نيست گرداند. گفته‏اند: پشه در خلقت مانند پيل است ولى اعضاء آن بيشتر از پيل مى‏باشد، زيرا پيل داراى چهار پا و خرطوم و دم است و پشه علاوه بر اين اعضاء داراى دو پا و چهار بال است كه با آن بالها پرواز ميكند، و خرطوم پيل مجوف و سوراخ نيست ولى خرطوم پشه سوراخ است و چون آنرا ببدن انسان فرو برد با آن خون مى‏خورد، پس خرطوم پشه به منزله حلقوم آن است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 753

[قسمت چهارم خطبه‏]

18- و خداوند منزه از نقائص بعد از نابود شدن دنيا (پيش از قيامت) تنها باقى است كه چيزى با او نيست، همانطور كه پيش از ايجاد و آفرينش آن بود همچنين بعد از نيست شدن آن بدون وقت و مكان و هنگام و زمان مى‏باشد (زيرا مكان در صورت نبودن افلاك داراى وجود و هستى نيست، و وقت و حين و زمان هم كه معنى همه آنها هنگام است عبارت از مقدار حركت فلك مى‏باشد، پس در صورت نيست شدن فلك حركتى نيست تا زمان باشد) با نيست شدن دنيا مدتها و وقتها و سالها و ساعتها نيست مى‏گردند (زيرا همه اينها اجزاء و زمان است كه با نيست شدن فلك معدوم شده‏اند) پس چيزى نيست مگر خداى يكتاى غالب (بر همه اشياء) كه بازگشت جميع كارها بسوى او است (خلاصه چيزى نيست مگر آنكه فانى گردد حتى وقت و زمان كه پندارند اگر همه كائنات معدوم شوند زمان و وقت باقى مى‏باشند. فرمايش امام عليه السلام إن الله- سبحانه- يعود بعد فناء الدنيا تا اينجا صريح است كه ذوات همه اشياء پيش از قيامت نيست شوند، در قرآن كريم س 21 ى 104 مى‏فرمايد: كما بدأنا أول خلق نعيده‏ يعنى چنانكه در آغاز آفريدن ايجاد كرديم آنرا باز مى‏گردانيم، و چون آنرا از عدم ايجاد فرموده اعاده نيز از عدم مى‏باشد، بنا بر اين قول باينكه مراد از فناء و نيست شدن اشياء تفرق و پراكندگى اجزاء است، زيرا اعاده معدوم محال است، جاى بسى گفتگو است، و چون اين كتاب براى مطالعه همگان است شرح و بسط اين مسئله اينجا سزاوار نيست) در ابتداى آفرينش مخلوقات داراى قدرت و اختيارى نبودند و فناء و نيستيشان هم بدون امتناع و ابائى از آنها خواهد بود، و اگر مى‏توانستند امتناع نمايند هميشه باقى بودند (خداوند همانطور كه بدون رخصت اشياء را بيافريد همچنين در فناى آنها رخصت نخواهد، و چنانكه هنگام خلقت قادر بر امتناع نبودند هنگام از بين رفتن و نيست شدن كه بالطبع هر موجودى از آن گريزان است توانا نيستند، پس اگر مى‏توانستند امتناع نموده هميشه برقرار مى‏ماندند) 19- ايجاد كردن هيچيك از مخلوقات هنگام آفرينش بر او دشوار نبود، و آفريدن آنچه پديد آورد و آفريد او را خسته و وامانده نساخت (زيرا دشوار

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 754

بودن و واماندگى از لوازم جسم است) و اشياء را هستى نداد براى استوار كردن سلطنت، و نه براى ترس از نيست شدن و كم گشتن، و نه براى كمك خواستن از آنها بر همتائى كه (بر او) پيشى گيرد، و نه براى دورى گزيدن از دشمنى كه (بر او) هجوم آورد، و نه براى زيادة كردن در پادشاهى خود، و نه براى غلبه يافتن و فخر كردن شريكى در انبازى با او، و نه براى وحشت و ترسى كه داشته و خواسته با آنها انس گيرد، 20- پس اشياء را بعد از آفريدنشان (پيش از قيامت) فانى و نابود مى‏گرداند نه از جهت دلتنگى كه در تغيير آنها از حالى به حالى و تدبير امور آنها باو عارض شده باشد، و نه بسبب اينكه آسايش و آسودگى باو رو آورد، و نه از جهت آنكه چيزى از آنها بر او گران آيد، طول كشيدن هستى آنها او را ملول نكرده تا وادارش نمايد كه به تندى آنها را نيست سازد، ليكن خداوند سبحان نظم اشياء را از روى لطف و مهربانيش قرار داد، و بامر و فرمان خود (از پاشيده شدن) نگاهشان داشت، و به قدرت و توانائى خود استوارشان گردانيد، 21- پس آنها را بعد از نابود شدن باز مى‏گرداند بى‏آنكه نيازى بآنها داشته باشد، و بى كمك گرفتن به يكى از آنها بر آنها، و نه از جهت بازگشتن از حال و حشت و ترس بحال انس، و نه از جهت رجوع از نادانى و كورى و گمراهى بدانش و طلبيدن، و نه از جهت درويشى و نيازمندى به توانگرى و دارائى، و نه از جهت زبونى و پستى به ارجمندى و توانائى (زيرا اين موضوعات همه شايسته ممكنات است كه داراى كمال مطلق نبوده و از هر جهت ناقص و نيازمند بغير هستند، و نبايد كسى گمان برد غرض نداشتن كه لازمه‏اش نقص در ذات است حاكى از آنست كه افعال خداوند بى‏غرض و فائده باشد، بلكه داراى اغراض و مصالح و حكم و منافعى است كه نتيجه آنها براى خلق است، زيرا حق تعالى منزه است از آنكه كارى بيهوده انجام دهد، چنانكه در قرآن كريم س 21 ى 16 مى‏فرمايد: و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما لاعبين‏ ى 17 لو أردنا أن نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا إن كنا فاعلين‏ يعنى آسمان و زمين و آنچه بين آنها است را براى بازى نيافريديم، و اگر مى‏خواستيم چيزى را به بازى بگيريم اگر كننده بوديم «لايق ما بود» از پيش خود فرا مى‏گرفتيم «و نيازمند به ممكنات نبوديم»).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 756

(1187)

229 (1229)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است در (اشاره بقدر و منزلت ائمه هدى عليهم السلام‏

و) پيشآمدهاى ناگوارى كه روى خواهد داد:

1- آگاه باشيد پدر و مادرم فداى كسانى باد كه (بعد از من راهنماى گمراهان و پيشوايان مردم مى‏باشند، و) ايشان از جماعتى هستند كه نامهاشان (بزرگواريشان) در آسمان (نزد ملائكه) مشهور، و در زمين (بجهت ضلالت و گمراهى نزد بيشتر مردم) نامعلوم است، 2- بدانيد و منتظر باشيد پيش‏آمدهايى را كه خواهد شد از پراكنده شدن كارهاى شما و گسيختگى پيوندهاى (دينى و دنيوى) شما، و روى كار آوردن و زمامدار گردانيدن كهتران شما (بر مهتران و پيران، يا مقدم گشتن او باش و پستها بر بزرگان و نيكان كه پيش افتادن خردان بهر دو معنى بد عاقبت است و خطاء، چون موجب فساد و اختلال امر دين و دنيا مى‏باشد، چنانكه نوشته‏اند:

از حكيم دور انديشى پرسيدند انقراض دولت ساسانيان را چه سبب شد؟ گفت: ايشان افراد كوچك را به كارهاى بزرگ گماشتند كه از عهده آن كارها برنيامدند، و مردم بزرگ را به كارهاى كوچك واداشتند كه بآن كارها اعتناء ننمودند، از اينرو نظام كارشان از هم گسيخت و جمعيتشان پراكنده گرديد) 3- اين پيش آمدها وقتى خواهد شد كه (بسبب غلبه حرام بر حلال) زدن شمشير بر مؤمن آسانتر (و سختى آن كمتر) است از بدست آوردن يكدرهم از راه حلال، اين وقائع وقتى روى خواهد داد كه پاداش گيرنده از آنكه مى‏بخشد بيشتر است (زيرا مالها شبهه‏ناك و نيتها ناپاك بوده و فقراء باضطرار مى‏ستانند و اغنياء بناچار يا از روى ريا و خودنمايى اندكى مى‏دهند) اين كارها هنگامى خواهد شد كه نياشاميده مست مى‏شويد بلكه (مستى شما) از (فراخى) نعمت و خوش‏گذرانى است، و بدون اضطرار و ناچارى سوگند ياد نموده و بدون در تنگنا افتادن دروغ مى‏گوئيد، اين حوادث هنگامى روى خواهد آورد كه بلاء و سختى شما را (نيكانتان را) بگزد (آزار رساند)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 757

چنانكه پالان، كوهان شتر را مى‏گزد، 4- چه بسيار دراز است اين رنج و چه دور است اين آرزو و اميدوارى (رهائى از آن سختيها، اين جمله اشاره است به فتنه‏هاى پيش از ظهور قائم آل محمد «عجل الله تعالى فرجه» كه بمؤمنين بسيار سخت خواهد گذشت و از آن رهائى ممكن نيست تا آن حضرت ظاهر گردد).

5- اى مردم اين مهارهاى شتران (نفس اماره) را كه پشتهاى آنها بارهاى سنگين دستهاى شما را برداشته است رها كنيد (مرتكب گناه نشده بر خلاف دستور خدا و رسول رفتار ننمائيد) و از (اطاعت و پيروى) سلطان (امام زمان) خود دورى نجوئيد، پس (در صورت پراكنده شدن) خود را بعد از انجام كارها (ى زشتتان) توبيخ و سرزنش مى‏نماييد (و پشيمان مى‏شويد) 6- و در آنچه كه بآن رو مى‏آوريد بر افروختن آتش فتنه و فساد (و خونريزيهاى ناحق) بى‏باك داخل نشويد، و از آن راه بپيچيد و ميان راه را براى آن خالى گذاريد (كناره گيرى كنيد تا بيايد و بگذرد، چون شما را طاقت جلوگيرى از آن نيست، پس بيهوده نكوشيد، زيرا) بجان خودم سوگند كه در زبانه آتش آن فتنه مؤمن هلاك ميشود، و غير مسلمان سالم مى‏ماند (زيرا رأى و انديشه مؤمن بر خلاف خواهشهاى نفس و فتنه جوئى است، ولى رأى و انديشه غير مسلمان و منافق موافق آنست).

7- مثل من در ميان شما مثل چراغى است در تاريكى كه هر كه در آن داخل شود از آن روشنى مى‏طلبد، پس اى مردم (اندرز مرا) بشنويد و حفظ كنيد، و گوشهاى دلهاتان را مهيا و آماده سازيد تا (اشارات سخنانم را) بفهميد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 758

(1188)

230 (1230)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در سفارش به پرهيزكارى و يادآورى از مرگ و مرده‏ها)

: 1- اى مردم، شما را سفارش ميكنم به پرهيزكارى و ترس از خدا، و به بسيارى ستودن او را براى نعمت‏هايش كه بشما داده، و بخششهايش كه بشما مى‏رسد، و براى آزمايش او شما را (از خير و شر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 759

و خوشى و سختى) 2- پس چه بسيار به نعمتى شما را تخصيص داد و به رحمتى دريافت (كه از جمله آن اينست كه) گناهان و كارهاى زشت خود را آشكار كرديد و او (با ستاريت و غفاريت خود) شما را پوشانيد (مفتضح و رسوا نساخت، و اين از نعمتهاى بزرگ او است) و كارى كرديد كه موجب مؤاخذه او بود و شما را مهلت داد (در كيفرتان تعجيل نفرمود شايد توبه و بازگشت نمائيد، زيرا عفو و بخشش و رحمتش بر عقاب و خشمش سبقت جسته، و اين نيز نعمت بزرگى است كه به بندگانش عطاء فرموده كه اگر بر اثر گناه افراد را كيفر مى‏فرمود هيچكس روى زمين باقى نمى‏ماند، چنانكه در قرآن كريم س 16 ى 61 مى‏فرمايد: و لو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة و لكن يؤخرهم إلى أجل مسمى فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون‏ يعنى اگر خداوند مردم را بر اثر ستم و گناهانشان مؤاخذه فرمايد جنبنده‏اى بر روى زمين باقى نمى‏گذارد، لكن آنها را مهلت مى‏دهد تا وقتى كه تعيين گرديده، پس چون زمان ايشان برسد ساعتى بتأخير نيفتاده و پيشى نگيرند) 3- و شما را سفارش ميكنم بياد مرگ و كم غافل شدن از آن، و چگونه غافليد شما از چيزيكه (مرگ) از شما غافل نيست، و چگونه طمع و آز داريد از كسيكه (ملك الموت) شما را مهلت نمى‏دهد؟! 4- پس (براى شما) كافى است پند دهنده مردگانى كه ديديد آنها را بر دوشها بسوى قبرهاشان بردند در حاليكه سوار نبودند، و در قبرها نهادندشان در حاليكه فرود نيامده بودند (زيرا سوارى و ورود در جائى بايستى از روى قصد و اختيار باشد، پس چون حمل مردگان بر دوشها و نهادنشان در قبرها به ادراك و شعور خودشان نيست از اينرو نمى‏توان گفت كه آنها سوار بوده يا در قبرها وارد شده‏اند) پس (طورى دست از اين جهان كشيده و رفتند و اثرى بجا نگذاشتند كه) گويا ايشان بناء كنندگان دنيا نبودند و هميشه آخرت جايگاه آنان بوده، 5- بيرون رفتند از دنيايى كه در آن سكونت داشتند، و جا گرفتند در گورى كه از آن مى‏رميدند، آلوده بودند به دنيائى كه از آن دست كشيدند، و تباه ساختند آخرتى را كه بسوى آن منتقل گشتند (و اكنون پشيمانند و بيچاره) نه از كار زشت مى‏توانند برگردند (توبه و بازگشت نمايند) و نه كار نيك را مى‏توانند زيادة نمايند (زيرا آخرت دار تكليف نيست، و اين بد بختى براى آنست كه) بدنيا انس گرفتند دنيا ايشان را فريب داد، و بآن اعتماد نمودند آنها را بخاك انداخت (تباهشان ساخت) 6

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 760

پس خدا شما را بيامرزد، سبقت گرفته و پيش دستى كنيد بسوى منازل (آخرت) خود كه به آبادى آن مأمور بوده بآن ترغيب گرديده بسوى آن خوانده شده‏ايد، و بوسيله شكيبائى بر طاعت خدا و دورى از معصيت و نافرمانيش نعمتهاى او را بر خودتان تمام گردانيد (با شكيبائى بر سختى عبادت و دورى از معصيت خود را شايسته نعمتهاى آخرت و لذتها و خوشيها بهشت جاويد گردانيد تا با همراه بودن آن نعمتها با نعمتهاى دنيا از نعمتهاى خدا كاملا بهره‏مند شده باشيد) زيرا فردا (هنگام رسيدن مرگ) به امروز نزديك است، 7 چه بسيار بشتاب مى‏گذرد ساعتها در روز، و چه زود سپرى ميشود روزها در ماه، و چه شتابنده است ماهها در گذراندن سال، و چه با تندى مى‏گذرد سالها در عمر (كه تند گذشتن آنها مستلزم بسر رسيدن زندگى و نزديك شدن مرگ است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 761

(1189)

231 (1231)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در وصف ايمان)

: 1- يك قسم از ايمان (كه آن عبارت از تصديق بوجود صانع و يقين به رسالت حضرت رسول و اعتقاد به ولايت ائمه معصومين «عليهم السلام» است) در دلها ثابت و برقرار است (و آن ايمان حقيقى است كه از راه حجت و برهان بدست آمده، و شبهات و اضلال گمراه كنندگان آنرا زائل نمى‏گرداند) و قسمى از آن (كه از روى حجت و برهان بدست نيامده) بين دلها و سينه‏ها عاريه و چيزى است كه احتمال رجوع و زوال در آن مى‏رود (خواه يقينى باشد مانند اعتقادات شخص مقلد و خواه از روى ظن و گمان، زيرا چنين ايمانى در دل ثابت و جاگير نشده است) تا وقت تعيين شده (هنگام رفتن از دنيا) پس (چون ايمان ثابت يا عاريه امرى است قلبى و آگاه شدن بر آن ممكن نيست، بنا بر اين) هر گاه شما را از كسى (بسبب سوء ظن يا كار زشت) بيزارى پديد آيد در باره (حكم به ايمان و كفر) او تأمل نمائيد تا زمانيكه مرگ او برسد (زيرا ممكن است پيش از رفتن از دنيا ايمان او ثابت و برقرار گشته از عمل زشت خود توبه و بازگشت نمايد، پس بيزارى از شخص او سزاوار نيست، بلكه بايد از عمل او بيزارى جست، ولى اگر بر عمل زشت خود باقى ماند تا از دنيا رفت) پس (در اين صورت بايد از شخص او بيزارى جست، چون) در آن وقت سزاوار بيزارى مى‏گردد (زيرا بعد از مرگ تكليفى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 762

نيست تا ايمانى تحصيل شود). 2 و هجرت (انتقال از ضلالت و گمراهى به هدايت و رستگارى و از كفر بسوى ايمان) واجب است چنانكه در اول بعثت پيغمبر اكرم واجب بود (پس وجوب هجرت مختص بزمان حضرت رسول «صلى الله عليه و آله» و معنى آن تنها حركت از مكه به مدينه نيست، بلكه هجرت بسوى خلفاء و نواب آن بزرگوار نيز واجب است، زيرا غرض از هجرت ترك ضلالت و گمراهى است و اين ممكن نيست مگر به ارشاد و هدايت أئمه دين «صلوات الله عليهم اجمعين» كه خلفاء و نواب رسول خدا هستند، پس هجرت بسوى آنها هجرت بسوى آن حضرت است، خلاصه هجرت در جميع ازمنه و اوقات در مرتبه وجوب و لزوم اول خود باقى است) خداوند را باهل زمين از گروهى كه هجرت بسوى ايمان را (در بلاد كفر از روى تقيه) پنهان دارند و از آنانكه (در بلاد اسلام) آشكار سازند حاجت و نيازى نيست (و مقصود از امر به هجرت و سائر تكاليف شرعيه بهره‏مند شدن بندگان و رهائى آنها از عذاب روز رستخيز است، نه آنكه خواسته منفعت و سودى را جلب كرده يا مضرت و زيانى را از خود دفع نمايد، زيرا او غنى و مطلق و بى نياز حقيقى است) نام هجرت بر كسى نهاده نمى‏شود و ثابت نمى‏گردد مگر به شناختن حجت (خليفة الله) در روى زمين (نمى‏توان گفت كسى هجرت كرده و از ضلالت و گمراهى پا بيرون گذارده مگر آنكه امام زمان خود را بشناسد، زيرا هجرت از ضلالت به هدايت ممكن نيست مگر به ارشاد امام عليه السلام) پس (از اين جهت) كسيكه حجت خدا را شناخت و باو اقرار و اعتراف نمود مهاجر است (از ضلالت به هدايت هجرت كرده اگر چه از وطن خود بيرون نرفته باشد، اين جمله صريح در آن است كه گفتيم: وجوب هجرت مختص بزمان پيغمبر اكرم و معنى آن بس حركت از مكه به مدينه نيست) و نام ضعيف و ناتوان بر كسى نهاده نمى‏شود كه خبر حجت باو برسد و گوش او آنرا بشنود و در دلش جا گيرد (اگر خبر حجيت حجت خدا بكسى برسد و راه باو نبرد و از آن كار غافل ماند نپندارد كه از جمله مستضعفين و ناتوانانى است كه بر آنها حرجى نيست، زيرا خبر ثبوت حجت باو رسيده و به گوش شنيده و بدل فهميده، پس چنين شخصى معذور نيست، و اگر چه در وطن خود باشد، و چون هر كسى را لياقت معرفت و شناسايى حجت نمى‏باشد، بلكه حقيقت معرفت حجت مخصوص مؤمنين با اخلاص است، مى‏فرمايد:) 3 معرفت و شناسايى ما كار بسيار دشوارى است كه بر نمى‏دارد و زير بار آن نمى‏رود مگر بنده مؤمنى كه خداوند دل او را براى ايمان آزمايش نموده (آنرا شايسته قبول ايمان دانسته) باشد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 763

و حديث و گفتار ما را نگاه نمى‏دارد مگر سينه‏هاى امانت پذير و خردهاى پا برجا (و چون منظور امام عليه السلام ترغيب شنوندگان است به هجرت بسوى خود و پيروى از احاديث آن بزرگوار از اينرو آنان را امر بسؤال و پرسش مى‏فرمايد:) 4 اى مردم (معارف الهيه و احكام شرعيه و آنچه را كه تا قيامت واقع ميشود) از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد كه من به راههاى آسمان داناترم از راههاى زمين (توجه من بعلوم و معارف دينيه از امور دنيويه بيشتر است) پيش از آنكه فتنه و فساد (بنى اميه) پا بر دارد و (مانند شتر سركش از دست مالك رميده) بر مهار خود گام نهد، و خردهاى اهلش را از بين ببرد (پيش از آنكه تباهكارى ايشان همه جا را فرا گرفته مردم را از راه حق و شناختن امام زمانشان باز دارد. ناگفته نماند كه بحكم عقل و نقل هيچكس را جز على ابن ابى طالب و أئمه معصومين بعد از پيغمبر اكرم «عليهم السلام» جرأت نيست كه بگويد: سلونى قبل أن تفقدونى يعنى از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد، و باين موضوع در شرح خطبه نود و دوم اشاره و دليل آن بيان شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 766

(1190)

232 (1232)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در تقوى و دل نبستن بدنيا و سختيهاى بعد از مرگ و سفارش به شكيبايى بر بلاء)

: 1 خدا را براى نعمت بخشيدن او سپاس مى‏گزاريم (زيرا شكر نعمت موجب فراوانى و كفران آن باعث عذاب سخت مى‏باشد) و از او براى اداى حقوقش (تحصيل علوم و معارف و انجام واجبات و مستحبات) يارى مى‏طلبم كه لشگرش (فرشتگان و انبياء و اوصياء و پيروان ايشان بر گمراه شدگان و گمراه كنندگان) غالب، و توانائى او بزرگ است، 2 و گواهى مى‏دهم كه محمد (صلى الله عليه و آله) بنده و فرستاده او است كه (مردم را) بطاعت و فرمانبردارى خداوند دعوت فرمود، و با جهاد و جنگيدن در راه دين او بر دشمنانش غالب و فيروز گرديد، اتفاق و پيوستگى دشمنان بر تكذيب آن حضرت و كوشش و تلاش آنها براى خاموش كردن نور او (از بين بردن دينش) از جهاد بازش نمى‏داشت، 3 پس (چون بعثت حضرت رسول براى دعوت بسوى دين و طاعت خداوند است اجابت دعوت آن بزرگوار به آنست كه مواظبت داشته) بتقوى و ترس از خدا دست اندازيد (واجبات را انجام داده گرد محرمات نگرديد) زيرا پرهيزكارى را ريسمانى است داراى دستگيره محكم و پناهگاهى كه استوار است بلندى آن (سبب نجات و رهائى از سيه روزى دنيا و آخرتست) و به (طاعت و بندگى و اسباب مغفرت و آمرزش پيش از رسيدن) مرگ و سختيهاى آن بشتابيد، و براى آن پيش از آمدنش (خود را) آراسته كنيد، و پيش از آنكه وارد شود آماده باشيد (تا مرگ نرسيده بدستور خدا و رسول رفتار كرده از شيطان و نفس اماره دورى گزينيد كه پس از آمدن آن راه بسته ميشود) زيرا قيامت (هنگام پاداش و كيفر) پايان كار است (و مرگ اول منزل آن مى‏باشد) و بس است مرگ‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 767

پند دهنده براى خردمند، و عبرت براى نادان و غافل، 4 و پيش از رسيدن بپايان (قيامت) چيزهائى را مى‏دانيد از تنگى قبرها، و فراوانى غم و اندوه (به مفارقت و جدائى مال و فرزند و دوستان) و از ترس محلى كه (اوضاع قيامت را) آگاه مى‏شويد (و آن برزخ است) و پياپى رسيدن خوف و بيم، و جابجا شدن دهنده‏ها (بر اثر فشار قبر) و كر شدن گوشها (از صداهاى وحشت انگيز) و تاريكى لحد، و ترس عذابى كه خداوند (به زبان پيغمبرانش) خبر داده است، و پوشاندن قبر، و استوار كردن سنگ پهن (كه قبر را بآن مسدود مى‏نمايند).

5 پس اى بندگان خدا، از خدا بترسيد، از خدا بترسيد (پيش از رسيدن مرگ كارى كنيد كه به سختيهاى بعد از آن مبتلى نگرديد، و به دنيائى كه بزودى دست از آن خواهيد كشيد دل نبنديد) زيرا دنيا بشما بيك راه (كه راه آخرت است و پيشينيانتان از آن گذشتند) مى‏گذرد (همه را از آن راه مى‏برد و كسيرا جا نمى‏گذارد) و شما با قيامت بيك ريسمان بسته شده‏ايد (بين شما و آن فاصله و مدت درازى نيست) و مانند آنست كه قيامت علامات و نشانه‏هاى خود را آشكار ساخته و پرچمهايش (مقدمات پيوستن به پيشينيان) را نزديك گردانيده، و شما را سر راه خود (براى حساب و باز پرسى) نگاه‏داشته است، و مانند آنست كه سختيهايش را جلو آورده و (مانند شتر كه براى برداشتن بار از پشتش سينه بزمين مى‏نهد) سينه‏هايش را پهن كرده (عذابهاى دردناكش را آشكار ساخته) 6 و دنيا از اهل خود دست كشيده و آنان را از پرستارى خويش بيرون نموده، پس همچون روزى بود كه گذشت، يا ماهى كه بسر رسيد، و تازه آن كهنه و فربه آن لاغر گرديد (بدنها ضعيف و ناتوان شده، و آنها را وا داشته‏اند) در جاى تنگ (قيامت كه گرفتارى آن دشوار و رهائى از آن غير ممكن) و كارهاى درهم و بزرگ، و آتش داغ پر آزار، با صداى بلند، زبانه افروخته، فرياد خشمناك، و سوزندگى زبانه دار كه فرو نشستن ندارد، و هيزم آن پر شعله، تهديد آن ترسناك، ته آن ناپيدا، اطراف آن تاريك، ديگهاى آن بسيار گرم، كيفرهاى آن رسوا كننده است (اما براى پرهيزكاران خداوند در قرآن كريم س 39 ى 73 مى‏فرمايد: و سيق الذين اتقوا ربهم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 768

إلى الجنة زمرا حتى إذا جاؤها و فتحت أبوابها، و قال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين‏ يعنى) 7 و آنانكه از پروردگارشان مى‏ترسيدند (در دنيا پرهيزكار بودند) دسته دسته بسوى بهشت رانده ميشوند (فرشتگان آنان را مى‏برند تا ببهشت وارد شوند، و درهاى آن گشوده است، و دربانان آن بآنها گويند: درود بر شما پاك و پاكيزه هستيد «در دنيا خود را به معاصى نيالوديد» پس ببهشت در آئيد و هميشه در آن باشيد) در حاليكه از عذاب آسوده و از سرزنش رها و از آتش دور گشته‏اند، و بهشت بسبب ايشان آرامش يافته (از حال انتظار بيرون آمده) و آنان هم از منزل و قرارگاه خود شاد مى‏باشند (و اينان) كسانى هستند كه در دنيا كردارشان پاكيزه و نيكو و چشمهايشان (از خوف خدا و ترس عذاب) گريان بوده، و شب آنها در دنياشان از جهت افتادگى و طلب آمرزش (بيدارى براى عبادت و بندگى به منزله) روز و روزشان از جهت ترس (از عذاب) و دورى نمودن (از دنيا و مشغول بودن براز و نياز به منزله) شب بوده، پس خداوند بهشت را جاى بازگشت و خوشى را پاداش ايشان قرار داد، و آنها ببهشت و اهل آن سزاوارتر و شايسته هستند، با پادشاهى هميشگى و نعمت و خوشى ثابت و برقرار.

8 پس بندگان خدا (اكنون كه حال اهل دوزخ و بهشت را شنيديد) مواظبت نمائيد آنچه را كه به مواظبت آن رستگار شما سود مى‏برد، و به تباه ساختن آن تبه كار شما زيان مى‏برد (از دستور خدا و رسول پيروى كنيد تا سعادت و نيكبختى هميشگى بدست آريد و از آن غافل نباشيد كه بدبخت مى‏گرديد) و با كردارتان بر مرگهاى خود پيشى گيريد (طورى باشيد كه در موقع آمدن مرگ اضطراب و نگرانى نداشته باشيد) زيرا شما گروگان چيزى هستيد كه پيش فرستاده‏ايد، و جزاء داده مى‏شويد بآنچه كه بجا آورده‏ايد، 9 و مانند آنست كه مرگ شما را دريافته، پس باز گشتى نيست تا (بتدارك كردارهاى زشت خود) نائل شده، و نه از لغزش و گناهى (كه كرده‏ايد) وارهيده شويد (زيرا وا رهيدن از لغزشها بر اثر توبه و بازگشت است و آن در دنيا ممكن است كه دار تكليف و عمل است نه در آخرت كه دار جزاء است) خدا ما و شما را بطاعت و پيروى از خود و رسولش وادار نمايد، و به افزونى رحمتش از (گناهان) ما و شما بگذرد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 769

(با تأمل و انديشه در مطالب بالا، پس) 10 در جاى خود بنشينيد (بيهوده افزون طلب نباشيد) و بر بلاء و سختى (كفر و ضلالت) شكيبا باشيد، و دستها و شمشيرهاتان را در خواهشهاى زبانهاتان بكار نيندازيد (جنگجو نبوده و دشنام نداده سخنان بى مغز نگوييد) و نشتابيد بآنچه را كه خدا تكليف نكرده (بر خلاف دستور خدا رفتار ننموده بدون فكر و انديشه و مطالعه سود و زيان هر كارى بيجا خود را گرفتار نسازيد) زيرا از شما هر كه بر خوابگاه خود بميرد در حاليكه بحق پروردگارش و حق پيغمبر و فرستاده او و حق اهل بيت آن حضرت شناسا باشد شهيد مرده است، و مزد او با خدا است، و سزاوار پاداش كردار نيكوئى است كه در انديشه داشته، و اين انديشه جاى شمشير كشيدن او را مى‏گيرد، و هر چيز را مدت و بسر رسيدنى است (كه تا آن مدت بسر نرسد كوشش سود ندهد، خلاصه در صورت توانائى نداشتن و يا براى كشته شدن سود معنوى در نظر نگرفتن بزد و خورد با دشمنان نپردازيد، براى آنكه قصد جنگيدن و بيزارى از آنها هم در حكم جهاد و كشته شدن در راه خدا است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 772

(1191)

233 (1233)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در پرهيزكارى و دل نبستن بدنيا)

: 1 سپاس خداوند را سزا است كه (موجب) سپاسگزارى او (نعمتهاى بيشمارش) در بين آفريدگان منتشر، و لشگر او (فرشتگان و انبياء و اوصياء و مؤمنين كه جهاد كننده در راه دين او هستند بر دشمنانش) غالب، و بزرگى او (از هر چيز) بر تر است، 2 او را بر نعمتهاى پى در پى و بر بخششهاى بزرگش (كه خردها در برابر آن ناتوان و زبان از شمارش وا مانده است) سپاس مى‏گزارم، خداوندى كه بسيار بردبار است (گناهكاران را زود كيفر نمى‏دهد) و (تقصير ايشان را كه قابل عفو و گذشت است) مى‏بخشد، و در آنچه حكم كرده (مقدر و امر فرموده بر وفق حكمت و مصلحت) بعدل و انصاف رفتار نموده، و بآنچه مى‏گذرد و آنچه گذشته دانا است (دانائى او در برابر آينده و گذشته يكسان است) به دانائى خود (كه عين ذات او است) ايجاد كننده آفريدگان، و بامر و فرمان خويش (كه چيزى از آن جلوگيرى نمى‏تواند كرد) خلق كننده آنان است بدون پيروى كردن و آموختن (از ديگرى) و بدون بهره‏مند شدن از نمونه صنعت كار و دور انديشى (زيرا او مبدا المبادى و اولى است كه اولى براى او فرض نمى‏شود) و بدون برخوردن بخطاء و اشتباهى و بدون گرد آوردن جماعتى (از خردمندان و دانايان تا با ايشان مشورت نمايد، زيرا او عين علم است، پس خطاء و اشتباه در او راه ندارد تا نياز به مشورت داشته باشد). 3 و گواهى مى‏دهم كه محمد (صلى الله عليه و آله) بنده و فرستاده او است بر انگيخت او را هنگامى كه مردم در ضلالت و گمراهى بسيار سير مى‏كردند، و در حيرت و نگرانى غوطه‏ور بودند، و مهارهاى تباهى و بد بختى آنها را مى‏كشانيد (و بسوى گرفتاريهاى دنيا و آخرت مى‏راندشان) و قفلهاى گمراهى بر دلهاشان نهاده شده بود (بطوريكه نور حق و حقيقت در آنها نمى‏تابيد).

4 بندگان خدا شما را بتقوى و ترس از خدا سفارش مى‏نمايم، زيرا تقوى حق خدا است بر شما (تقوى را كه عبارت است از عمل بواجبات و ترك منهيات خداوند حق خود و اداء شكر و سپاسگزارى از نعمت‏هايش قرار داده)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 773

و حق شما (پاداش كردارتان) را بر خدا لازم و برقرار مى‏نمايد، و شما را سفارش ميكنم باينكه از خدا براى تقوى كمك بطلبيد (بخواهيد تا شما را بتقوى و پرهيزكارى موفق بدارد) و از تقوى براى (قرب به) خدا همراهى درخواست نمائيد (پرهيزكار شويد تا بخدا نزديك گرديد) زيرا تقوى در امروز (دنيا) پناه و (در برابر سختيها و گرفتاريها) سپر است، و در فردا (قيامت) راه بهشت است، راه آن آشكار و رونده در آن سود برنده، و امانت دار آن (خداوند) حافظ و نگهدار است (امانت در نزد او تباه نمى‏شود، بلكه روز رستخيز با سود بسيار آنرا پس مى‏دهد) 5 هميشه تقوى خود را بر مردمان گذشته و باقى مانده‏شان داده و جلوه‏گرى مى‏نمايد (تا از آن بهره ببرند) چون ايشان در فردا (ى قيامت) بآن نيازمندند، فردايى كه خداوند باز گرداند آنچه پديد آورده (مردگان را زنده فرمايد) و گرفته آنچه بخشيده (از دنيا و كالاى آن) و پرسش نمايد از آنچه عطاء فرموده (از نعمتهاى بيشمار كه در چه راه صرف نموديد) پس چه بسيار اندكند كسانيكه تقوى را پذيرفته و از روى راستى و درستى آنرا شعار خويش قرار داده‏اند، آنان از جهت عدد و شماره كم‏اند و شايسته وصف و مدح خداوند سبحان هستند كه (در قرآن كريم س 34 ى 13) مى‏فرمايد: يعملون له ما يشاء من‏ يعنى بندگان بسيار سپاسگزار من اندكند، 6 پس با گوشهاتان بسوى (شنيدن وصف) تقوى بشتابيد (تا بفهميد) و با سعى و كوششتان بر آن مواظبت نمائيد (تا رستگار شويد) و آنرا در برابر هر چه گذشته (از دست رفته) عوض و جانشين و در برابر هر مخالف (طريق حق) موافق قرار دهيد، بسبب تقوى خوابتان را بيدار سازيد (از خواب غفلت بيدار شويد) و روز خود را جدا نمائيد (بدنيا دل نبنديد) و آنرا ملازم دلهاتان قرار دهيد (هيچ گاه از آن دور نشويد) و گناهانتان را بآن بشوئيد، و بيمارى‏هاتان را بآن مداواة كنيد، و بآن بر مرگ پيشى گيريد (كارى كنيد كه از مرگ نگرانى نداشته باشيد) و عبرت گيريد از كسيكه تقوى را تباه ساخته و از دست داده (از شيطان و نفس اماره پيروى كرده در دنيا بدبخت مانده يا بهره‏اى كه خواسته بدست نياورده و در آخرت بعذاب جاويد مبتلى است) و نشود كه از شما عبرت گيريد كسيكه از آن پيروى نموده. 7 آگاه باشيد تقوى را (از كبر و خودخواهى و رئاء و خود نمائى) محافظت كنيد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 774

و خود را بسبب آن نگاه داريد (زيرا تقوى پناهگاه و سپر از عذاب است) و از دنيا دورى نمائيد و بآخرت مشتاق و شيفته باشيد، و پست مداريد كسيرا كه تقوى بلند كرده (پرهيزكاران را خوار مشماريد كه خلاف تقوى و پرهيزكارى است) و بلند مرتبه ندانيد كسيرا كه دنيا بلند كرده (توانگران را از جهت دارائيشان بزرگ نپنداريد، زيرا تعظيم از جهت دارائى با تقوى و پرهيزكارى منافات دارد) و چشم ندوزيد به ابر برق دار (كالاى جلوه گر) دنيا، و به گوينده آن گوش ندهيد، و خواننده آن را نپذيريد (با دنيا پرستان گرم نگرفته رفت و آمد ننمائيد) و به درخشندگى آن روشنائى مجوييد، و به كالاهاى نفيس آن فريفته نشويد، زيرا برق آن بى باران و گفتار آن دروغ و دارائيهاى آن غارت گشته و كالاهاى نفيس آن ربوده شده است. 8 آگاه باشيد دنيا بزن فاجره‏اى ماند كه خود را (به مردان) نشان داده روى بگرداند، و به اسب سركشى ماند كه هنگام حركت توقف نموده فرمان نبرد، و دروغگوى بسيار خيانتكار و ستيزه‏گر ناسپاسگزار، و بسيار جفا كار منحرف شونده (از راه حق)، و بسيار دورى كننده (از راه راست) و نگران و درهم است، روش آن منتقل شدن (از حالى به حالى و از شخصى به شخصى) و جاى پاى آن متحرك و غير ثابت و ارجمندى آن زبونى، و سعى و كوشش آن بازى و شوخى، و بلندى آن پستى است، سراى گرفتن مال و برهنه كردن و تاراج نمودن و تباه ساختن است، 9 اهل آن بر پا بوده (از سختى و گرفتارى بسيار آنى آسودگى ندارند) و رانده ميشوند، و (به پيشينيان) ملحق مى‏گردند، و (از مال و زن و فرزند و خويشان و دوستان) جدا خواهند ماند، راههاى آن سرگردان كننده (روندگان در آن نمى‏دانند كجا مى‏روند و به كجا مى‏رسند) و گريزگاههاى آن ناتوان كننده است (مردم در آن گريزگاهى نيافته دستشان بجائى بند نمى‏شود) و مقاصد آن نوميد كننده است (هيچكس در آن بمراد نمى‏رسد) پس پناهگاهها دنيا پرستان را (به چنگ بلاء و سختى) تسليم نموده و آنها را نگاه نداشته، و منزلها آنان را دور انداخته، و زرنگى‏ها ايشان را وا مانده و خسته گردانيده است (خلاصه در دنيا گريزگاهى نيست كه كسى بآن پناه برد، و منزلى نيست كه كسى را نگاه‏داشته از خود دور نيفكند، و زرنگى و پشت هم اندازى سودى ندارد) پس بعضى (از اهل دنيا) رهائى يافته (لكن) پى كرده شده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 775

و بپاى آنها زخم رسيده، و بعضى چون گوشت جدا شده، و بعضى مانند بدن سر بريده، و بعضى همچون خون ريخته شده، و بعضى (بر اثر غم و اندوه) دستهاى خود را گزان، و بعضى (دريغ خورده بر اثر آن) كفهاى خود را بر هم زنان، و بعضى (بر اثر بيچارگى) دو گونه بر مرفق و آرنج نهاده، و بعضى انديشه خود را سرزنش نموده نادرست دانند، و بعضى از قصد خويش رو گردانند، در حاليكه تدبير و چاره از دست رفته (سود ندارد) و بلاى ناگهانى رو آورده (مرگ رسيده و كار از كار گذشته) و آن هنگام موقع گريختن نيست (خداوند در قرآن كريم س 38 ى 3 مى‏فرمايد: كم أهلكنا من قبلهم من قرن فنادوا و لات حين مناص‏ يعنى چه بسيار پيش از ايشان از مردم روزگار را تباه ساختيم، پس كمك خواستند «تا بگريزند» و هنگام گريختن و فرار كردن نبود) 10 چه بسيار دور است (گريختن و تدارك كار بعد از رسيدن مرگ)!! بتحقيق از دست رفت آنچه از دست رفت، و گذشت آنچه گذشت (زمان تدارك گناهان و جبران خطاها و كارهاى زشت سپرى شد) و دنيا به دلخواه خود (نه بر وفق آرزوى اهلش) گذشت (در قرآن كريم س 44 ى 29 مى‏فرمايد: فما بكت عليهم السماء و الأرض و ما كانوا منظرين‏ يعنى) پس اهل آسمان و زمين بر هلاك دنيا پرستان گريه نكردند (افسردگى به خودشان راه ندادند) و آنها از مهلت داده شدگان نبودند (تا راه رهائى از عذاب بيابند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 776

(1192)

234 (1234)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه بعضى آنرا خطبه قاصعه مى‏نامند

، [قسمت اول خطبه‏]

و (قصع در لغت بمعنى نشخوار كردن آمده، گفته‏اند: وجه تسميه اين خطبه به قاصعه آنست كه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 777

چون حضرت آنرا براى اهل كوفه بيان مى‏فرمود بر شتر ماده‏اى سوار بود كه نشخوار ميكرد، و گفته‏اند: قصع در لغت بمعنى تحقير و خوار نمودن نيز آمده، پس وجه تسميه آن آنست كه امام عليه السلام در آن شيطان را تحقير و خوار و پست نموده، و وجوه ديگرى هم براى تسميه آن گفته‏اند، ولى اقرب وجوه وجه اول و نيكوتر آنها وجه دوم است، و) آن متضمن مذمت و سرزنش شيطان است- لعنت خدا بر او باد- بجهت تكبر و سركشى او، و سجده نكردنش بر آدم- عليه السلام- و اينكه او نخستين كسى بود كه پا فشارى كرده نپذيرفتن حق را آشكار ساخت، و نخوت و خود خواهى را پيروى نمود، و (نيز) متضمن ترساندن مردم است از متابعت طريقه و روش او (و اين خطبه درازترين خطبه‏هاى نهج البلاغه است):

1 سپاس سزاوار خداوندى است كه پوشيد (جامه) توانگرى و بزرگوارى را (توانگرى و بزرگوارى مخصوص او است كه هيچ چيز او را ناتوان نمى‏گرداند و به حقيقت او نمى‏رسد) و اين دو صفت را بخود اختصاص داده نه براى آفريدگانش (باين دو صفت منفرد و يگانه است، زيرا غير او ذاتا زبون و زير دست و در همه چيز نياز بغير دارند) و آنها را بر غير خود ممنوع و حرام گردانيد (پس كسيرا نمى‏رسد كه آنها را ادعاء نمايد و اگر ادعاء نمود مسئول و معاقب است) و آنها را براى جلال خويش برگزيد، و لعنت (دورى از رحمتش) را قرار داد براى هر كه از بندگانش در اين دو صفت با او منازعه نمايد (به توانگرى و بزرگوارى كردن بر افرازد، چنانكه در قرآن كريم س 39 ى 60 مى‏فرمايد: و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة، أ ليس في جهنم مثوى للمتكبرين‏ يعنى آنان را كه بر خدا دروغ بستند و زير بار فرمان او نرفتند روز رستخيز روهايشان را سياه مى‏بينى، آيا در دوزخ جائى براى تكبر كنندگان و گردنكشان نيست؟

و در س 16 ى 29 مى‏فرمايد: فادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين‏ يعنى داخل درها «دركات و گوديها» ى دوزخ شويد در حاليكه در آن جاويد مى‏مانيد، و بد است جاى گردنكشان) 2 پس بسبب اختصاص اين دو صفت بخود فرشتگان را كه مقرب درگاه او بودند آزمايش نمود تا فروتنان ايشان را از گردنكشان (شيطان كه از جن بود و در بين آنها به سجده بآدم مأمور شد) ممتاز و جدا سازد (با آنان معامله آزمايش كنندگان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 778

نمود تا بدانند كه هر كه از فرمان الهى پيروى كند رستگار و هر كه مخالفت ورزد بعذاب گرفتار شود، نه آنكه خواسته امتحان نمايد تا دانا گردد كه امتحان به اين معنى در باره او محال است، چنانكه در شرح خطبه شصت و دوم اشاره شد) پس (از اين جهت امام عليه السلام مى‏فرمايد:) با اينكه به نهانيهاى دلها و پنهانيهاى پوشيده از نظرها دانا بود (در قرآن كريم س 38 ى 71) فرمود: إذ قال ربك للملائكة إني‏ (ى (72)) فإذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين\* (ى 73) فسجد الملائكة كلهم أجمعون\* (ى (74)) إلا إبليس\* يعنى من آدم را از گل خلق خواهم نمود، پس وقتى كه او را بيافريدم و جان دادمش برو در افتاده او را سجده كنيد (تعظيم و فروتنى نمائيد، و يا او را قبله خويش قرار دهيد، زيرا سجده عبادت و بندگى براى غير خدا جائز نيست) پس همه فرشتگان سجده كردند مگر ابليس (حضرت رضا عليه السلام فرموده: نام شيطان حارث بوده سمى إبليس لأنه أبلس من رحمة الله يعنى ابليس ناميده شده بجهت آنكه از رحمت خدا دور گشت.

ناگفته نماند كه بين علماء و بزرگان اختلاف است كه آيا شيطان از جن بوده يا از فرشتگان، و حق آنست كه از جن بوده، و اجماع علماء اماميه بر آنست، چنانكه از شيخ مفيد- عليه الرحمة- نقل شده، و روايات متواتره از ائمه هدى- عليهم السلام- در اين باب وارد گشته، و قرآن كريم بآن تصريح مى‏فرمايد س 18 ى 50 و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس كان من الجن‏ يعنى ياد آور هنگامى را كه به فرشتگان فرموديم بآدم سجده كنيد، پس همه سجده كردند مگر ابليس كه از جن بود، و استثناء دليل بر آن نيست كه شيطان از فرشتگان بوده چون جمله كان من الجن صريح است كه استثناء در اينجا و سائر مواضع قرآن كريم در اين باب استثناء منقطع است يعنى ربط به مستثنى منه ندارد، خلاصه آدم را سجده نكرد براى آنكه) 3 كبر و خود خواهى باو روى مى‏آورد، پس به آفرينش خود بر آدم فخر و نازش نمود، و براى اصل خويش (كه از آتش آفريده شده بود) عصبيت نموده آشكارا زير بار فرمان حق نرفت (و گفت: او را از گل و مرا از آتش آفريدى من كه از او بهترم چرا او را سجده كنم؟) پس دشمن خدا (شيطان) پيشواى متعصبين و پيشرو گردنكشان است كه بنيان عصبيت را بجا گذارد، و با خدا در جامه عظمت و بزرگى (كه اختصاص باو داشت) نزاع نمود، و لباس‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 779

عزت و سربلندى (كه سزاوار او نبود) پوشيد، و پوشش ذلت و خوارى (كه شايسته‏اش بود) دور افكند.

4 نمى‏بينيد چگونه خداوند او را براى تكبر و سركشى خرد و كوچك و سبب بلند پروازى پست نمود؟

پس او را در دنيا (از رحمت خود) رانده شده قرار داد (چنانكه در قرآن كريم س 15 ى 34 مى‏فرمايد: قال فاخرج منها فإنك رجيم\* ى 35 و إن عليك اللعنة إلى يوم الدين‏ يعنى خداوند فرمود از بهشت بيرون رو كه تو رانده شدى، و تا روز رستخيز بر تو لعنت است) و در آخرت براى او آتش بر افروخته آماده فرمود (چنانكه در قرآن كريم س 38 ى 85 مى‏فرمايد: لأملأن جهنم منك و ممن تبعك منهم أجمعين‏ يعنى دوزخ را از تو و از همه آنان كه پيرو تو هستند از آدميان و جنيان پر خواهم نمود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 780

[قسمت دوم خطبه‏]

5 و اگر خدا مى‏خواست آدم را بيافريند از نورى كه روشنى آن ديده‏ها را تيره سازد، و زيبايى آن بر خردها غالب گردد (عقلها در برابر آن حيران و سرگردان شوند) و از چيز خوشبوئى كه بوى خوش آن اشخاص را فرا گيرد، هر آينه مى‏آفريد، و اگر (چنين) مى‏آفريد گردنها در برابر آدم فروتن، و آزمايش در باره او بر فرشتگان آسان مى‏شد (بى‏درنگ شيطان به سجده او مى‏شتافت و او را مادون خود تصور نمى‏كرد) و ليكن خداوند سبحان آفريدگانش را مى‏آزمايد به بعضى از آنچه اصل و سببش را نمى‏دانند براى امتياز دادن و جدا ساختن آنها (از غير- شان) و براى برطرف كردن تكبر و گردنكشى و دور نمودن خودپسندى از آنان (چنانكه بيشتر احكام شرعيه كه عقل به حكمت آن پى نبرده از اين قبيل است.) 6 پس از كار خدا در باره شيطان عبرت گيريد كه عبادت و بندگى بسيار و منتهى سعى و كوشش او را (بر اثر تكبر و سركشيش) باطل و تباه ساخت در حاليكه خدا را شش هزار سال عبادت كرده بود كه معلوم نيست (شما نمى‏دانيد و فهمتان قاصر است كه) آيا از سالهاى دنيا است يا از سالهاى (آخرت) كه هر روز آن معادل پنجاه هزار سال دنيا است، و اين) بجهت كبر و سركشى يك ساعت (بود كه خود را بر تر از آدم دانسته باو سجده نكرد) پس چه كس بعد از شيطان با بجا آوردن مانند معصيت او (كبر و سركشى) از عذاب خدا سالم ماند؟ حاشا! نخواهد شد كه خداوند سبحان انسانى را ببهشت داخل نمايد با كارى كه بسبب آن فرشته‏اى (شيطان) را از آن بيرون نمود (تعبير امام عليه السلام از شيطان در اينجا به فرشته‏اى براى آنست كه در آسمان بوده و با فرشتگان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 781

آميزش داشته) 7 حكم و فرمان خدا در اهل آسمان (فرشتگان) و اهل زمين (آدميان) يكى است، و بين او و هيچيك از آفريدگانش در روا داشتن آنچه مختص بخود او است (عظمت و بزرگوارى) كه آنرا بر عالميان حرام كرده و ناروا دانسته رخصتى نيست (احكام خداوند نسبت بهمه يكسان است، پس نمى‏توان گفت كه بس شيطان بر اثر يك نافرمانى رانده درگاه شده، بلكه بايد دانست هر كه و هر جا باشد چون گردن از زير بار تكليف بيرون آرد از رحمت خدا دور گشته بعذاب گرفتار شود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 783

[قسمت سوم خطبه‏]

8 پس بندگان خدا، از دشمن خدا (شيطان) بترسيد از اينكه شما را بدرد خود (كبر و سركشى) گرفتار كند (مانند خود متكبر و گردن كش نموده از رحمت خدا دور سازد) و از اينكه به گفته خويش شما را (از راه راست) باز داشته نگران نمايد، و سواران و پيادگان لشگرش (پيروانش) را دور شما گرد آورد، پس بجان خودم سوگند كه تير شر (گمراه ساختن) را براى شما بزه كمان نهاده و آنرا بطرف شما سخت كشيده، و از نزديك بشما تير انداخته (تا تيرش بخطاء نرود) و (چنانكه در قرآن كريم س 15 ى 39 خداوند از او حكايت مى‏فرمايد) گفت: قال رب بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض و لأغوينهم‏ يعنى پروردگار من براى اينكه مرا گمراه كردى (بر اثر ترك سجده آدم) هر آينه گناهان را برابر بنى آدم در زمين مى‏آرايم (تا از اطاعت باز مانند) و همه آنان را گمراه خواهم نمود (و اين سخن را گفت) در حاليكه (ندانسته) اظهار غيب گوئى كرده از روى گمان نادرست آنرا بيان نمود (ولى) 9 فرزندان نخوت و برادران عصبيت و سواران گردن كش و جاهليت و نادانى دعوى او را تصديق كرده راست آوردند (چون اهل دنيا معصيت و نافرمانى نموده بدرد كبر و خود پسندى كه شيطان داشت گرفتار شدند، پس ادعاى او را كه از روى نادانى و گمان نادرست بود درست جلوه دادند) تا اينكه سركش از شما (كه از راه راست پا بيرون نهاد) پيرو او گرديد، و (از اينرو) طمع و آز او در (گمراه كردن) شما پا بر جا شد، پس چگونگى پنهان آشكار گشت (آثار وسوسه او در دلهاى شما نمايان شد كه بى پروا بر خلاف دستور خدا رفتار مى‏نماييد) 10 استيلاء او بر شما قوت يافت، و سپاه خود را بسوى شما نزديك آورد، پس شما را در غارهاى ذلت و خوارى افكندند، و در گودالهاى كشتن (تباه ساختن) انداختند، و شما را پايمال كردند با زخم سخت: نيزه زدن در چشمها و بريدن گلوها

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 784

و كوبيدن سوراخ بينى‏ها و اراده انداختن در قتلگاهاتان و راندنتان با حلقه‏هاى مهار قهر و خشم كه در بينى مى‏نهند بسوى آتشى كه برايتان آماده شده (خلاصه شيطان و سپاهش خواهشهاى نفس اماره و گناهان را در نظر شما جلوه داده به دام بد بختى در آورده بعذاب سوق مى‏دهند) 11 پس شيطان براى زخم زدن (زيان رساندن) در دين شما بزرگتر و براى آتش افروختن (فتنه و فساد بر پا نمودن) در دنياى شما افروزنده‏تر گرديد از دشمنانى كه با ايشان آشكارا دشمنى كرده براى (زد و خورد با) آنها گرد مى‏آييد (و از يكديگر كمك مى‏طلبيد) پس زور و كوشش خود را بر دفع او بگماريد كه بخدا سوگند بر ريشه شما (پدرتان آدم) فخر و نازش كرد، و در حسب (قدرت و منزلت) شما نكوهش نمود، و نسب (قرابت و خويشى) شما را كوچك و پست دانست، و سواران خود را براى (گمراه كردن) شما گرد آورده، و با پيادگانش راه شما را اراده نمود (تا در گمراهى مانده براه هدايت و رستگارى پا نهيد) در هر جا شما را شكار كرده به دام مى‏آرند، و سر انگشتانتان را مى‏زنند، و به حيله و دسيسه نمى‏توانيد (از ايشان) سرباز زنيد، و بتصميم و اراده نمى‏توانيد (آنها را) دفع نموده از خود دور نمائيد، در حاليكه شما در انبوه ذلت و خوارى و دائره تنگ و عرصه مرگ و جولانگاه بلاء و سختى (دنيا گرفتار) هستيد (و از شر شيطان نرهيد مگر با كشتن نفس اماره و پيروى نكردن از او) 12 پس خاموش كنيد آتش عصبيت و كينه‏هاى زمان جاهليت را كه در دلهاى شما پنهان است كه اين تكبر و گردنكشى و خود پسندى در مسلمان از افكنده‏هاى شيطان و خود خواهى‏ها و تباه كردنها و وسوسه‏هاى او است، 13 و تصميم گيريد كه فروتنى را از روى سرهاتان نهاده بزرگى و خود پسندى را زير پاهاتان بيفكنيد، و تكبر و گردنكشى را از گردنهاتان دور سازيد، و فروتنى را بين خود و دشمنانتان شيطان و لشگرش بجاى لشگر تمام سلاح بكار بريد، زيرا او را در هر امتى لشگرها و ياران و پيادگان و سواران است (كه همه با او كمك كرده كبر و نخوت را در نظرتان مى‏آرايند تا شما را در بلاء و هلاكت اندازند، پس شما تواضع و فروتنى را لشگر خود قرار داده با ايشان كارزار كنيد) 14 و مانند متكبر گردن كش (قابيل فرزند آدم عليه السلام) بر فرزند مادرش (هابيل) نباشيد (تعبير از هابيل به فرزند مادر قابيل با اينكه هر دو از يك پدر و يك مادر بودند براى آنست كه مهربانى دو برادر از يك مادر بيشتر است از مهربانى دو برادر كه از دو مادر باشند)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 785

كه بر او تكبر نمود بدون اينكه خداوند در او فزونى قرار داده باشد جز آنكه كبر و بزرگى ناشى از رشك باو روى آورد، و از آتش خشم در دل او تعصب افروخته شد، و شيطان باد كبر و سر بلندى در بينى او دميد، چنان خود خواهى و گردنكشى كه خداوند پس از كبر و سربلندى او را پشيمانى داد (بر اثر مردن برادر حيران و سرگردانش نمود، نه بر كشتن او كه اگر بر اثر كشتن او پشيمان مى‏شد توبه و بازگشت از گناهى بود كه مرتكب شده و معذب نمى‏ماند) و گناه كشندگان را تا روز رستخيز همراه او گردانيد (چنانكه در قرآن كريم س 5 ى 31 مى‏فرمايد: فأصبح من النادمين‏ ى 32 من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفسا بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما قتل الناس جميعا يعنى چون قابيل هابيل را كشت از جمله پشيمانان گرديد، از اينرو به بنى اسرائيل دستور داديم كه هر كه بكشد كسى را بى آنكه او ديگرى را كشته يا فسادى در زمين كرده باشد كه موجب كشته شدن گردد، پس چنان است كه همه مردم را كشته باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 787

[قسمت چهارم خطبه‏]

15 آگاه باشيد كه شما در ستمگرى بسيار جهد و كوشش نموديد، و در زمين فساد و تباهكارى كرديد، از روى آشكار كردن دشمنى با خدا، و بيرون آمدن براى جنگ با مؤمنين! (شايد مقصود امام عليه السلام در اينجا اشاره به مخالفت امت با آن حضرت بوده بعد از رحلت رسول خدا صلى الله عليه و آله، يا رفتار اهل شام و پيروان معاويه با آن بزرگوار) 16 پس از خدا بترسيد، از خدا بترسيد در گردنكشى ناشى از تعصب، و خود پسندى جاهليت، زيرا كبر ايجاد كننده‏هاى دشمنى و دميدنگاههاى شيطان است كه بآن دميدنها امتهاى گذشته و پيشينيان (مانند قوم نوح و عادت و ثمود و فرعون و نمرود) را فريب داده است (خود خواهى و نخوت را در برابر ايشان جلوه داده پس از روى خودپسندى پيغمبران را تكذيب كرده قدم در راه راست ننهادند) تا اينكه در تاريكى‏هاى نادانى و دامهاى گمراهى او شتافتند در حاليكه در برابر راندن او رام و به كشيدنش آرام (در پيروى از او تسليم) بودند، و شتافتند بسوى كارى كه دلها در آن يكسانند، و پيشينيان بر آن كار از پى يكديگر رفتند، و بطرف خود پسندى و سربلندى كه سينه‏ها بسبب آن (از كينه و رشك) تنگ گشت.

17 آگاه باشيد و بترسيد، بترسيد از فرمانبرى مهتران و بزرگانتان كه از شرف و جاه خود (كه در بين مردم يافته بودند) گردنكشى كردند، و بالاتر از نسب خويش (خانواده‏اى كه در آن بوجود آمده‏اند) سرفرازى نمودند، و چيزيكه (به گمان خودشان) ناپسند و زشت آمد به پروردگارشان نسبت دادند (مثل اينكه به مردى گويند تو عجم هستى يا عرب يا خراسانى مى‏باشى يا طهرانى كه اين نوع نسبتها بخدا است نه به انسان، زيرا گناهى نيست او را در اينكه عجم يا خراسانى گرديده) و آنچه خداوند بايشان احسان كرده بود انكار كردند براى نبرد كردن با قضاء و قدر او و زد و خورد نمودن با نعمت‏هايش (آنان را كه مقدر بود در دنيا كمتر از آنها بهره‏مند گردند زبون و خوار دانستند و به مستمندان و ناتوانان بر اثر نعمت‏هايى كه خدا بايشان عطاء فرموده تكبر نمودند با اينكه منتهى درجه بى انصافى و ناسپاسى است كه هر يك از ايشان نصيب كسانى را تنها برده و مردم تعظيمش نموده بزرگ و مهتر و پيشوايش نام نهند و او بخود نيامده كه براى آزمايش اين نعمتها را خداوند باو اختصاص داده)!! پس اينان پايه‏هاى بناى عصبيت و ستونهاى اركان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 788

فتنه و آشوب و شمشيرهاى افتخار و سرفرازى جاهليت مى‏باشند (همچنانكه عربهاى جاهليت بر اثر تكبر و عصبيت به قبيله و پدران و رؤساى خود افتخار و سرفرازى مى‏نمودند، و هنگام جنگ آنها را بنام مى‏خواندند، پس آنان بمنزله شمشيرهاى جنگ بودند ايشان هم بر اثر تكبر و گردنكشى بمنزله شمشيرهاى فتنه و آشوب مى‏باشند) 18 پس از خدا بترسيد، و (با كبر و خود پسندى) براى نعمتهاى او بر شما ناسپاسگزار و از جهت احسان او بشما رشكبر نباشيد (زيرا كفران و ناسپاسى و رشك موجب زوال نعمت است، و وجه تشبيه ايشان به رشكبر آنست كه چون رشكبر طالب زوال نعمت از ديگرى است ايشان هم بر اثر خود پسندى و گردنكشى كه در برابر نعمت خداوند كفران و ناسپاسى است مانند آنست كه بر خودشان رشك مى‏برند و زوال فضل و احسان خداوند را مى‏طلبند) و از بدان و ناكسان كه آنها را نيكان و مهتران مى‏پنداريد پيروى نكنيد كه آنان كسانى هستند كه شما آب تيره گل آلود ايشان را با آب صاف و پاكيزه خود آشاميده و بيمارى آنان را با تندرستى خويش مخلوط نموده و باطل و نادرستيشان را در راستى و درستيشان داخل ساختيد (سعادت و نيكبختى و آسايش خود را كه در زير سايه لواء دين و ايمان حقيقى بدست آورده بوديد از دست داده بر اثر پيروى از متظاهرين به اسلام بفتنه و آشوب و خونريزى و بد بختى گرفتار و هميشه مضطرب و نگران مى‏باشيد) 19 در حاليكه آنها پايه فسق (خروج از طاعت خدا) و ملازم و همراه معصيت و مخالفت (خدا و رسول و امام) هستند كه شيطان آنها را (بجاى) شتران بار كش گمراهى گرفته، و سپاهى كه بوسيله ايشان بر مردم مسلط شود، و ترجمه كننده‏هايى كه به زبان آنها سخن مى‏گويد، براى اينكه عقلهاى شما را بدوزد (با گفتار دروغ شما را از ذكر حق و آخرت اغفال نموده باز دارد) و در چشمهاتان داخل گردد (زندگانى دنيا و گناهان را در نظر شما بيارايد تا از نظر در آيات خدا باز مانيد) و در گوشهاتان بدمد (آنقدر سخنان بيهوده و زشت بشما بياموزد كه به سخن خدا و رسول گوش فرا ندهيد) و (نتيجه‏اى كه از دزديدن عقل و داخل شدن در چشم و دميدن در گوشهاتان مى‏برد اين است كه) شما را هدف تير (هلاك و تباهى) و جاى پاى (ذلت و خوارى) و دستگيره (اسير و گرفتار) خود قرار مى‏دهد، 20 پس (اكنون كه فهميديد شيطان بوسيله گردنكشان شما را گمراه مى‏سازد، از آنان پيروى نكرده كبر و خودپسندى را شعار خويش قرار ندهيد، و) از كيفر خدا و حمله و سختيها و عذابهاى او

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 789

كه به گردنكشان پيش از شما (نمروديان و فرعونيان و ديگران) رسيده عبرت گيريد، و به جاهائى كه چهره‏شان بخاك افكنده شده و پهلوهاشان افتاده (قبرها) پند پذيريد (ببينيد چهره‏هائى كه پرده‏ها جلو آنها مى‏آويختند روى خاك نهاده و پهلوها كه بر بستر سنجاب مى‏نهادند بر زمين گسترده‏اند) و از آنچه توليد كبر و سربلندى مى‏نمايد بخدا پناه ببريد چنانكه از حوادث و پيش آمدهاى سخت روزگار باو پناه مى‏بريد (بلكه پناه بردن بخدا از اسباب توليد كبر سزاوارتر است از پناه بردن باو از حوادث روزگار، زيرا كبر باعث الم و درد اخروى است و حوادث روزگار الم دنيوى است، و الم اخروى اهميت دارد كه رهائى از آن ممكن نيست).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 790

[قسمت پنجم خطبه‏]

21 و اگر خداوند بكسى از بندگانش خودپسندى و سربلندى را رخصت و اذن مى‏داد (براى او جائز مى‏دانست) به پيغمبران و دوستان خود اجازه مى‏داد، و ليكن آنها را از خود خواهى و سربلندى منع كرده تواضع و فروتنيشان را پسنديده داشت (بى آنكه كسى را استثناء فرمايد) پس (ايشان هم امتثال امر و فرمان او را بتواضع و فروتنى نموده از بسيارى خضوع و افتادگى) رخسارهاى خود بزمين نهاده چهره‏هاشان را بخاك ماليدند، و بالهاى (خدمتگزارى و خوشرويى) خويش را براى مؤمنين و خدا پرستان به زير افكندند (بلند پروازى و سرفرازى نشان ندادند) و انبياء و دوستان خدا گروهى بودند ضعيف شمرده شده كه (مردم و دنيا دوستان آنان را در نظر خود ضعيف و ناتوان مى‏پنداشتند) خداوند آنها را به گرسنگى آزموده بسختى گرفتار و بمواضع خوف و ترس امتحان فرمود، و از ناشايسته‏ها خالص و پاك گردانيد، 22 پس (چون پيغمبران و دوستان خدا در دنيا باين منوال گذراندند بنا بر اين) خوشنودى و خشم خدا را به دارائى و فرزند داشتن نپنداريد (كه دارائى و فرزندان علامت خوشنودى و نداشتن آنها دليل خشم او نيست) از روى نادانى به جاهاى امتحان و آزمايش در توانگرى و تنگدستى كه خداوند سبحان (در قرآن كريم س 23 ى 55)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 791

فرموده: أ يحسبون أنما نمدهم به من مال و بنين‏ (ى 56) نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون‏ يعنى آيا گمان ميكنند آنچه ما از دارائى و فرزندان بايشان عطاء مى‏كنيم در نيكوئيهاى ايشان مى‏شتابيم (چنين نيست) بلكه شعور ندارند و نمى‏فهمند (كه آنها را بمال و فرزند مى‏آزماييم و مهلت مى‏دهيم كه تا چه اندازه در معصيت و نافرمانى افزوده بر اثر آن بعذاب گرفتار شوند) 23 و خداوند سبحان بندگان خود را كه داراى خودپسندى و سربلندى هستند به دوستانش كه در نظر آنها ضعيف و زبون مى‏آيند مى‏آزمايد، و (شاهد بر آن داستان موسى و فرعون است كه) موسى ابن عمران با برادرش هارون صلى الله عليهما كه همراه او بود بر فرعون وارد شد و در بر آنها جامه‏هاى پشمى و در دستشان عصاى چوبى بود، پس با او قرار گذاشتند كه اگر اسلام آورد (به يگانگى خدا و رسالت موسى اقرار نمايد) پادشاهيش باقى و عزت و سر و ريش بر جا باشد، فرعون (به پيروان خود) گفت از اين دو نفر به شگفت نمى‏آييد كه بر جا ماندن سرورى و بقاء و پادشاهى را با من شرط مى‏نمايند در حاليكه باين پريشانى و زبونى هستند كه مى‏بينيد، پس (آنان را توبيخ و سرزنش نموده بمردم گفت اگر اين دو نفر از جانب خدا آمده‏اند) چرا دست بندهاى طلا بدستشان آويخته نشده (چون در آن زمان هرگاه مردى را سيد و مهتر قرار مى‏دادند او را بدست بند و طوق طلا مى‏آراستند، چنانكه شيخ طبرسى رحمه الله در مجمع البيان فرموده است، خلاصه فرعون اين سخن را گفت) بجهت آنكه طلا و گرد آوردن آنرا بزرگ دانسته پشم و پوشيدن آنرا (كه در بر موسى و هارون ديد) پست انگاشت.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 793

[قسمت ششم خطبه‏]

24 و اگر خداوند سبحان مى‏خواست براى پيغمبرانش آنگاه كه آنان را بر انگيخت، گنجهاى زر و كانهاى طلاى ناب و باغهائى كه همه گونه درخت در آن مى‏كارند قرار دهد، و مرغهاى آسمان و جانوران زمين را با ايشان همراه سازد بجا مى‏آورد، و اگر چنين ميكرد آزمايش ساقط مى‏شد، و پاداش نادرست مى‏گرديد، و خبرها (ى آسمانى و پيغامهاى الهى) موردى نداشت (زيرا اگر كسى با چنين نعمت و شوكت و توانائى از جانب خداوند به بندگان بر انگيخته مى‏شد از حكم او سر نمى‏پيچيدند و با كمال فروتنى فرمانش را انجام مى‏دادند، و در اين صورت فرمانبر و پيرو واقعى و گناهكار حقيقى شناخته نمى‏شد، و پاداش و كيفر بكار نمى‏آمد) و براى قبول كنندگان (دعوت و فرمان چنين پيغمبرى) مزدهاى آزمايش شدگان لازم نبود (زيرا پيروى از چنين پيغمبرى از راه طمع و آز يا خوف و ترس مى‏باشد، نه از راه امتحان تا ثواب و پاداش آزمايش شدگان نصيب گردد) و گرويدگان (بآن پيغمبر) شايسته ثواب نيكوكاران نبودند (زيرا ايمانشان از راه نا علاجى بود) و نامها با معانى مطابقت نمى‏كرد (زيرا اسلام و ايمان و فروتنى از راه آز و ترس اگر چه باين نامها ناميده ميشود و ليكن چون حقيقى نيست اسم با معنى مطابقت ندارد، پس از اينرو ايشان را با عظمت و شوكت و توانائى بر نيانگيخت) 25 ولى خداوند سبحان پيغمبرانش را در اراده و تصميمهاشان قوى و توانا گردانيد، و در آنچه ديده‏ها به حالاتشان مى‏نگرند ناتوانشان قرار داد، با قناعتى (به اندك راضى شدنى) كه دلها و چشمها را از بى‏نيازى پر ميكرد (هر صاحب دلى كه در ايشان انديشه كند مى‏بيند و مى‏فهمد كه آنها مانند سائر درويشان و نيازمندان از ناكامى جهان در غم و اندوه نيستند، بلكه شهان و بى‏نيازان حقيقى هستند كه دلهاشان به قناعت و رضاء توانگر است) و با فقر و تنگدستى كه چشمها و گوشها را از رنج و آزار پر مى‏نمود (هر كه احوال پريشان آنها را ديده و مى‏شنيد افسرده مى‏شد چون در ظاهر پريشان و بى‏سامان و نيازمند بودند) 26 و اگر پيغمبران داراى توانائى بودند كه كسى قصد تسلط بر ايشان نمى‏كرد، و داراى تسلطى بودند كه ستم نمى‏كشيدند، و داراى سلطنت و پادشاهى بودند كه گردنهاى مردان بسوى آن كشيده مى‏شد، و (بقصد ديدن شوكتشان) گره‏هاى پالان شتران بسته مى‏گرديد (مردم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 794

از اطراف جهان سفر كرده بجانب آنان كوچ مى‏كردند) اين حال براى مردم در پند پذيرفتن (و پيروى كردن) آسانتر، و از خودپسندى و گردنكشى دورتر بود (هرگز كسى مخالفتشان نمى‏كرد) و از راه ترس كه بر ايشان غالب مى‏شد، يا از راه رغبت و خواهشى كه آنها را مائل و متوجه مى‏گردانيد ايمان مى‏آوردند، پس (در اين صورت) قصدها خالص نبود، و نيكوئيها (عبادات) قسمت شده بود (قسمتى براى دنيا و قسمتى براى آخرت) 27 ولى خداوند سبحان خواسته كه پيروى از پيغمبران و تصديق بكتابها و فروتنى براى ذات و تسليم در مقابل فرمان و گردن نهادن بطاعت و بندگيش چيزهائى در برداشته باشد مخصوص او كه بآن چيزها از غير آنها عيبى (رغبت و ترس و رئاء و خودنمايى و مانند آنها) آميخته نشود، و (اين براى بزرگى امتحان و آزمايش است، پس) هر چند امتحان و آزمايش بزرگتر باشد، ثواب و پاداش بيشتر است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 796

[قسمت هفتم خطبه‏]

28 آيا نمى‏بينيد كه خداوند سبحان پيشينيان را از زمان آدم- صلوات الله عليه- تا آخرين نفر از اين جهان آزمايش فرموده به سنگهايى كه (كعبه مقدسه از آنها بنا شده، و) نه زيان دارد و نه سود بخشد و نه مى‏بيند و نه مى‏شنود، پس آن سنگها را بيت الحرام خود قرار داد (خانه محترمى كه دخول مشركين را در آن و بيرون نمودن كسى را كه بآن پناه برده حرام كرده) خانه‏اى كه آنرا براى مردم برپا (محل اجتماع و صلاح دنيا و آخرت ايشان) گردانيد، پس آنرا قرار داد در دشوارترين جاهاى زمين از جهت سنگستان بودن، و كمترين جاهاى بلند دنيا از جهت كلوخ و خاك داشتن، و تنگ‏ترين دره‏ها كه در جانبى از زمين واقع گشته است (خانه را قرار داد) بين كوههاى ناهموار، و ريگهاى نرم، و چشمه‏هاى كم آب، و دههاى از هم دور كه نه شتر آنجا فربه ميشود، و نه اسب، و نه گاو و گوسفند (چون آب و گياه و هواى مناسب ندارد) 29 پس آدم عليه السلام و فرزندانش را امر فرمود كه بجانب آن متوجه گردند، و بيت الحرام محلى براى سود دادن سفرها و مقصد انداختن بارهاشان گرديد (به علاوه سود اخروى كه بر اثر بجا آوردن فريضه حج مى‏برند سود دنيوى هم دارد) ميوه‏هاى دلها بآن خانه فرود مى‏آيد (اصحاب دل آنجا گرد آمده از يكديگر سود معنوى بدست آرند) از بيابانهاى بى آب و گياه دور از آبادى، و از بلنديهاى دره‏هاى سراشيب، و از جزيره‏هاى درياها كه (بر اثر احاطه دريا بآنها از قطعات زمين) جدا شده است (از راههاى دور و دراز از كوچ كرده با سختى بسيار به آنجا مى‏رسند) تا اينكه دوشهاى خود را با خضوع و فروتنى (در سعى و طواف) مى‏جنبانند، در اطراف خانه تهليل (لا إله الا الله) مى‏گويند، و بر پاهاشان هروله ميكنند (با شتاب مى‏روند) در

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 797

حاليكه براى رضاى خدا ژوليده مو و غبار آلوده رو هستند، جامه‏هاشان را پشت سر انداخته‏اند (لباس هميشگى را از تن بيرون كرده جامه‏هاى احرام پوشيده‏اند) و بر اثر نتراشيدن موها و زيادة شدن آنها نيكوئيهاى خلقت خود را (مانند روى زندانيان) زشت كرده‏اند، خداوند ايشان را (در زيارت بيت الحرام باين امور) امتحان و آزمايش نمود امتحانى بزرگ و سخت و آشكار و كامل كه آنرا سبب دريافت رحمت و رسيدن ببهشت خود گردانيد، 30 و اگر خداوند سبحان مى‏خواست خانه محترم و عبادتگاههاى بزرگ خويش را قرار دهد بين باغها و جويها و زمين نرم و هموار با درختهاى بسيار و با ميوه‏هاى در دسترس و ساختمانهاى بهم پيوسته، و دههاى نزديك بهم، و بين گندم سرخ گونه، و مرغزار سبز، و زمينهاى پر گياه بستان دارد، و كشت‏زارهاى تازه و شاداب، و راههاى آباد، مقدار پاداش را به تناسب كمى آزمايش اندك مى‏گردانيد، 31 و اگر پايه‏هايى كه خانه بر آنها نهاده شده و سنگهائى كه بآنها بناء گرديده از زمرد سبز و ياقوت سرخ و نور و روشنائى بود چنين ساختمانى در سينه‏ها زد و خورد شك را كم ميكرد، و كوشش و تلاش شيطان را از دلها برطرف مى‏ساخت، و اضطراب و نگرانى ترديد را از مردم دور مى‏نمود، 32 و ليكن خداوند بندگانش را به سختيهاى گوناگون مى‏آزمايد، و با كوششهاى رنگارنگ از آنان بندگى مى‏خواهد، و ايشان را به اقسام آنچه پسنديده طباع نيست امتحان مى‏فرمايد براى بيرون كردن كبر و خودپسندى از دلها و جا دادن فروتنى در جانهايشان، و براى اينكه آن آزمايش را درهاى گشاده بسوى فضل و احسان خود و وسائل آسان براى عفو و بخشش خويش قرار دهد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 798

[قسمت هشتم خطبه‏]

33 پس از خدا بترسيد، از خدا بترسيد از (كيفر) تباهكارى در دنيا و از زيان ستمگرى در آخرت، و از بدى پايان خود خواهى و گردنكشى، زيرا تباهكارى و ستمگرى و گردنكشى بزرگترين دام و فريب شيطان است، چنان فريبى كه مانند زهرهاى كشنده در دلهاى مردان داخل ميشود (و آنها را از بين مى‏برد) پس شيطان هرگز ناتوان نمى‏شود، و كشتنگاه هيچيك را اشتباه نمى‏كند، نه دانشمند را براى دانائى او، و نه درويش و بى‏چيز را در جامه كهنه‏اش (عالم با علمش و درويش با بيچاره بودنش از اين زشتكاريها كه از فريبهاى شيطان است رهائى نمى‏يابند چه جاى آنكه نادان و توانگر آسوده خاطر باشد) 34 و از تباهكارى و ستمگرى و گردنكشى خداوند بندگان مؤمنينش را حفظ مى‏فرمايد بوسيله نمازها و زكوةها و كوشش در گرفتن روزه در روزهاى واجب، براى آرام ماندن دست و پا و اندام ديگر ايشان (از معصيت و نافرمانى) و چشم به زير انداختنشان، و فروتنى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 799

جانهاشان، و زبونى دلهاشان، و بيرون نمودن كبر و خودپسندى از آنان، چون در نماز است ماليدن رخسارهاى نيكو بخاك براى فروتنى، و (هنگام سجده نمودن) چسبانيدن اعضاء شريفه (هفت موضع) را بزمين براى اظهار كوچكى، و در روزه است رسيدن شكمها به پشتها براى خضوع و ناچيز دانستن، و در زكوة است دادن ميوه‏هاى زمين (گندم و جو و خرما و مويز) و غير از آن (شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره) به زير دستان و درويشان، 35 نگاه كنيد بمنافع اين عبادات از پست شمردن بزرگيها و سر فرازيهاى آشكار، و برطرف نمودن خود پسندى و گردن كشيهاى هويدا (كه موجب بدبختى دنيا و عذاب آخرت مى‏گردد. در اينجا امام عليه السلام اهل كوفه را بر عصبيت و گردنكشى بدون علت كه موجب تباهكارى و ستمگرى است توبيخ و سرزنش نموده مى‏فرمايد:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 800

[قسمت نهم خطبه‏]

36 من (در احوال مردم) نظر كردم هيچيك از جهانيان را نيافتم كه بر سر چيزى از چيزها تعصب و گردنكشى نمايد مگر از روى علت و سببى كه اشتباه كارى نادانان را در بر دارد، يا از روى دليلى كه به خردها و انديشه‏هاى نفهمها مى‏چسبد (خلاصه تعصب آنها از روى سبب و دليلى بود كه در واقع باطل و نادرست بود و ايشان از روى نادانى و نفهمى در ظاهر گمان مى‏كردند صحيح و درست است) جز شما را كه تعصب و گردنكشى مى‏كنيد براى امرى (افتخار و سرفرازى بر يكديگر) كه (در ظاهر و نزد نادانان و نفهمها نيز) براى آن سبب و علتى معلوم نمى‏شود، 37 اما شيطان بر آدم تعصب و گردنكشى كرد براى اصل خود (كه از آتش بود) و او را در خلقت و آفرينشش سرزنش نموده گفت: من از آتشم و تو از گلى (پس باين علت تعصب و گردنكشى كرد، كه در نظر نادان براى تعصب حجت و دليل مى‏نمايد) و اما توانگران امتها كه نعمت براى آنها فراوان بوده و از هر لذت و خوشى كه مى‏خواستند بهره‏مند مى‏شدند از جهت نعمتها (دارائى و فرزندان و بزرگ شمردن زير دستان آنها را) تعصب و گردنكشى كردند، پس (چنانكه در قرآن كريم س 34 ى 34 مى‏فرمايد: و ما أرسلنا في قرية من نذير إلا قال مترفوها إنا بما أرسلتم به كافرون‏ ى 35 و قالوا نحن أكثر أموالا و أولادا،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 801

و ما نحن بمعذبين‏ يعنى ما در هيچ شهر و دهى بيم كننده و پيغمبرى نفرستاديم مگر آنكه خوشگذرانان و ناز پروران آنجا گفتند: ما بآنچه شما پيغام آورده‏ايد نمى‏گرويم، و) گفتند: ما را دارائيها و فرزندان بيشتر (از شما) است، و معذب نخواهيم بود (در آخرت خداوند ما را عذاب نخواهد نمود چنانكه ما را در دنيا به نعمتهاى بيشمار متنعم فرموده است، خلاصه شما اهل كوفه بچه حجت و دليل تعصب و گردنكشى پيش گرفته‏ايد، آيا مانند شيطان آفرينش خود را بهتر مى‏دانيد؟ يا مانند توانگران خوشگذران به دارائى و فرزندان بسيار مى‏باليد؟) 38 پس اگر از تعصب و گردنكشى چاره و گريزى نداريد بايد تعصب شما براى صفات شايسته و كارهاى پسنديده و چيزهاى نيكو باشد، از آن صفات و كارها و چيزهائى كه بزرگان و دليران از خاندانهاى عرب و رؤساى قبيله‏ها با آنها بر ديگران برترى مى‏جويند بسبب خوهاى مرغوب و عقلهاى بزرگ و مراتب بلند و صفات پسنديده، 39 پس براى خصلتهاى ستوده تعصب نمائيد: از نگاه‏داشتن حق همسايه، و وفاء بعهد و پيمان، و فرمانبرى نيكوكاران، و نافرمانى گردنكشان، و فرا گرفتن احسان (كار نيكو) و دست كشيدن از ستم، و اهميت دادن به خونريزى، و انصاف و دادگرى براى مردم، و فرو نشاندن خشم، و دورى جستن از تباهكارى در زمين.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 803

[قسمت دهم خطبه‏]

40 و بترسيد از عذابها و سختيها كه بر اثر زشتكاريها و بد كرداريها بامتهاى پيش از شما رسيد، و پيش آمدهاى آنان را در نيكى و بدى (خودتان) ياد آوريد (ببينيد بر هر كارى چه اثرى مترتب مى‏گردد) و بر حذر باشيد از مانند آنان شدن (كه بر اثر كردار بد و گفتار زشت بشما نيز عذاب و سختى برسد) و هرگاه در تفاوت دو حالت (نيك و بد) ايشان انديشه نموديد، پس (در راه خير و نيكى قدم نهيد، و) اختيار كنيد هر كارى را كه بسبب آن ارجمند گشتند، و دشمنان را از آنان برطرف ساخت، و تندرست ماندند، و نعمت و خوشى براى آنها فراوان شد، و نيكوكارى و بزرگوارى پيوست ريسمان (اجتماع) آنان را (و كارى كه موجب ارجمندى و بر طرف شدن دشمنان و تندرستى و آسودگى و ارزانى نعمت و خوشى و پيوند ريسمان اجتماع است عبارت است) از پرهيز نمودن از جدائى (نفاق و دو روئى) و مهربانى كردن (اتفاق و يگانگى) و ترغيب و سفارش يكديگر به مهربانى (اتحاد و همبستگى) 41 و (در راه شر و بدى پا نگذاريد، و) دورى كنيد از هر كارى كه مهره پشت پيشينيان را شكست، و توانائى ايشان را سست نمود، از جهت كينه ورزى در دلها و دشمنى داشتن در سينه‏ها و پشت كردن اشخاص بهم و يارى نكردن دستها يكديگر را، 42

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 804

و در حالات گذشتگان از مؤمنين پيش از خودتان (از بنى اسرائيل و غير ايشان) انديشه كنيد كه در موقع آزمايش و رنج كشيدن چگونه بودند؟ آيا از مردم ديگر گرانبارتر (جفا- كشتر) و از سائرين رنجبرتر و از اهل دنيا زندگانيشان سختتر نبود؟ كه فرعونها آنان را به بندگى و خدمتگزارى گماشتند، و سختى عذاب را بايشان چسبانيدند (پسرهاشان را سر بريده و دخترهاشان را بجا مى‏گذاشتند) و تلخى را بآنها جرعه جرعه مى‏نوشانيدند (بمنتهى درجه سختى گرفتارشان كردند، گروهى خدمتگزار و برخى برزگر ايشان بودند، و از آنكه كارى ساخته نبود باج مى‏گرفتند) پس هميشه حال آنها در خوارى هلاكت و زير تسلط و استيلاء (فرعونها) بود، چاره‏اى براى سرباز زدن (از فرمان آنها) و راهى براى دفاع (از ستمگريهاشان) نمى‏يافتند، 43 تا آنگاه كه خداوند كوشش ايشان را در شكيبائى بر رنج بردن در راه محبت خود و تحمل بر ناشايسته‏ها را از جهت ترس از خود مورد نظر قرار داد، آنان را از گرفتاريهاى سخت گشايش و رهائى داد، و بآنها عوض ذلت و خوارى ارجمندى و عوض ترس آسودگى عطاء فرمود، پس پادشاهان فرمانده و پيشوايان راهنما شدند، و از جانب خدا بايشان عزت و بزرگوارى رسيد بيش از آنچه آرزو داشتند (بمقام و مرتبه‏اى رسيدند كه هرگز رسيدن به آن را در انديشه نگذرانيده بودند، چنانكه در قرآن كريم س 2 ى 47 مى‏فرمايد: يا بني إسرائيل اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم و أني فضلتكم على العالمين\* يعنى اى بنى اسرائيل نعمت‏هايى را كه بشما بخشيدم و شما را بر جهانيان «مردم زمانتان» برترى دادم ياد كنيد. و برترى آنان اين بود كه دريا را براى آنها شكافت و از فرعونيان رهائيشان داد، و دشمنانشان را تباه ساخت، و شهرها و داراييشان را به خودشان باز گردانيد، و تورية بر آنها نازل فرموده و ديگر نعمتها) 44 پس نگاه كنيد چگونه بودند زمانيكه جمعيتها گرد آمده و انديشه‏ها با هم و دلها يكسان و دستها يار هم و شمشيرها كمك يكديگر و بينائيها ژرف و تصميمها يگانه بود؟! آيا در اطراف زمينها (شهرها) بزرگ و بر همه چيز جهانيان پادشاه نبودند؟؟ 45 پس نگاه كنيد بآنچه (به سختيهائى كه) در آخر كارها (خوشگذرانيها) شان گرفتار شدند، آنگاه كه (بين آنها) جدائى افتاد، و مهربانى و پيوستگى بهم خورد، و سخن و دلهاشان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 805

مختلف گرديد، و دسته دسته شده بجان هم افتادند، و پراكنده گشته با يكديگر جنگيدند، خداوند (بر اثر اين زشتكاريها بوسيله ستمگران مانند بخت نصر و غير او) لباس عزت و بزرگوارى را از بر ايشان بيرون آورد، و فراوانى نعمتش را از آنها گرفت، و براى عبرت گرفتن پند گيرندگان شما داستان سرگذشتهاى آنان در بينتان باقى ماند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 806

[قسمت يازدهم خطبه‏]

46 پس از پيشآمدهاى فرزندان اسماعيل (ذبيح) و پسران اسحاق (ابن ابراهيم خليل) و اولاد اسرائيل (يعقوب ابن اسحاق)- عليهم السلام- عبرت گيريد كه چه بسيار متناسب است سر گذشتها (ى مردم هر عصرى با هم) و چه مانند و نزديك است داستانها (با يكديگر، يعنى اوضاع و احوال شما و گذشتگان بهم شباهت دارد شايسته است از سرگذشت آنان پند گيريد، و) در سرگذشت ايشان و چگونگى پراكندگى و جدائيشان از يكديگر تأمل و انديشه نمائيد در شبهايى كه (روزگارى كه) كسرى‏ها (پادشاهان عجم) و قيصرها (پادشاهان روم) سرور و مسلط بر آنان بودند، 47 آنها را از كشتزارها (آباديها) و درياى عراق (دجله و فرات) و سبزه زار جهان راندند به جاهائى كه درمنه (گياهى است در بيابان) رويد، و بادهاى تند وزد، و زندگانى سخت باشد (آنها را به بيابانهاى بى آب و گياه و دور از آبادى روانه ساختند) پس آنان را درويش و مستمند و يار و همراه زخم و موى شتر (شتر چران)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 807

رها كردند، زبون‏ترين امتها بودند از جهت خانه و جايگاه، و بد بختترين آنها از جهت آسايشگاه (جائى داشتند كه آب و گياه نبود) 48 به زير بار مهترى گرد نمى‏آمدند كه بآن پناه برند (كسى نبود كه آنها را بدين و آئينى دعوت نموده بر امرى گرد آورد تا از اين بدبختى و سختى برهند) و نه به زير سايه الفت و مهربانى كه بر عزت و بزرگوارى آن تكيه كنند (پيشوايى نداشتند تا در سايه اعتماد باو بياسايند) پس با حالات نگران و دستهاى مختلف (با هم همراه نبودن) و بسيارى پراكنده، در رنج سخت و جهل و نادانى از قبيل زنده به گور كردن دختران، و پرستيدن بتها، و دورى جستن از خويشان، و غارتگرى از هر راهى بودند.

49 پس بنگريد به نعمتهاى خداوند بر ايشان زمانيكه بسوى آنان پيغمبرى (حضرت خاتم الأنبياء صلى الله عليه و آله) را فرستاد و آنها را فرمانبر شريعت او گردانيد، و بر دعوت او ايشان را گرد آورده با هم مهربانشان ساخت، چگونه نعمت و آسايش بال بزرگوارى خود را بروى آنها گسترد، و نهرهاى خوشگذرانى را براى آنان روان كرد، و شريعت (آن حضرت) آنها را در سودهاى پر بركت خود گرد آورد، پس غرقه نعمت آن شدند (چون منتهى درجه نيكبختى و بزرگوارى و آسايش را براى ايشان فراهم آورده بود) و از خرمى زندگانى آن خوشنود گرديدند، 50 زندگانيشان در سايه پادشاه غالب (دين مقدس اسلام) بر قرار شد، و آنها را نيكوئى حالشان در كنار بزرگوارى و غلبه جا داد، و كارها براى ايشان آسان گرديد، در رفعت پادشاهى استوار (سعادت دنيا و آخرت بآنها رو آورد) 51 پس ايشان فرمان دهنده بر جهانيان و پادشاهان اطراف زمينها (شهرها) بودند، مسلط شدند بر كسانيكه بر آنها تسلط داشتند، و فرمانها مى‏دادند بر آنانكه بر آنها فرمانده بودند، براى ايشان نيزه‏اى انداخته و سنگى پرتاب نمى‏شد!! (دين اسلام بآنها قدرت و توانائى داد كه زمامدار كارهاى جهان و فرمانده جهانيان گشتند، و كسى بر آنان مسلط نمى‏گشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 809

[قسمت دوازدهم خطبه‏]

52- آگاه باشيد شما (بعد از عزت و بزرگوارى كه بر اثر گرويدن به شريعت حضرت خير الأنام يافتيد) دستهاتان را از ريسمان طاعت و پيروى رهانيديد (از خدا و رسول اعراض و دورى نموديد) و در حصار خدا كه به اطراف شما كشيده شده بود بوسيله حكمهاى جاهليت (عادات پيش از اسلام) رخنه كرديد (از امام و پيشواى خود فرمان نبرده بر اثر آن دنيا و آخرت خويش را بر باد داديد) و خداوند سبحان بر اين امت منت نهاد (بدون رنج نعمت بايشان ارزانى داشت) در ريسمان اين الفت و مهربانى كه بين آنها بست- الفتى كه در سايه آن وارد ميشوند، و در كنار آن قرار مى‏گيرند- به نعمتى (دينى كه موجب الفت است) كه كسى از آفريدگان بهاى آنرا نمى‏داند، زيرا بهاى الفت و مهربانى با يكديگر از هر بهايى افزونتر و از هر بزرگى بزرگتر است (چون با الفت و يگانگى سعادت و نيكبختى دنيا و آخرت بدست مى‏آيد).

53 و بدانيد شما بعد از هجرت (از نادانى و گمراهى به دانائى و رستگارى دوباره بر اثر عصبيت و گردنكشى و دشمنى با يكديگر و بر پا كردن فتنه و آشوب) اعراب (و باديه نشينان نادانى و گمراهى) شديد، و بعد از دوستى (گرد آمدن با هم) گروه گروه (مخالف و دشمن يكديگر) گرديديد، با اسلام علاقه و ارتباطى نداريد مگر بنام آن، و از ايمان نمى‏شناسيد مگر نشان آنرا (فقط به زبان شهادتين مى‏گوئيد، ولى از احكام اسلام چيزى فرا نگرفته و به حقيقت ايمان پى نبرده‏ايد)!! 54 مى‏گوئيد به آتش مى‏رويم و به ننگ تن نمى‏دهيم (مثل النار و لا العار را كسانيكه زير بار ذلت و خوارى نمى‏روند مى‏گويند، اگر در باره حق گفته شود نيكو است، و اگر در باره باطل گفته شود نادرست است، و چون غرض اهل كوفه اگر خطاب با ايشان باشد، يا غرض آنها و اهل شام اگر خطاب عام باشد، فتنه و آشوب و مخالفت با دستور اسلام بود، امام عليه السلام در سرزنش آنان مى‏فرمايد:) مانند آنست كه شما مى‏خواهيد اسلام را از صورتيكه هست وارونه نمائيد (از بين ببريد همانطور كه كفار و منافقين و دشمنان در صدد از بين بردن آن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 810

هستند) با دريدن پرده احترام و شكستن پيمان (عمل نكردن به احكام و شرائط) آن، چنان پيمانى كه خداوند آنرا براى شما در زمين خود پناه (از دخول دشمنان و تسلط بر شما) و در بين آفريدگانش (براى رفع اضطراب و نگرانى آنها سبب) ايمنى و آسايش قرار داده (تا هر گاه جهانيان در هر كار بيچاره شده و از هر راه وا ماندند به پيمان اسلام يعنى به احكام و دستور آن توجه كرده از آنها پيروى كنند) 55 و شما (با داشتن چنين آئينى) اگر بغير اسلام پناه ببريد (به دليرى و بسيارى جمعيت و خويشان اعتماد كرده از احكام آن پيروى ننموده دستورش را محترم نشماريد) كفار با شما مى‏جنگند، و جبرائيل و ميكائيل و مهاجرين و انصار نيستند كه شما را يارى كنند (چنانكه در زمان حضرت رسول صلى الله عليه و آله يارى مى‏كردند) مگر با شمشير زد و خورد كنيد تا خداوند بين شما حكم فرمايد (غلبه و فيروزى را نصيب كدام قرار دهد).

56 و مثلها و داستانها (ى پيشينيان) از عذاب خدا و بلاها و سختيهاى او كه (دلها را) كوبنده و بدرد آورنده است و از روزگارها (ى خشم) و پيشآمدهاى (علاج ناپذير) او در دسترس شما است (در قرآن كريم سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و ديگران را بيان فرموده است) پس (رسيدن) عذاب او را دير مپنداريد از جهت نادانى به مؤاخذه و سهل انگاشتن سخت‏گيرى او، و نرسيدن بعذاب او (زيرا حكمت الهيه اقتضاء دارد كه عذاب گناهكاران را تأخير اندازد تا نيكان توبه و بازگشت نمايند و ستمگران شقاوت خود را بيشتر آشكار سازند) 57 و خداوند سبحان گذشتگان را از رحمت خود دور نكرده مگر بجهت ترك نمودن ايشان امر بمعروف و نهى از منكر را (يكديگر را بكار پسنديده وادار نكرده و از كار ناشايسته باز نداشتند) پس خداوند نفهمها را از جهت گناه كردن و خردمندان را از جهت نهى از منكر نكردن لعن فرمود (از رحمت خود دور كرده بعذاب سخت گرفتارشان نمود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 812

[قسمت سيزدهم خطبه‏]

58 آگاه باشيد رشته اسلام را گسيختند (با عصبيت و گردنكشى الفت و دوستى را پشت سر انداخته با يكديگر دشمنى نموديد) و حدود آنرا معطل كرديد (بوظائف آن عمل ننموديد) و احكام آنرا (كه بزرگتر و مهمتر از همه آنها امر بمعروف و نهى از منكر است) از بين برديد (ولى من كه امام مفترض الطاعة و پيشواى شما هستم، و نزديكترين اشخاص به رسول خدا صلى الله عليه و آله بودم بآنچه مأمور شده‏ام رفتار مى‏نمايم، بنا بر اين) بدانيد خداوند مرا بجنگ با ستمگران و پيمان شكنان و تباهكاران در روى زمين امر فرمود: پس با پيمان شكنان (اصحاب جمل: طلحه و زبير و پيروانشان) جنگيدم (و آنان را از پا در آوردم) و با آنانكه دست از حق برداشتند (اهل شام) جهاد كرده زد و خورد نمودم، و بر آنان كه از دين بيرون رفتند (خوارج نهروان) خشم نموده زبون و خوارشان كردم، 59 و اما شيطان ردهه را (كه يكى از رؤساى خوارج نهروان ثرمله يا حرقوص ابن زهير و لقبش ذو الثديه است براى آنكه يك دستش مانند پستان زنان بوده است، و بعضى ذو اليدية خوانده‏اند يعنى داراى يك دست كوچك) از (كشتن و جنگيدن با) او بسبب صداى ترسناك كه از آن فرياد تپش دل و جنبش و لرزش سينه‏اش را شنيدم، بى‏نياز گرديدم (ردهه در لغت بمعنى گودالى است در كوه يا در سنگ‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 813

سخت كه آب باران در آن جمع ميشود، و اينكه او را شيطان تعبير فرموده براى آنست كه چون گمراه و پيشواى گمراهان بوده و اينكه او را به ردهه نسبت داده براى آنست كه پس آن حضرت پس از فراغت از جنگ با خوارج نهروان خواست او را در بين كشتگان بيابد بعد از جستجوى بسيار در گودالى افتاده بود، و مراد از صعقه يعنى صداى وحشت انگيز و ترسناك آنست كه روايت شده آن حضرت چون با خوارج رو برو شد نعره و فريادى كشيد كه ذو الثديه از جمله كسانى بوده كه از ترس گريخت تا اينكه در گودالى كشته او را يافتند، و گفته‏اند: خداوند او را بر اثر صاعقه آسمانى تباه ساخت، و گفته شده: چون آن بزرگوار شمشيرى بر او زد بيهوش گرديده مرد، و گروهى گفته‏اند: شيطان ردهه شيطانى از فرزندان شيطان بوده، و ديگرى گفته: مراد از او شيطان جن است. لكن ظاهر فرمايش امام عليه السلام و مناسبتر بمقام كه پس از دقت و تأمل معلوم مى‏گردد آنست كه مراد از شيطان ردهه يكى از رؤساى خوارج است كه بر اثر فرياد آن حضرت گريخته در گودالى كشته‏اش پيدا شد (و الله أعلم) و آنچه از ستمگران (معاويه و اطرافيانش كه بر اثر مكر و حيله عمرو ابن عاص كه قرآنها بر سر نيزه‏ها زده جنگ صفين را خاتمه دادند) باقى ماند، اگر خداوند رخصت دهد (بخواهد و زنده بمانم) دوباره كه بسوى ايشان مى‏روم دولت و توانائى را از آنان بگيرم (و همه را تباه سازم) مگر اندكى كه در اطراف شهرها پراكنده شوند (در اينجا شجاعت و دليرى و مقام و منزلت و بزرگوارى خود را گوشزد نموده مى‏فرمايد:) 60 من در كوچكى سينه‏هاى عرب را بزمين رساندم (در جنگهاى صدر اسلام بزرگان آنان را كشتم) و شاخه‏هاى نو بر آمده (دليران قبيله) ربيعه و (قبيله) مضر را شكستم، و شما قدرت و منزلت مرا از رسول خدا صلى الله عليه و آله بسبب خويشى نزديك (پسر عمو و داماد او بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص (كه نزد آن حضرت داشتم و مرا بخلافت نصب فرمود) مى‏دانيد، زمان كودكى مرا در كنار خود پرورش داد، و به سينه‏اش مى‏چسبانيد، و در بسترش در آغوش مى‏داشت، و تنش را بمن مى‏ماليد، و بوى خوش خويش را بمن مى‏بويانيد، و خوراكى جويده در دهان من مى‏نهاد (چنانكه پدر نسبت به فرزند كند) و دروغ در

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 814

گفتار و خطاء و اشتباه در كردار از من نيافت (زيرا باتفاق اماميه آن حضرت و حضرت زهرا و يازده فرزندشان «سلام الله عليهم أجمعين» معصوم هستند و هرگز گناه كوچك و بزرگ از ايشان نه عمدا و نه نسيانا و نه خطاء سر نمى‏زند) 61 و خداوند بزرگترين فرشته‏اى از فرشتگانش را از وقتى كه پيغمبر صلى الله عليه و آله از شير گرفته شده بود همنشين آن حضرت گردانيد كه او را در شب و روز براه بزرگواريها و خوهاى نيكوى جهان سير دهد (از اخبار چنين معلوم ميشود كه مراد از آن فرشته روح القدس است كه از جبرائيل و ميكائيل بزرگتر و هميشه با پيغمبر اكرم بوده بعد از آن حضرت هم با ائمه اطهار عليهم السلام مى‏باشد) و من پى او مى‏رفتم مانند رفتن بچه شتر پى مادرش (شب و روز در خلوت و جلوت با آن بزرگوار بوده و هرگز از او جدا نمى‏شدم. ابن ابى الحديد در شرح خود نوشته: فضل ابن عباس گفت: از پدرم پرسيدم رسول خدا صلى الله عليه و آله كدام يك از پسرانش را بيشتر دوست مى‏داشت؟

گفت: على ابن ابى طالب را، گفتم من ترا از پسران او مى‏پرسم، گفت او را نسبت به پسرانش از همه بيشتر دوست مى‏داشت، نديديم هيچ روزى على عليه السلام از وقتى كه كودك بود از آن حضرت جدا شود مگر زمانيكه براى خديجه در سفر بود، نديديم پدرى را به پسرش مهربانتر از او به على، و نه پسرى را براى پدرش فرمانبرتر از على براى پيغمبر.) در هر روزى از خوهاى خود پرچم و نشانه‏اى مى‏افراشت (آشكار مى‏نمود) و پيروى از آنرا بمن امر مى‏فرمود، 62 و در هر سالى (پيش از مبعوث شدن به رسالت يك ماه از مردم دورى گزيده براى عبادت و بندگى) بحراء (كوهى است نزديك مكه) اقامت مى‏نمود، من او را مى‏ديدم و غير من نمى‏ديد، و در آن زمان اسلام در خانه‏اى نيامده بود مگر خانه رسول خدا صلى الله عليه و آله و خديجه (زوجه آن حضرت) كه من سوم ايشان بودم (در آنروز مسلمان نبود مگر پيغمبر اكرم و خديجه و من، اين جمله صراحت دارد باينكه امام عليه السلام نخستين مردى بود كه به آن حضرت ايمان آورده و اسلام اختيار نمود، و نظير اين سخن فرمايش آن بزرگوار است در سخن صد و سى و يكم كه فرمود: اللهم إنى أول من أناب، و سمع و أجاب، لم يسبقني إلا رسول الله- صلى الله عليه و آله- بالصلاة يعنى بار خدايا من نخستين كسى هستم كه بحق رسيده و آنرا شنيده و پذيرفته‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 815

است، هيچكس بر من به نماز پيشى نگرفت مگر رسول خدا صلى الله عليه و آله) نور وحى و رسالت را مى‏ديدم، و بوى نبوت و پيغمبرى را مى‏بوييدم (هنگام نزول وحى با آن حضرت بوده و بآنچه نازل مى‏شد بدون ترديد ايمان مى‏آوردم) 63 و هنگاميكه وحى بر آن حضرت صلى الله عليه و آله نازل شد صداى شيطان را شنيدم، گفتم: اى رسول خدا اين چه صدايى است؟ فرمود: اين شيطان است كه او را از پرستش نمودن نوميدى روى داده (چون دانسته كه بعد از رسيدن اين وحى مردم از ضلالت و گمراهى بيرون آمده از او پيروى نمى‏كنند نوميد گرديده ناله و فرياد مى‏نمايد) تو مى‏شنوى آنچه من مى‏شنوم، و مى‏بينى آنچه من مى‏بينم (در همه چيز با من يكسانى) مگر اينكه پيغمبر نيستى، و ليكن وزيرى، و تو بر خير و نيكوئى هستى (جامع جميع كمالات صوريه و معنويه بوده بر آنچه خير و نيكوئى دنيا و آخرت در آنست استوار مى‏باشى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 817

[قسمت چهاردهم خطبه‏]

64 و من با پيغمبر صلى الله عليه و آله بودم زمانيكه گروهى از بزرگان قريش نزد او آمدند و گفتند:

اى محمد تو امر بزرگى (نبوت و پيغمبرى) ادعا ميكنى كه پدران تو و نه كسى از خاندان تو آنرا ادعاء نكرده است، و ما از تو كارى درخواست مى‏نماييم كه اگر آنرا براى ما بجا آورى و بما بنمائى مى‏دانيم كه پيغمبر و فرستاده (از جانب خدا) هستى، و اگر بجا نياورى مى‏دانيم جادوگر و دروغگو هستى، 65 پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود: چه مى‏خواهيد؟ گفتند: اين درخت را براى ما بخوان تا با ريشه‏هايش (از زمين) كنده شده (بيايد) جلو رويت بايستد، پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود:

خداوند بر همه چيز توانائى دارد، اگر اين خواهش شما را بر آورد آيا ايمان مى‏آوريد و بحق گواهى مى‏دهيد، گفتند: آرى، 66 فرمود: من بشما نشان مى‏دهم آنچه را مى‏طلبيد، و مى‏دانم كه بخير و نيكوئى (اسلام كه جامع خير دنيا و آخرت است) نمى‏گرويد، و بين شما كسى هست كه (بر كفرش باقى مانده و در جنگ بدر كشته مى‏گردد، و) در چاه انداخته ميشود (مراد چاهى است كه آنرا بدر مى‏ناميدند و آن بين مكه و مدينه واقع شده به مدينه نزديكتر است، و از جمله كسانيكه در جنگ بدر بعد از كشته شدن در آن چاه افكنده شدند عتبه و شيبه دو پسر ربيعه و امية ابن عبد شمس و ابو جهل و وليد ابن مغيره بودند) و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 818

كسى هست كه لشگرها را گرد آورد (در وقعه خندق با مسلمين مى‏جنگد، و از جمله كسانيكه لشگر از اطراف گرد آوردند و مدينه را محاصره نمودند ابو سفيان و عمرو ابن عبدود و صفوان ابن اميه و عكرمة ابن ابى جهل و سهل ابن عمرو بودند، و خندق گودالى بود كه در اطراف سور مدينه طيبه براى اين جنگ كندند) پس از آن پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود: اى درخت اگر تو بخدا و روز رستخيز ايمان دارى و ميدانى من پيغمبر خدا هستم با ريشه‏هاى خود كنده شو و به فرمان خدا جلو من بايست، 67 سوگند به خدائى كه آن حضرت را بحق (راستى و درستى) بر انگيخت درخت با ريشه‏هايش كنده شد و آمد در حاليكه صداى سخت داشت و صدايى مانند صداى بالهاى مرغان، تا بين دو دست پيغمبر صلى الله عليه و آله مانند مرغ پر و بال زنان ايستاد، و شاخه بلند خود را بر سر رسول خدا صلى الله عليه و اله و بعضى از شاخه‏هايش را بر دوش من افكند، و من در طرف راست آن حضرت صلى الله عليه و آله بودم، 68 پس چون آن گروه آنرا ديدند از روى سرفرازى و گردنكشى گفتند:

بفرما تا نيمى از آن پيش تو آيد و نيمه ديگر جاى خود بماند، پس درخت را بآن درخواست فرمان داد، آنگاه نيمه آن بسوى آن حضرت رو آورد كه به شگفت‏ترين روى آوردن و سختترين صدا كردن مى‏ماند (از اول با شتابتر فرمان آن بزرگوار را اجابت نمود) و نزديك بود به رسول خدا صلى الله عليه و آله. بپيچد، پس از روى ناسپاسى و ستيزگى گفتند: امر كن اين نيمه باز گردد و به نيمه خود پيوندد همچنانكه بود، پس پيغمبر صلى الله عليه و آله امر فرمود درخت بازگشت، 69 من گفتم:

سزاوار پرستش جز خدا نيست، اى رسول خدا من نخست كسى هستم كه ايمان بتو آوردم و نخست كسيكه اقرار كردم باينكه درخت به فرمان و خواست خدا بجا آورد آنچه را كه كرد براى اعتراف به پيغمبرى تو و احترام فرمانت، پس همه آن گروه گفتند: جادوگر بسيار دروغگويى است، شگفت جادويى كه در آن چابك است! (زيرا بدون تأمل و انديشه آنچه خواسته كرد) و (گفتند:) آيا ترا در كارت تصديق مى‏نمايد غير از مانند اين شخص؟! كه قصدشان من بودم، 70 و من از گروهى هستم كه در راه خدا آنان را توبيخ سرزنش كننده‏اى باز نمى‏دارد، چهره آنان چهره راستگويان و سخنشان سخن نيكوكاران است، شب را آباد كننده و روز را نشانه و راهنما

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 819

هستند (شب را زنده داشته آخرت خود را آباد مى‏سازند و روز مردم را براه حق راهنمائى مى‏نمايند) به ريسمان قرآن (علوم و معارف آن كه سبب رهائى و گمراهى از بدبختى است) خود را مى‏آويزند، و راههاى خدا و روشهاى پيغمبرش را زنده ميكنند (آثار دين را نشر داده به احكام آن عمل مى‏نمايند) گردنكشى و سرفرازى و نادرستى و تباهكارى نمى‏كنند، دلهاشان در بهشت و بدنهاشان مشغول كار (دلهاشان متوجه آخرت و بدنهاشان به كارهاى نيكو و بندگى پرداخته) است.

(1240)

235 (1235)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه بعبد الله ابن عباس فرموده‏

زمانيكه از طرف عثمان كه (از جهت ستمگرى و از بين بردن بيت المال مسلمين و كارهاى ناشايسته‏اى كه كرده) در محاصره بود (مى‏خواستند از خلافت عزلش نمايند و او از ترس كشته شدن جرأت بيرون آمدن نداشت) نامه‏اى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 820

براى آن بزرگوار آورد، در آن نامه از آن حضرت درخواست مى‏نمود كه بملك خود در ينبع (اسم موضعى است در اطراف مدينه از سمت دريا) تشريف ببرد تا غوغاء و هياهوى مردم براى نامزد نمودن او بخلافت كم شود (چون محاصره كنندگان عثمان به صداى بلند خلافت را بنام امير المؤمنين مى‏خواندند و عثمان گمان داشت محاصره او بتحريك حضرت است از اينرو بيرون رفتن او را از مدينه درخواست نمود تا شايد مردم هم از اطراف خانه او پراكنده شده به همراهى آن حضرت بروند و او بتواند از خانه بيرون آمده چاره نمايد، و اين را خواست) بعد از آنكه مانند آن درخواست را پيشتر هم نموده بود (پيش از آن خواست كه حضرت به ينبع تشريف ببرد، و چون رفت پس از آن درخواست نمود كه از آنجا به مدينه برگشته او را يارى فرمايد، اكنون دوباره درخواست مى‏نمود كه به ينبع تشريف ببرد) پس امام عليه السلام فرمود:

1 اى پسر عباس عثمان نمى‏خواهد مرا مگر اينكه مانند شتر آب كش قرار دهد با دلو بزرگ، بيايم و بروم: (پيش از اين) بسوى من فرستاد كه (از مدينه) بيرون شوم، پس از آن فرستاد (براى يارى او از ينبع به مدينه) بيايم، و اكنون (ترا) مى‏فرستد كه بيرون روم، 2 بخدا سوگند (او را يارى كرده) از او دفاع نمودم بطوريكه (از زيادة كوشش كردن در همراهيش) ترسيدم گناهكار باشم (چون بر اثر كارهاى ناشايسته‏اى كه كرده و بجا مى‏آورد مستحق دفاع نمى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 821

(1236)

236 (1236)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه در آن چگونگى حال خود را بعد از هجرت پيغمبر صلى الله عليه و آله (از مكه به مدينه)

و ملحق شدن خويش را به آن حضرت بيان مى‏فرمايد:

1 پس (از آنكه پيغمبر اكرم از مكه به مدينه هجرت نمود و مرا امر فرمود كه شب حركت در بستر او خوابيدم و بامداد آن مشركين دانستند كه پيغمبر تشريف برده و كسيكه در بستر خوابيده من بودم، سه روز بعد از هجرت آن حضرت پياده در پى او روانه شدم، و) راهى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله رفت پيروى مى‏نمودم، پس هر گام بر ياد او مى‏نهادم (و در هر منزلى از او سراغ مى‏گرفتم) تا به عرج (موضعى بين مكه و مدينه) رسيدم (هر جا كه از آن بزرگوار نشان مى‏گرفتم همان جا قدم نهاده در دنبال حضرتش مى‏آمدم تا در قباء «نام موضعى نزديك مدينه از طرف جنوب» حضورش را درك نموده باتفاق به مدينه بابى ايوب خالد ابن يزيد انصارى وارد شديم. سيد رضى مى‏فرمايد:) اين جمله در سخن درازى است (كه از آن حضرت روايت شده، بعد از آن مى‏فرمايد:) فرمايش آن حضرت عليه السلام: فأطأ ذكره يعنى گام بر ياد او مى‏نهادم، از سخنى است كه آن بمنتهى درجه اختصار و فصاحت رسيده، و (از اين سخن) اراده فرموده كه من از ابتداى بيرون شدنم (از مكه) تا به عرج رسيدم از آن حضرت صلى الله عليه و آله خبر مى‏گرفتم، پس اين كلام را براى چنين كنايه شگفتى آورده (و معنى كنايه آنست كه شخص منظورى را به لفظى بيان كند كه آن لفظ صريحا دلالت بر آن نداشته باشد، چنانكه امام عليه السلام در اينجا مى‏فرمايد: گام بر ياد او مى‏نهادم كنايه از اينكه در همه جا از آن بزرگوار سراغ مى‏گرفتم و در پى حضرتش آمده يك قدم بيراهه نمى‏رفتم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 822

(1237)

237 (1237)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در اينكه انسان تا زنده است بايستى فرصت عبادت و بندگى را از دست ندهد)

: 1 پس (از ستايش خداوند متعال و درود بر پيغمبر اكرم و آل او بدانيد دنيا هميشه باقى و بر جا نيست، بنا بر اين تا مى‏توانيد مطابق دستور خدا و رسول) كار كنيد در حاليكه در فراخى زندگانى هستيد (زنده‏ايد) و نامه‏ها (ى اعمالتان براى ثبت گفتار و كردار نيك) گشوده (بسته نشده) و توبه و بازگشت گسترده (پذيرفته) است، و رو گرداننده (گناهكار) خوانده ميشود (كه از كار زشت دست بر داشته توبه و بازگشت نمايد) و بد كار را اميدوارى مى‏دهند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 823

(تا كردار زشتش را جبران نمايد) پيش از آنكه چراغ عمل خاموش گشته فرصت از دست برود، و مدت بسر آيد، و راه توبه و بازگشت بسته شود، و ملائكه به آسمان بالا روند (از محو و اثبات نامه اعمال قلم را باز دارند) 2 پس (پيش از رسيدن مرگ يعنى موقعى كه نمى‏توان كارى انجام داد) بايستى مرد از خود براى خويش و از زندگى براى مرگ و از نيستى براى هستى و از گذرنده براى باقى ماننده نتيجه بگيرد (در دنيا خود را بكار گمارد تا در آخرت او را بكار آيد) 3 مرديكه از خدا ترسيد (و در عمل كوشيد) در حاليكه تا رسيدن مرگ او را فرصت داده و تا انجام عمل او را مهلت داده‏اند، مردى است كه نفس خود را در دهان بند زده و مهار آنرا در اختيار دارد، پس خود را با دهان بند نفس از آنچه خداوند نهى فرموده باز داشته، و به مهار آن خويش را بسوى طاعت و فرمانبرى از خداوند مى‏كشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 824

(1238)

238 (1238)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است در باره حكمين (عمرو ابن عاص و ابو موسى اشعرى) و نكوهش مردم شام‏

. 1 شاميان مردمى هستند دل سخت و اوباش، بندگان (زير دستان) پست كه از هر سو گرد آمده و از هر آميخته‏اى برچيده شده‏اند (گروهى هستند هر يك از جائى آمده و بهم پيوسته و حسب و نسبشان معلوم نيست) از جمله كسانى مى‏باشند كه سزاوار است (احكام اسلام را) بآنها ياد دهند، و (به خوهاى نيكو) تربيتشان كنند، و (خير و شر را) يادشان دهند، و كار آزموده‏شان گردانند، و زمامدارشان شوند، و (مانند كودكان) دستهاشان را بگيرند (تا سر خود كارى نكنند، خلاصه ايشان گروهى هستند نادان و از نيكوئيها دور، سزاوار نيستند كه خلافت در بينشان بوده در امر دين و ملت و ولايت دخالت داشته پيشوا بشوند) آنان از مهاجرين (كه از مكه به مدينه هجرت كرده نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله آمدند) و از انصار (اهل مدينه كه اسلام آورده آن حضرت را يارى كردند) نيستند، و نه از كسانى هستند كه در مدينه جا داشتند (و پيش از هجرت اسلام اختيار نمودند) و بر ايمان استوار بودند.

2 آگاه باشيد اهل شام براى خودشان برگزيدند نزديكترينشان (عمرو ابن عاص) را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 825

بآنچه دوست مى‏دارند (كه ظفر يافتن آنها بود بر اهل عراق) و شما براى خودتان اختيار كرديد نزديكترين مردم (ابو موسى اشعرى) را به چيزى كه دوست نمى‏داريد (كه ظفر يافتن اهل شام بود بر شما، و ابو موسى اشعرى كه نامش عبد الله پسر قيس است بر اثر نفهمى و ندانستگى و دشمنى با امام عليه السلام آن كار را انجام داد، و سبب دشمنى او آن بود كه حضرت او را از ولايت كوفه كه در زمان عثمان متصدى آن گشته عزل نمود) و روبرو شدن شما با عبد الله ابن قيس ديروز بود (خيلى نزديك است، چون من بسوى بصره براى جنگ جمل مى‏رفتم شنيديد) كه مى‏گفت: (اى اهل كوفه امام را يارى نكنيد كه) اين پيشآمد و جنگ فتنه و تباهكارى است (كه بايستى از آن دورى گزيد) پس زه‏هاى كمان خود را بكار نيندازيد و شمشيرهاتان را غلاف نمائيد، 3 اگر راست مى‏گفت پس در آمدنش (نزد ما و حاضر شدن در صفوف لشگر عراق در جنگ صفين براى كمك ما) بدون اينكه مجبور باشد اشتباه كرد (زيرا خلاف عقيده خود رفتار نمود و چنين كسى صلاحيت حكم شدن را ندارد) و اگر دروغ مى‏گفت تهمت باو روا است (زيرا از روى هواى نفس سخن مى‏گويد و از اينرو حق را شبهه مى‏انگارد، و بر چنين كس اعتماد نيست تا او را بتوان حكم قرار داد) پس آنچه در سينه عمرو ابن عاص است بوسيله عبد الله ابن عباس از بين ببريد (عبد الله ابن عباس را نماينده خود قرار دهيد كه او مى‏تواند با عمرو حيله باز برابرى كند) و فرصت روزگار را از دست ندهيد، و شهرهاى دور دست اسلام را (از تسلط فتنه جويان و ستمگران) حفظ نمائيد.

4 آيا به شهرهاتان نظر نمى‏كنيد كه در آنها جنگ ميكنند (تا شما را نابود ساخته دارائيتان را بيغما ببرند) و آيا به قطعه سنگ سخت خود (قدرت و توانائيتان) نظر نمى‏افكنيد كه بر آن تير مى‏زنند (نمى‏بينيد كه در صدد هستند كه ضعف و ناتوانى بشما رو آورد تا شكست خورده تسليم گرديد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 826

(1239)

239 (1239)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در آن (فضائل) آل محمد عليهم السلام را بيان مى‏فرمايد

: 1 آل محمد (ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعين) زنده كننده علم و دانائى و از بين برنده جهل و نادانى هستند (از ايشان علم بدست آمده جهل برطرف مى‏گردد) شما را آگاه مى‏سازد بردباريشان از دانائيشان (زيرا بردبارى نمى‏كنند مگر از روى دانستن بمواقع و بردبارى) و ظاهرشان از باطنشان (كردار و گفتار نيكشان بر كمال اخلاصشان) و خاموشيشان از راستى و درستى گفتارشان (زيرا خاموشى و بيجا سخن نگفتن شخص دليل است بر اينكه گفتار او از روى علم و حكمت است) 2 حق را مخالفت نمى‏كنند (از آن رو بر نمى‏گردانند) و در آن اختلاف ندارند (گفتارشان يكنواخت است) ايشان ستونهاى اسلام و پناهگاهها (ى آن) هستند (كه به دانائى خود آنرا حفظ نموده و احكامش را بمردم آموخته آنان را از گمراهى و نادانى مى‏رهانند) بوسيله ايشان حق به اصل و موضع خود باز مى‏گردد، و باطل و نادرستى از جاى آن دور و نابود ميشود، و زبانش آنجا كه حق آشكار شد بريده مى‏گردد (بر اثر علم و دانائى ايشان حق و حقيقت هويدا و باطل و نادرست از بين مى‏رود) 3 دين (و احكام آن) را شناختند شناختنى كه از روى دانائى و رعايت نمودن (عمل كردن) است، نه شناختنى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص: 827

كه از روى شنيدن و نقل نمودن باشد (كه اگر چنين بود بر ديگران مزيتى نداشتند) و روايت كنندگان علم بيشمار و رعايت كنندگان آن كمند (در هر زمان مردم بسيار انواع علوم بدست آورده در مجالس و محافل اظهار كمال نموده خود را بر ديگران مقدم و پيشوا مى‏دانند، ولى كردارشان با گفتارشان يكسان نيست، خداوند سبحان همه را از خواب غفلت بيدار فرموده توفيق عمل عطاء فرمايد).

بتوفيق خداى تعالى تمام شد نوشتن جزء چهارم از شش جزء ترجمه و شرح كتاب نهج البلاغه بعد از ظهر روز يكشنبه شانزدهم ماه شوآل المكرم سال هزار و سيصد و شصت و هفت هجرى در تهران بقلم على النقى فيض الاسلام ال محمد الديباج.

نويسنده جزء چهارم ترجمه و شرح كتاب نهج البلاغه طاهر خوشنويس ابن حاج عبد الرحمن (عليه الرحمة) توفيق نوشتن دو جزء ديگر آن را از خداوند متعال درخواست مى‏نمايد (شهر ذى القعدة 1367)